

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### نیاز به اتحاد

در این روزگاری که امت اسلامی شدیداً نیازمند به «وحدت کلمه» و «اتحاد» و همبستگی می باشد تا بتواند در مقابل هرگونه عامل «استعمار» مرگبار، ایستادگی کرده و با نیرومندی کامل، از لحاظ «فکر و عمل»، به دفاع از حریم مقدّس «قرآن» و خنثی نمودن نقشه‌های تخریبی دشمنان اسلام بپردازد و بالتّیجه، موجبات عزّ و شرف و سعادت هر دو جهانی خود را که به قیمت خون پاک شهیدان راه حق و زحمات پی گیر و طاقت فرسای انبیاء و اولیای خدا علیهم السلام به دست آمده است در پناه نیروی اتحاد جمعی و وحدت اسلامی نگه دارد.

### اهداف اختلاف انگیزان

مع الاسف مشاهده می شود در این اوضاع و احوال حسّاس، افرادی کم مایه و خودخواه، از روی جهالت و نادانی و یا بر اساس رذالت و ناپاکی، دست به کار خائنانه‌ی «سمپاشی» در اذهان ساده و بی خبر زده و از طرق گوناگون با سعی و تلاش بی امان در ایجاد «اختلاف کلمه» و تفریق در عقیده‌ی مسلمانان می کوشند و گروه‌هایی «مختلف العقیده» به وجود آورده و روز به روز بر داغی میدان «جنگ عقائد» می افزایند و از این راه عالی ترین خدمت و مؤثرترین کمک را به دشمنان نموده و بزرگ ترین جنایت و خیانت را در باره‌ی امت اسلامی روا می دارند. چه آنکه حقّاً برای فانی کردن یک ملت و نابود ساختن یک جمعیت (هر چند در نهایت درجه‌ی

قوّت و شوکت هم باشند) هیچ حربه‌ای برنده‌تر از حربه‌ی ایجاد اختلاف و تشتت در اعتقاد و عمل، به دست هیچ دشمن غدّاری نیفتاده است و نخواهد افتاد.

### سازندگی یا ویرانگری!

این نیز بدیهی است که به همان اندازه که ساختن و به‌وجود آوردن یک ساختمان مجهّز و کامل، توأم با شداثت و مشکلات فراوان است، به همان نسبت ویران نمودن و در هم ریختن اساس آن بنا، بسیار ساده و آسان و عاری از هرگونه زحمت فکر و طرح و نقشه و خون دل خوردن در تنظیم و پیاده کردن آن نقشه می‌باشد. جز چند نفر عمّله‌ی بی علم و هنر با چند عدد بیل و کلنگ و ویرانگر چیز دیگری لازم نیست که در ظرف چند ساعت تمام آن بنای باعظمت در هم کوبیده شده و کاملاً زیر و زبر گردد. در حالی که برای به‌وجود آوردن و تکمیل آن بنا چه بسا ماه‌ها و احياناً سال‌ها صرف وقت و بذل فکر و مال لازم است و اعمال نیروهای جسمی و روحی بسیار باید کرد و دوندگی‌های فراوان، تا نقشه‌ی مطلوب از مهندس و معمار درس خوانده و متخصص به دست آورد و مصالح ساختمانی سالم از مراکز مورد اعتماد تحصیل نمود و سپس سراغ بنّای کاردان و با ایمان رفت و همچنین سایر اصناف از نجّار و آهنگر و نقّاش و مقنّی، مهندس برق و متخصص دستگاه شوفاژ، سیم کش و لوله کش و شیشه‌بُر، سنگ تراش و قیر ریز و قفل ساز و بالاخره سازمان آب و برق و تلفن و دیگر مؤسّسات و بنگاه‌های گوناگون، تا پس از تحمّل انواع مصاعب، بلکه مصائب بتوان به یک ساختمان مجهّز و نسبتاً مطلوبی نائل شد.

آری! سازندگی علم و هنر می‌خواهد و اندیشه و دقّت توأم با حسن نیت و صدها مقدمات و مقارنات از امور مادّی و معنوی و شایستگی‌های روحی و اخلاقی لازم دارد. امّا «ویرانگری» نه علم می‌خواهد نه کمال، بلکه یک قلم هرزه و یک روح بی حیا کافی است که با سیاه کردن چند ورق پاره به نام یک مقاله یا یک کتاب در

ارکان عقیده و ایمان جمعی ساده لوح بی اطلاع که متأسفانه اکثریت مردم ما را نیز همانان تشکیل می دهند، اضطراب و تزلزلی عجیب بیفکند و بنای مستحکم ایمان و عقیده‌ای را که پیامبران خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام با تحمل انواع مَحَن و مصائب بی شمار از جسمی و روحی طی قرون متمادی به وجود آورده و خاک و گل آن را با خون پاک شهیدان سرشته‌اند و سپس صدها سال دیگر نیز علما و حکما و رجال الهی و شخصیت‌های عظیم ایمانی، با بذل هر آنچه که در اختیار خود داشته‌اند از مال و جان و ذخائر فکری، در حفظ و نگهداری آن کوشیده‌اند در ظرف چند دقیقه و طی چند جمله‌ی به ظاهر شیرین و دلربا و در واقع خالی از حقیقت و محتوا در نظر آن ساده‌دلان بی خبر، ریشه کن نموده و ویران سازد و آن بیچارگان تهی دست را در وادی وحشتبار جهل و بی‌ایمانی، متحیر و سرگردانشان نماید و مخصوصاً پناه بر خدا اگر آن نویسنده‌ی طرار، سخنان واهی خود را با تردستی خاصی قرین آیات و روایاتی چند قرار داده و در قالب الفاظی دلنشین از اصطلاحات علمی و دینی نیز بریزد که در این صورت طبیعی است زیان آن گفتار، افزون گشته و ای بسا افراد کنجکاوی را هم که انسی با قرآن و حدیث و آشنایی اندکی با اصطلاحات علمی و دینی دارند ولی مع‌الوصف، آنچنان که باید، تعمق در مطالب علمی ننموده و ورزیده‌ی در مسائل اعتقادی نشده‌اند، به دام شیطانی خود افکنده و اوهام و سخنان بی‌اساس خود را به صورت یک سلسله حقایق مستدلّ و برهانی در فکر آنان نیز جایگزین سازد و از صراط مستقیم حق، منحرفشان گرداند.

### منشأ آسیب پذیری

به این نکته نیز باید توجه کامل داشت که این اثرگذاری سریع از ناحیه‌ی اغواگران در پاره‌ای از افکار ساده‌دلان، نه بدان جهت است که آنان مثلاً دارای منطقی قوی و مستدلّ بوده و از روی صدق و حق و راستی، مطالبی صحیح و مقبول

در پیشگاه عقل مستقیم آورده‌اند و نه از آن نظر است که - العیاذ بالله - عقاید اولیای دین و رجال مذهب، بسیار سست و بی پایه و اساس بوده است که با یک فوت این قهرمانان عقل و درک و شعور! از هم می‌باشد و در هم می‌ریزد. حاشا و کلاً، نه، چنین نیست ابداً و اصلاً. بلکه متأسفانه این سرعت تأثر و آسیب‌پذیری مردم ما از دم شیطانی آن ضلال‌انگیزان ضدّ خدا، معلول بی‌اطلاعی یا کم‌اطلاعی افراد و گروه‌های نوخاسته‌ی عصر ما می‌باشد. آنان که نه خود در فنّ تعقل و استدلال‌ات منطقی به حدّی رسیده‌اند که فرق بین «برهان» و «سفسطه»<sup>۱</sup> را بشناسند و با قدرت علمی خویشان به رمز «مغالطات» گمراه‌کننده‌ی پیروان ابلیس، عارف گردیده و مّیچ آن شیادان مکار را بگیرند و نه آنچنان مهذب به تهذیب اخلاقی شده و روح تواضع و خضوع عاقلانه در قلبشان به وجود آمده است که خود را موظّف به رجوع به داندگان بی‌غرض دانسته و هنگام برخورد با افکار الحادی ملحدان و اغواگری‌های ابلیس‌صفتان، به پناه گفته‌ها و نوشته‌های دانشمندان آگاه و علمای خیر و بصیر در فنّ عقاید بروند.

البته طبیعی است که این دسته از ناپختگان در مرحله‌ی علم و وظیفه‌شناسان در مسیر عمل، به محض مواجهه با وسوسه‌های تیپ مشکک به تزلزل در عقیده افتاده و عاقبت دست از معتقدات حقّی خود بر می‌دارند و گمراه می‌گردند. چنانکه ضمن جواب مسائلی که از ناحیه‌ی مقدّسه‌ی امام عصر - ارواحنا فداه - به عنوان محمّد حمیری عنایت شده این جمله هم مرقوم گردیده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا لِأَمْرِهِ تَعْتَلُونَ وَلَا مِنْهُ

۱- در اصطلاح اهل منطق، قیاسی که از امور یقینیه و غیر قابل تردید ترتیب می‌یابد تا حقیقتی مکشوف و یقینی گردد، «برهان» نامیده می‌شود و قیاسی که صرفاً به منظور اشتباهکاری و گمراه کردن دیگری ترتیب داده می‌شود و از غیر یقینیات به جای یقینیات در آن استفاده می‌گردد «سفسطه» یا «مغالطه» نامیده می‌شود.

أُولَئِئِهِ تَقْبَلُونَ...<sup>۱</sup>

به نام خداوند بخشنده و مهربان؛ نه دربارهی امر  
خدا [مطالب مربوط به خدا و دین خدا] می‌اندیشید و نه  
از اولیای وی می‌پذیرید...

قرآن کریم نیز از لسان اهل جهنم می‌فرماید:

...لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛<sup>۲</sup>

...اگر ما [در دنیا] چنین بودیم که [حقیقت را]  
می‌شنیدیم [از دانایان بی‌غرض می‌پذیرفتیم] و یا  
[درباره‌ی آن] می‌اندیشیدیم [امروز] در زمره‌ی یاران  
آتش شعله‌ور نمی‌بودیم.

آری، یا باید انسان مسلمان در خود، توانایی اندیشه و تعقل کافی برای دفع  
وسوسه شیطانی به‌وجود آورد و یا خود را با خضوع تمام به دامن اندیشمندان در فنون  
علمی و دینی افکنده و تحت حمایت آنان، از چنگال ددان و اهریمنان نجات یابد  
وگرنه طعمه‌ی گرگان آدمخوار و فتنه‌انگیزان جنایتکار بشری خواهد گردید و  
سرانجام به هلاک ابدی خواهد افتاد.

### هدف دشمن، تعرض به ولایت

حال، از جمله موضوعاتی که در عصر پر جنجال کنونی ما، زمینه‌ی مساعدی  
برای سمپاشی و شبهه‌انگیزی در پاره‌ای از اذهان بسیطه قرار گرفته و بازاری داغ برای  
فعالیت‌های تخریبی شهرت‌طلبان به‌وجود آورده است، موضوع ولایت اهل بیت  
رسول (ائمه‌ی اطهار) علیهم‌السلام می‌باشد که از جهات مختلف و شئون گوناگون، مورد تفتین

۱- احتیاج طبرسی، به نقل از بحارالانوار، جلد ۹۴، صفحه ۲، حدیث ۴.

۲- سوره‌ی ملک، آیه ۱۰.

و تشکیک گروهی دنباله‌رو «فرقه‌ی وهابیه» و کاسه‌لیسان پیروان «ابن تیمیه»<sup>۱</sup> قرار گرفته و مشتی سخنان سست و واهی که از زمان‌های دیرین و صدها سال پیش از این، از جانب جمعی ماجراجو و منافق، در میان امت اسلامی منتشر شده بود و از ناحیه‌ی علما و پاسداران حریم دین نیز، به پاره‌ای از آنها که تا حدی قابل اعتنا بوده است، جواب‌های محکم و دندان‌شکن داده شده است.

این تشکیک‌ها مجدداً در عصر ما به وسیله‌ی قلم‌های مزدور و بی‌هنر، به خورد گروه‌هایی کم‌مایه و بی‌خبر، به عنوان مبارزه‌ی با شرک و مشرک داده می‌شود آن هم به صورت یک فکر تازه و ابتکار بی‌سابقه و اشکالات نوآور.<sup>۲</sup> در حالی که ما می‌دانیم و قبلاً اشاره کردیم و بعداً نیز - ان شاء الله - با ارائه‌ی مدرک و شاهد، اثبات خواهیم نمود که تمام این گفته‌ها و تشکیکات بی‌پایه و رسوا همان قاذورات پوسیده‌ی چندین صد ساله‌ی «ابن تیمیه» ناپاکدل است که زمانی «محمد بن عبدالوهاب»<sup>۳</sup> ماجراجو و دست پرورده‌ی وزارت مستعمرات انگلستان و همفکران وی با مکیدن آن پلیدی‌ها، سُکر و مستی عجیبی را از خود نشان داده و با عربده‌کشی‌های خود، چه جنایات شرم‌آوری در عالم اسلام مرتکب شدند و جدّاً روی تاریخ اسلام را در نظر بیگانگان، با اعمال ننگین خود، سیاه نمودند<sup>۴</sup> و اینک نوبت بدمستی و عربده‌جویی به مشتی

۱- تقی‌الدین ابوالعباس احمد بن تیمیه حنابلی از علمای مذهب حنبلی و متوفای سال ۷۲۸ هجری قمری، صاحب تألیفات کثیره است (نامه‌ی دانشوران، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۹۷).

۲- به قول استاد شهید مطهری: عجبا در کشوری مانند ایران که کلمات نهج‌البلاغه در میان آنها کم و بیش مطرح است و فیلسوفانی مانند بوعلی و خواجه نصیر و صدرالمتألهین در میان آنها ظهور کرده و مسائل توحیدی را در عالی‌ترین شکل خود غور و بررسی نموده‌اند، امروز افرادی یافت می‌شوند که تازه می‌خواهند درس توحید را از امثال ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب فراگیرند (کتاب عدل الهی، صفحه‌ی ۲۳۰، پاورقی ۱).

۳- محمد بن عبدالوهاب نجدی، متولد سال ۱۱۱۱ و متوفای ۱۲۰۷ هجری قمری است که فرقه‌ی وهابیت و مسلک وهابیت منسوب به وی می‌باشد و قسمتی از شرح حالش در صفحات آینده‌ی همین کتاب آمده است (تاریخ ولادت و وفاتش از کتاب کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۳ نقل شد).

۴- به گوشه‌ای از جنایات شرم‌آور این فرقه در صفحات آینده‌ی همین کتاب اشاره شده است و تفصیل آن را در مقدمه‌ی اول کتاب کشف

فرومایگان عصر ما رسیده است که از شدّت پستی و دنائت طبع، از پذیرش انوار حقایق معنوی آل رسول ﷺ استنکاف ورزیده و با سربلندی تمام! به نشخوار کردن هضم شده‌های صحرانشینان وحشی نجد افتخار می‌نمایند و همچون گوساله‌ی سامری، صدا و خواری ناهنجار از حلقوم کثیف و آلوده‌ی خویش سر داده و گروهی «اتباع کلّ ناعق»<sup>۱</sup> را که «میلون مع کل ریح»<sup>۲</sup> از توده‌ی مردم بی‌اطلاع و کم‌اطلاع و یا احیاناً مغرض آشوب‌طلب، به دور خود جمع کرده و از راه تشکیک در عقاید آنان به اضلال و اغواء آن بیچارگان می‌پردازند.

از مسأله‌ی تقلید فقیه گرفته و اخراج خمس مال، توسّل به اولیای خدا ﷺ، زیارت قبور ائمه‌ی هدی ﷺ، شفاعت طلبی از مقرّبین درگاه پروردگار، گریه در عزای امام حسین ﷺ، سجده بر تربت پاک شهیدان و اعتقاد به علم محیط امام ﷺ و تصرف تکوینی «ولی» در جهان، تا برسد به مسأله‌ی اعتقاد به حیات و وجود امام غائب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و حتی منصوص‌الامامة بودن ائمه‌ی دوازده‌گانه ﷺ و نظایر این امور از مقامات معنوی و مناصب آسمانی اهل بیت رسالت ﷺ هر چه که هست، همه و همه را شرک و یا بدعت سیئه در دین مقدّس اسلام معرفی نموده و معتقدین به این مطالب مستدلّ و اصیل را «مبتدع ضالّ» یعنی بدعتگذار گمراه بلکه مشرک خارج از دین می‌نامند و نتیجتاً مردم تهی‌دست بینواری از ارتباط با علما و فقهای مذهب بر کنار داشته و سرانجام آنها را از اتصال به منابع وحی خدا و کسب فیض از «معادن علم خدا» و «مساکن برکة الله» یعنی اهل بیت نبوت و خاندان رسالت ﷺ محروم می‌گرداند. در صورتی که قرآن کریم و رسول حکیم ﷺ امت اسلامی را با

الارتیاب سیدمحسن امین عاملی (در) مطالعه فرماید.

۱- پیروان هر آواز کننده‌ای که دنبال هر صدایی می‌روند.

۲- با هر بادی خم می‌شوند بی تشخیص و تمیز. از هر راهی که پیش پایشان نهاده شد به حرکت در می‌آیند. (دو جمله از حکمت ۱۳۹ از شرح نهج البلاغه‌ی فیض).

اهتمامی شدید و دستوراتی اکیده، موظف به قبول ولایت آن حجج الهیه نموده<sup>۱</sup> و امامت آن بزرگواران را به عنوان «کمال نعمت دین»<sup>۲</sup> و تنها عامل ابقاء رسالت خاتم النبیین ﷺ معرفی فرموده اند<sup>۳</sup> و لذا حیاتی که این ناپاکدلان، درباره‌ی امت اسلامی روا می‌دارند از تمام انواع خیانت‌ها، زیان‌بارتر و از هرگونه سرقت و راهزنی موحشی، خطرناک‌تر است. زیرا اینان حیاتی‌ترین سرمایه‌های امت را که همان شناسایی رهبر معصوم و منصوص از جانب خدا و پیروی کامل از او بوده و تأمین سعادت هر دو جهانی‌اش در گرو همان می‌باشد از دستش می‌گیرند و برای همیشه، خاک‌نشین و محرومش می‌سازند.

### ضرورت ابطال وسوسه‌های شیطانی

بنابراین، چه بسیار لازم و ضروری است که هر فرد آگاه شیعی مذهب که خود را مسئول دفاع از حریم مقدس قرآن و عترت یعنی در واقع، متعهد پاسداری شرف و سعادت عالم انسانیت شناخته و حفظ حقوق خدا و خلق خدا را از وظایف حتمیه‌ی هر مسلمان متوجه و بیدار می‌داند، در مقام شناختن و شناساندن این دسته از دزدان و شیادان برآمده و راه‌های خیانت آنها و رموز کارشان را که خناس صفت در پشت پرده و زیر ماسک قلبی دفاع از توحید و پیروی از قرآن دست به غارت گوهر ایمان مردم می‌زنند افشاء نماید و مغلطه‌کاری‌های آنها را از لابه‌لای آیات قرآن و احادیث، آشکارا و برملا سازد تا نسل کنجکاو زمان، از طراری‌های آن طراران، آگاه گشته و هرگز فریب زبان‌بازی‌ها و قلم‌پردازی‌های عوام فریبانه‌ی آن نابکاران را نخورند.

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹).

۲-... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳).

۳- یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷).

۴- حدیث متواتر ثقلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطه که در صفحات آینده دو حدیث اخیر نقل و ترجمه شده است. نمونه‌ای از بیانات رسول اکرم ﷺ در این باب است.



## تحقیق مذهبی یا فتنه‌انگیزی!

البته به این حقیقت نیز توجه داریم که مسأله‌ی تحقیق درباره‌ی یک مذهب حق که ضروری‌ترین عامل حیاتی برای مجتمع بشر است و همچنین دفاع از حریم مقدّسات آن و ارائه‌ی مدارک صحّت و اصالت آسمانی آن، مذهب به مردم و روشن نمودن فکر نسل جوان نسبت به اصول و مبانی آن غیر از مسأله‌ی ایجاد اختلاف و تولید تشّت در افکار و فتنه‌انگیزی بین گروه‌هاست.

این دو مطلب، با هم فرق بسیار روشنی دارند ولی متأسفانه، گاهی به هم مشتبه می‌شوند و نتیجتاً مردمی به بهانه‌ی حفظ اساس وحدت و اتّحاد، از بحث درباره‌ی حقایق مذهبی و تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به معتقدات و معارف، پهلو تهی می‌کنند و احیاناً بحث‌کنندگان در اینگونه مطالب را هم متهم به فتنه‌انگیزی و تفریق کلمه‌ی امّت و ایجاد رخنه و شکاف در حصار جمعیت می‌نمایند. در صورتی که شناخت مذهب حق و آشنایی با مبانی دین خدا، چنانکه گفتیم از ضروری‌ترین عوامل حیاتی برای یک مسلمان، نه، بلکه برای هر فردی از افراد انسانی است و این مطلب اگرچه قهراً ملازم با ظهور بطلان مذاهب خلاف مذهب حق خواهد بود؛ ولی مع ذلک کله، هرگز تلازمی با کینه و بغض و عداوت نسبت به پیروان مذهب (اگر بنای کار بر اساس حق‌جویی و حقیقت‌خواهی دور از لجاج و عناد و تعصّب باشد) نخواهد داشت. چه آنکه تمام گروه‌های حقیقت‌طلب پس از تحقیق و اقامه‌ی برهان و شناسایی حق به سوی حق می‌گرایند و همه با هم بر محور حق می‌چرخند و طبعاً با کمال صفا و اخوّت، دست در دست هم داده و «صَفًّا كَانَهُمْ بَيَانِ مَرِصُوصٍ»<sup>۱</sup> به مبارزه‌ی با باطل می‌پردازند و اتّحاد مقدّسی هم که در لسان ادیان و شرایع حقّه‌ی آسمانی به آن دعوت شده است، اتّحادی است که بر مرکز حق تشکیل گردد و بر

۱- قسمتی از آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی صف است؛ یعنی صفی همچون دیوار آبا ساختمانی اشریین.

محور حق بچرخد؛ جنبش و حرکت همگانی است که در مسیر حق و رو به مقصد حق، آغاز گشته و انجام پذیرد و گرنه، اتحاد بر باطل (به فرض تحقق) اتحاد نامقدسی خواهد بود و نتیجه‌ای جز زیان و تباهی و پوچی نخواهد داشت.

آری، آنچه که آتش فتنه و فساد را مشتعل می‌سازد، تحقیقات صادقانه‌ی مذهبی نیست بلکه تعصبات جاهلانه و لجاج و عنادهای مغرضانه است که به غلط، در قیافه‌ی «مناظرات مذهبی» جلوه کرده و جمعیت‌ها را به هم می‌ریزد و برادرکشی‌ها، راه را برای نفوذ دشمن خونخوار آماده نموده و چهره‌ی پاک و درخشان اسلام را هم لکه‌دار و سیاه می‌سازد. چنانکه تاریخ ننگین فرقه‌ی وهابیه در سال‌های ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۵ هجری قمری، این جریان را به طور محسوس و عیان نشان داد.<sup>۱</sup>

### انگیزه‌ی تألیف

حال، این ناچیز کمترین نیز، با کمی بضاعت و ضعف استعدادش از نظر وظیفه‌ی دفاع از «حریم مقدس دین» در این مقام برآمد که گوشه‌ای از تشکیکات فرقه‌ی گمراه مُشکک را که تحت عنوان «توسل» مطرح کرده‌اند مورد بحث و بررسی قرار داده و با استمداد از عنایات خداوند مَنَّان و اولیای کرامش علیهم‌السلام از طریق استدلال به «ادلّه‌ی عقلیه» و «آیات قرآنیّه» و «احادیث نبویّه» مطلب را روشن نماید، تا مگر آن دل‌هایی که بر اثر وسوسه‌های عمّال شیطان به ظلمت انقطاع از مشارق انوار آسمانی گراییده و تیره و تاریک گشته‌اند و یا شبهه و اضطرابی در اعتقاد ایشان به وجود آمده و در وادی حیرت افتاده‌اند مجدداً، رو به سوی آن «شُموس مشرقه» و خورشید نورافشان الهی آورده و با عقیده و ایمانی محکم و ثابت، دست توسل به ذیل ولایت و عنایت آن «خزّان علم» و «اصول کرم» و اولیای النعم علیهم‌السلام بزنند و با اعتصام به «حبل الله» از چاه ظلمانی شرک و کفر و ضلال و تباهی که به دست ایادی ابلیس رجیم آماده شده است، خلاصی یابند و

۱- در همین کتاب به گوشه‌ای از این تاریخ سیاه اشاره شده است.

در پرتو تعالیم سازنده‌ی آن امامان به حق در آسمان نورانی «توحید و اخلاص و توکل و تسلیم» اوج گرفته و به عالی‌ترین مراتب «قرب خدا» نائل شوند.

### اعتذار مؤلف

البته، نگارنده هم مانند هر خواننده‌ی آگاه و مطلع، اعتراف به این دارد که در زمینه‌ی موضوع «توسل» و دیگر عناوین از شفاعت، زیارت، سجده‌ی بر تربت، علم غیب امام علیه السلام و ولایت تکوینی‌هی امام علیه السلام و امثال این مطالب، مقالات و کتاب‌های بسیار ارزنده و جامع و متقن نوشته شده است و بالخصوص در رفع تشکیکات «وهابیه» و ردّ کتاب‌های «ابن تیمیه» و «حافظ ذهبی» و «شیخ عبدالله قُصیمی» و دیگران، از ناحیه‌ی حضرات آقایان علما و بزرگان شیعه (انار الله برهانهم) قلم‌هایی بس توانا و کوبنده و قاطع، به کار افتاده و کاملاً پرده‌ها را بالا زده و رسوایی‌های آنان را برملا کرده‌اند و جداً «رجم شیاطین»<sup>۱</sup> نموده‌اند «و کفی الله المؤمنین القتال»<sup>۲</sup>. فجزاهم الله عنا و عن جمیع المؤمنین خیرالجزاء.

آری، این کار انصافاً به خوبی انجام شده است و لذا چندان نیازی به تألیف و تصنیف جدیدی در این باره احساس نمی‌شود. ولی چیزی که هست از یک سو قسمت عمده‌ی آن تألیفات ارزشمند به قلم عربی نوشته شده و اکثر فارسی زبان‌های ما قادر بر استفاده‌ی از آنها نمی‌باشند<sup>۳</sup> و از سوی دیگر، مقالات ارزنده‌ای هم که به زبان فارسی تحریر یافته است، اگرچه بسیار روان و شیوا و فوق‌العاده نافع و مستدلّ و دلنشین است؛ ولی چون در ضمن مطالب دیگر یک کتاب آمده و جنبه‌ی تطفلی و

۱- یعنی سنگسار کردن شیطان‌ها (از آیه‌ی ۵ سوره‌ی ملک اقتباس شده است).

۲- قسمتی از آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی احزاب است: یعنی خدا مؤمنان را از رنج نبرد، آسوده‌خاطر ساخت.

۳- مانند کشف الارتیاب فی اتباع محمدین عبدالوهاب، تألیف علامه سید محمد عاملی (رض) هر چند این کتاب اخیراً ترجمه شده است و البراهن الجلیة فی رفع تشکیکات الوهابیه تصنیف سید محمد حسن قزوینی حائری - رحمه الله - و الدعوة الاسلامیة الی وحدة اهل السنة والامامة تألیف الامام ابوالحسن الخنیزی، کتابی است جامع و مستدلّ و مفضل.

ضمنی در آن کتاب، به خود گرفته است، طبعاً از نظرها مخفی مانده و آن چنانکه باید، جلب توجه نموده و مورد استفاده‌ی شایان خودش قرار نگرفته است و یا به عللی محبوب گردیده و به دست مردم نرسیده است.<sup>۱</sup>

وانگهی، قابل انکار نیست که «تکرار» در گفتن و نوشتن یک موضوع مهم و مطلب بارز (به شرط تنوع بخشیدن به عبارات و طرز استدلالات) در جلب توجه مردم، به اهمیت و ارزش آن مطلب و رسوخ دادن آن در دل‌ها، تأثیر مسلم دارد و دیگر آن که طبیعی است که هر «بیان» و هر «قلمی» از نظر اثرگذاری در افکار طبقات مختلف خوانندگان و شنوندگان، دارای ویژگی خاصی می‌باشد که چه بسا مطلبی از یک گوینده و یا نویسنده‌ای، در دلی مؤثر گردد؛ در حالی که همان مطلب، از یک گوینده و یا نویسنده‌ی دیگر در همان دل، بی‌ثمر باشد و حقیقت آن که رزق هر فردی (اعم از رزق مادی و معنوی) به کیفیت مخصوصی و از مسیر مشخصی تقدیر گردیده است.

آب واحد، در مجاری متعدده و نه‌های گوناگون به جریان می‌افتد تا هر تشنه‌ای از مجرای ویژه و نه‌ری خاص که به جهات عدیده‌ای، متناسب با وی می‌باشد و در دسترسش قرار می‌گیرد از آن برخوردار گردد و به هر حال این اثر ناچیز از این نگارنده‌ی بی‌بضاعت، در این باب (توسل) به تقدیر عزیز علیم، به رشته‌ی تحریر درآمده و به عنوان عرض اخلاص و ادب و «توسل» به آستان اقدس اهل بیت رسالت، چهارده معصوم پاک علیهم‌السلام به صورت یک هدیه‌ی بسیار کوچک و بی‌ارزش،

---

۱- مانند «کشف الاسرار» تألیف حضرت امام خمینی (ره) که در روزگار پرخفان حکومت پهلوی نگاشته شده است و چون پاره‌ای از مباحث آن کتاب به طور مستقیم معارض با سیاست وقت بوده طبعاً آن کتاب نفیس تا سال ۱۳۵۷ هجری شمسی (سال انقراض حکومت شاهنشاهی) در پس پرده‌ی احتجاب و استتار بوده و ظهورش در خانه و دست کسی، جرمی عظیم و مستوجب کیفری شدید محسوب می‌گردید؛ ولی بحمدالله اکنون طبع مجدّد گردیده و در دسترس همگان قرار گرفته است و مانند شب‌های پیشاور تألیف مرحوم سلطان‌الواعظین شیرازی که از صفحه‌ی ۱۲۶ تا ۱۶۷ بحثی مناسب با این موضوع آورده است.

به ساحت انور آن مقربان درگاه خدا تقدیم گردید. بدان امید که در روز جزا - ان شاء الله - این فقیر را از شفاعتشان محروم نگردانند و به لطف عمیم خویش، این ناچیز را نیز در زمره‌ی اهل ولاء و محبتشان محسوب بفرمایند.

اَللّٰهُمَّ يَا رَبِّي الْكَرِيمُ مَنْ عَلَيَّ بِالْقَبُولِ وَاجْعَلْنِي مِنْ  
 مُحِبِّي الرَّسُولِ وَ آلِ الرَّسُولِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ  
 عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ وَ لَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ  
 اَبْدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛

### بَتَّ شَكْوَى و دعا

اینجا به عنوان «بَتَّ شَكْوَى» به پیشگاه خداوند مهربان عرضه می‌دارم: پروردگارا، تو خود، شاهد و آگاهی که هم اکنون که این سطور نوشته می‌شود دل‌ها سخت در اضطراب است و خاطرها نگران و افکار، پریشان است. امت اسلامی ایران، از داخل و خارج مورد هجمه‌ی کفار و اهل نفاق قرار گرفته است. از یک سو حزب بعث عراق به تحریک آمریکای جهانخوار از مرزهای غرب و جنوب کشور هجوم آورده و بیش از بیست و پنج ماه است<sup>۱</sup> که روز و شب، فوج فوج از جوان‌های عزیز ما را به خاک و خون می‌کشد و شهرها را ویران و خانواده‌ها را بی‌سروسامان می‌سازد.

و از سوی دیگر، منافقان «مزدور داخلی» و «ستون پنجم» دشمن، در داخل مملکت دست به کار ناجوانمردانه‌ی تخریب و ترور زده‌اند و پیاپی، از طریق بُمب‌گذاری‌ها و ویران نمودن ساختمان‌ها و مراکز اجتماع و ترور شخصیت‌های مؤثر از طبقات مختلف ملت، صحنه‌های خونین و حادثه‌های آسف‌بار و غم‌انگیز به وجود می‌آورند، افکار را مشوش و دل‌ها را پر اضطراب می‌سازند؛ بدان منظور که شاید بتوانند از راه ایجاد رعب و وحشت در قلوب، انقلاب مقدّس و شکوهمند ملت را

۱- جنگ تحمیلی عراق علیه ایران از روز ۳۱ شهریور سال ۵۹ آغاز گردید و تا این تاریخ (۱۵ آبان ۶۱) بیش از بیست و پنج ماه می‌گذرد.

متوقّف و یا مجدّداً به رژیّم شوم طاغوتی برگردانند. لا انا لهم الله ما ارادوا ان شاء الله.  
 بارالها، به مقرّبان درگاهت، دست حمایت «ولّی اعظمت» را پشتیبان این ملّت  
 بپاخاسته‌ی در راه حمایت از دینت قرار بده و شرّ دشمنان داخل و خارج را از سراسر  
 زندگی‌اش دفع و رفع بفرما و در هر دو میدان نبرد از درون و برون به پیروزی نهایی‌اش  
 برسان و نعمت امتیّت عمومی در سایه‌ی «حکومت عدل اسلامی»، به مردم این مرز و  
 بوم و دیگر ملل مستضعف جهان عنایت بفرما؛ انک علی کلّ شیء قدیر و انک  
 بعبادک رئوف رحیم.

سید محمد ضیاء آبادی

۱۵ آبان ماه ۱۳۶۱ هجری شمسی

۱۹ محرم ۱۴۰۳ هجری قمری

توسّل یعنی «اتّخاذ وسیله برای نزدیک شدن به چیزی»، چنانکه دانشمندان لغت

می گویند:

تَوَسَّلَ إِلَيْهِ بِوَسِيلَةٍ إِذَا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِعَمَلٍ<sup>۱</sup>  
 تَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ بِعَمَلٍ أَوْ وَسِيلَةٍ: عَمِلَ عَمَلًا تَقَرَّبَ بِهِ  
 إِلَيْهِ تَعَالَى<sup>۲</sup>

وسيله در لغت به معانی مختلف آمده است:

۱- نزدیک شدن.<sup>۳</sup>

۲- مقام و منزلت در پیش سلطان.<sup>۴</sup>

۳- درجه.<sup>۵</sup>

۴- چاره جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت.<sup>۶</sup>

۵- هر چه که به سبب آن، نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد.<sup>۷</sup>

### توسّل از منظر طبیعت و فطرت

تردیدی نیست در این که انسان برای تحصیل کمالات مقصوده‌ی خویش - از هر قبیل که هست از مادیات و معنویات - به غیر خود یعنی به خارج از محدوده‌ی وجود خود نیازمند است. هزاران موجود از جماد و نبات و حیوان و انسان از زمین و آسمان باید دست در کار باشند تا آدمی بتواند در پرتو هستی این کائنات و آثار و خواصّ وجودی آنها قسمتی از نقایص و کمبودهای خود را برطرف سازد و پاره‌ای از

۱- لسان العرب، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۷۲۴.

۲- المنجد.

۳- لسان العرب.

۴- لسان العرب و المنجد.

۵- همان.

۶- مفردات راغب.

۷- لسان العرب، المنجد، مجمع البحرین، تفسیر کشاف و فخر رازی، ذیل آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده.

کمالات مادی یا معنوی اش را به دست آورد. درباره‌ی سایر موجودات نیز جریان به همین منوال است؛ یعنی هر یک از آنها در رسیدن به کمالات نوعی خود، دست نیاز به سوی موجودات خارج از وجود خویش دراز کرده و از فعل و انفعال و تأثیر و تأثر اصناف گوناگون عالم خلق استمداد می‌نمایند و این همان قانون «توسل» است که یک واقعیت تکوینی و یک ناموس مسلم طبیعی است که در نظام خلقت عالم و آدم برقرار بوده و در همه جا مشهود و عیان است و هیچ بشر باشعوری اعم از مادی و الهی، در جریان حتمی این قانون در نظام موجود جهان تردیدی نمی‌کند و خاصیت اثربخشی موجودات را منکر نمی‌شود. چه آن که همه می‌دانیم که انسان تشنه با آشامیدن آب خنک سیراب می‌گردد؛ سرمازده با حرارت‌زایی آتش گرم می‌شود؛ دارو در بهبودی بیمار، اثر می‌گذارد و ماده‌ی سمی، آدم سالم را به خطر می‌افکند و همچنین شخص نادان به تعلیم استاد، دانا می‌گردد و نادار از طریق احسان غنی، دارا می‌شود. در بهاران از ابر، باران فرو می‌ریزد و آن آب به زمین نیرو بخشیده و انواع گیاهان را می‌رویاند؛ حیوان از نبات تغذی نموده و خود نیز سبب بقاء و ادامه‌ی حیات انسان می‌گردد و هکذا تمام حلقات سلسله‌ی کائنات، در یکدیگر اثر گذارده و از هم متأثر می‌شوند. نهایت امر اینکه آدم مادی مسلک، تمام این آثار و خواص موجودات را به طور چشم و گوش بسته و مبهم، پیدا شده‌ی از تراکیب خاصه‌ی اجسام می‌پندارد و معلول طبیعت اشیاء می‌داند. اما انسان الهی مذهب، بحث را روی اصل طبایع اشیاء و تراکیب ویژه‌ی اجسام برده و آنها را با نظم و حسابی دقیق که در نهادشان پیداست، مستند به اراده و تدبیر حکیمانه‌ی مبدئی علیم و حکیم می‌شناسد، تدبیری که:

چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ

انگین از مگس نحل و دُر از دریا بار



پاک و بی عیب خدایی که به تقدیر عزیز  
 ماه و خورشید مسخّر کند و لیل و نهار  
 پادشاهی نه به دستور کند یا گنججور

نقش بندی نه به شنگرف کند یا زنگار<sup>۱</sup>  
 و به هر حال، نظام موجود در جهان و قانون حاکم بر آن، نظام «توسّل» است و  
 قانون «تسبّب». یعنی نیل به هر کمال و به دست آوردن هر مطلوبی به حکم اصل  
 طبیعت، در گرو اتّخاذ «وسیله» است و موقوف به تحصیل «سبب» و لذا انکار اصل  
 «توسّل» در واقع، انکار اصلی از اصول مشهوده‌ی در عالم طبیعت به حساب می‌آید و  
 نادیده گرفتن قانونی از قوانین مسلمّ فطرت به شمار می‌رود.

### توسّل از منظر قرآن

و به همین جهت است که قرآن حکیم که بر اساس فطرت انسان نازل شده  
 است<sup>۲</sup> موضوع توسّل را به عنوان یک طریق مسلمّ و روشن برای نیل به «قرب خدا» که  
 عالی‌ترین شرف و شریف‌ترین کمال ممکن برای انسان در مسیر عبودیت و بندگی  
 می‌باشد، نشان داده و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ  
 جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛<sup>۳</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا نموده و [در  
 سلوک] به سوی او [و برای نزدیک گشتن به او] وسیله

۱- کلیات سعدی.

۲- چنانکه می‌فرماید: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فُطِرْتَ اللَّهُ الَّذِي فُطِرَ النَّاسُ عَلَيْهِ... (سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰) یعنی: روی خود را به سوی  
 دین استوار و بپا دار در حالی که خالص و دور از کجی باشی [ملازم دینی باش که آفرینش خداست، همان آفرینشی که مردمان را بر  
 اساس همان آفرید.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

بجوید و در راه او مجاهده نمایند، باشد که رستگار شوید.

و همچنین در جای دیگر می فرماید:

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ  
الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ۗ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ  
يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ  
رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ  
مَحْدُورًا<sup>۱</sup>

بگو: بخوانید آنان [ملائکه و جن و انس از انبیاء و اولیاء و  
دیگران] را که پنداشته اید [آنها] بدون خدا [مستقلاً دارای  
قدرت بر کاری هستند] پس [بدانید که] آنان [در حد ذات  
خود و بی اذن خدا] نه قادر بر رفع گرفتاری از شما  
می باشند و نه توانایی بر تغییر [حالتی] دارند. اینان  
که [مشرکین آنها را به عنوان پرستش] می خوانند [خود]  
دنبال وسیله می گردند که به پروردگارشان نزدیک  
شوند [و می کوشند تا] کدام یک از آنها به خدا نزدیک تر  
گردد و امید به رحمت خدا دارند و از عذاب او  
می ترسند، چه آنکه عذاب پروردگارت ترسیدنی است.<sup>۲</sup>

این آیه‌ی شریفه نشان می دهد، تمام ماسوی الله از فرشتگان و پیامبران و دیگر  
اصناف و طبقات خلق از هر قبیل که هستند در مقام کسب فیض و اخذ برکات از  
حضرت باری جلّ شأنه العزیز، «ابتغاء وسیله» می کنند (اعم از اضطراری و اختیاری) و

۱-سوره‌ی اسراء، آیات ۵۶ و ۵۷.

۲-در قرآن کریم غیر این دو مورد در جای دیگری کلمه‌ی وسیله به کار نرفته است (المعجم الفهرس).

برای جلب رحمت بیشتر و دفع عذاب ربّ از حومه‌ی وجود خود، دنبال وسیله‌ای می‌گردند تا به قرب بیشتری نائل شوند (بینغون الی ربهم الوسيلة ایهم اقرب).

از رسول خدا ﷺ روایت شده است:

إِسْأَلُوا اللَّهَ لِيِ الْوَسِيلَةَ فَإِنَّهَا دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا يَنَالُهَا  
إِلَّا عَبْدٌ وَاحِدٌ وَارْجُوا أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ؛<sup>۱</sup>

از خدا برای من بخواهید "وسيله" را چه آنکه آن  
درجه‌ای است در بهشت که به آن نمی‌رسد مگر یک  
بنده و امیدوارم که او من باشم.

و نیز از آن حضرت نقل شده است ضمن دعای هنگام استماع اذان:

... آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ...؛<sup>۲</sup>

... [خدا یا] به محمد ﷺ وسیله را اعطا فرما.

امام امیرالمؤمنین علیؑ ضمن دعا برای رسول اکرم ﷺ به خدا عرضه می‌دارد:

وَ شَرَّفْ عِنْدَكَ مَنْزِلَتَهُ وَ آتِهِ الْوَسِيلَةَ...؛<sup>۳</sup>

[خدا یا] به منزلت او در پیشگاهت تشریف نما و وسیله

را به او عطا فرما.

غرض آن که تمام کائنات حتّی اشرف آنان که رسول اعظم خداست، در مقام تقرّب به خدا «ابتغاء وسیله» می‌کنند و دنبال «وسيله» می‌گردند؛ هر چند وسیله‌ی آن جناب با وسائل سایر ممکنات تفاوت بسیار دارد و اکتناه آن، فوق طاقّت ماست و از آن جهت که تمامی موجودات در حدّ ذات خود دست نیاز به خارج از وجود خود

۱- صحیح مسلم به نقل از ابن تیمیّه در التوسّل و الوسيلة، صفحه‌ی ۴۲ و تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده با اندک اختلاف در عبارت.

۲- صحیح بخاری به نقل از ابن تیمیّه در التوسّل و الوسيلة، صفحه‌ی ۴۲.

۳- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۷۳.

دارند و به فرموده‌ی قرآن حکیم: (يَتَّبِعُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ) به دنبال وسیله‌ای هستند تا به قرب ربشان نائل شوند.<sup>۱</sup>

آری به همین جهت است که هیچ کدام از موجودات عالم امکان، دارای این صلاحیت و شایستگی نمی‌باشند که معبود واقع شوند و یا آن که مستقلاً توانای بر رفع بلا و افاضه‌ی رحمت گردند. چه آن که معبودیت و استقلال در افاضه‌ی رحمت، به حکم عقل از شئون قدرت مستقله و از خصائص موجود «قائم به ذات» است و آن هم منحصر در ذات اقدس حضرت حق جلّ شأنه العزیز می‌باشد و بس و سایر موجودات که در ذات خود فاقد هستی و فاقد تمام کمالات وجود می‌باشند باید از طریق «ابتغاء وسیله» و تحصیل دستاویز از مبدأ هستی که منبع هرگونه کمال است، استفاضه نمایند.<sup>۲</sup>

و «وسيله» - چنانکه گفتیم - در لغت به معانی مختلف آمده است و مناسب‌ترین آنها بر حسب استظهار از سیاق کلام در دو آیه‌ی شریفه‌ی گذشته (سوره‌ی مائده و ۵۷ سوره‌ی اسراء) همان معنای پنجم است؛ یعنی هر چه که به سبب آن نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد. مخصوصاً در آیه‌ی نخستین که اولاً پس از امر به «ابتغاء وسیله» دستور جهاد در راه خدا می‌دهد و ثانیاً نتیجه‌ی «تقوا و ابتغاء وسیله و جهاد» را به عنوان فلاح و رستگاری با جمله‌ی «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» بیان می‌فرماید و بدیهی است که فلاح و رستگاری، همان نیل به مقام «قرب» است و به حکم لزوم مغایرت بین مقدمه و نتیجه باید «وسيله» غیر قرب باشد؛ یعنی وسیله باید چیزی باشد که به سبب آن ممکن شود که آدمی به قرب و منزلت و درجه در پیشگاه خدا که همان فلاح و رستگاری است نائل گردد و همچنین امر به جهاد دنبال امر به تحصیل وسیله ظاهر در این است که جهاد (اعم از این که به معنای قتال با کفار و یا مطلق کوشش و تلاش در راه خدا

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۵۷.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۵. از خدا پروا داشته باشید و در سلوک به سوی او تحصیل وسیله نمایند.

باشد) از مصادیق بسیار مهمّ ابتغاء وسیله است و چون مسلماً خود جهاد تحقّق خارجی و عینی قرب نیست بلکه سبب و مقدّمه‌ی قرب است، پس «وسيله» در این آیه به معنای قرب و درجه و منزلت و چاره‌جویی<sup>۱</sup> (که از معانی لغوی وسیله است) نخواهد بود. بلکه معنای صحیح و مناسب آن در آیه‌ی شریفه، همان معنای پنجم یعنی: هر چه که موجب و سبب نیل به قرب خدا گردد می‌باشد و آنگاه از نظر این که کلمه‌ی «وسيله» در آیه‌ی مبارکه مطلق آمده و عاری از هرگونه تقييد است، طبعاً دارای معنای بسیار وسیع و گسترده و آزاد است و با اطلاق خود، شامل هر نوع اعتقاد و هر قسم عمل و هر چیز و هر شخصی که به وجهی صلاحیت تقرب و نزدیک کردن به پیشگاه اقدس پروردگار را داشته باشد می‌گردد؛ از قبیل: ایمان و اعتقاد به وحدانیت پروردگار و رسالت پیامبران و حقیقت روز جزا و همچنین پیروی از رسول خدا ﷺ و انجام وظایف و اعمال عبادی از: نماز و روزه و حجّ و زکات و جهاد و ارشاد مردم نادان و صله‌ی ارحام و عیادت بیماران و امثال این امور از کارهای خیر و خداپسند که تماماً وسائل و موجبات قرب به خدا هستند. چنانکه امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام می‌فرماید:

إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ:  
 الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ... وَ كَلِمَةُ  
 الْإِحْلَاصِ... إِقَامُ الصَّلَاةِ... وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ... وَ صَوْمُ  
 شَهْرِ رَمَضَانَ... وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمَارُهُ... وَ صَلَّةُ  
 الرَّحِمِ... وَ صَدَقَةُ السِّرِّ وَ صَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ... وَ صَنَائِعُ  
 الْمَعْرُوفِ...<sup>۲</sup>

بهترین چیزی که متوسّلان و وسیله‌جویان می‌توانند به

۱- زیرا اگر وسیله در این آیه به معنای چاره‌جویی باشد، با ابتغاء که خود به معنای جستن و طلب کردن است نمی‌سازد و معنای صحیحی نمی‌دهد.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی ابن میثم، جلد ۳، صفحه‌ی ۷۲، خطبه‌ی ۱۰۷.

سبب آن به خداوند سبحان نزدیک شوند: ایمان به خدا و رسول او و جهاد در راه اوست و [همچنین] کلمه‌ی اخلاص [لا اله الا الله] و اقامه‌ی نماز و دادن زکات و روزه‌ی ماه رمضان و حج و عمره‌ی بیت و صله‌ی رحم و صدقه‌ی پنهان و صدقه‌ی آشکار و [مطلق] کارهای نیک [که همه از مصادیق وسیله‌اند و سبب رسیدن به قرب خدا می‌باشند]...

و هكذا ذوات مقدّسه‌ی انبیاء و اولیاء و مقرّبین درگاه خدا و معرفت و محبّت به آنها و دعا و شفاعت آنها و تقرّب جستن به آن بزرگواران و تجلیل عناوین منسوبه‌ی به آنان از هر قبیل که باشد و زیارت مراقد مطّهّره و قبور شریفه‌ی ایشان که مصداق مسلم «تعظیم شعائر الله» بوده و نشانه‌ی بارز دل‌بستگی و موّدت و دوستی نسبت به آن بندگان مخلص پروردگار و گرامی شمردن مکتب و تعالیم عالیه‌ی آن هادیان راه حق است. بدیهی است که تمام اینها به لحاظ اطلاق کلمه‌ی «وسیله» داخل در مفهوم عامّ و وسیع آن می‌باشند. یعنی بر همه‌ی این امور این عنوان صدق می‌کند که:

مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ؛<sup>۱</sup>

یعنی چیزهایی هستند که به سبب آنها می‌توان نزدیک شدن به خدا را تحصیل کرد و رضا و خشنودی او را به دست آورد. بنابراین، هیچ دلیل و موجبی در کار نیست که ما از اطلاق کلمه‌ی وسیله در آیه‌ی شریفه چشم پوشیده و آن را اختصاص به یک یا چند مفهوم خاصّ بدهیم، آنچنان که ابن تیمیّه و دنباله‌روهای او (وّهّابی‌ها) چنین تقیید و تخصیص بی‌دلیلی را مرتکب شده‌اند و کلمه‌ی «وسیله» را به دو معنای خاصّ حمل کرده‌اند:

۱- این همان معنای پنجم از معانی لغوی وسیله است که در گذشته بیان شد.

۱- ایمان به رسول خدا ﷺ و پیروی از آن حضرت.  
 ۲- دعا و شفاعت پیامبر اکرم ﷺ آن هم فقط در زمان حیات دنیوی آن جناب  
 و در روز قیامت.

و گاهی هم آن را به معنای واجبات و مستحبات تفسیر می کنند.<sup>۱</sup>  
 در صورتی که علاوه بر «اطلاق» آیه ی شریفه که خالی از هرگونه تقییدی است  
 در کتب حدیثی اسلامی نیز (چه از طریق شیعه و چه از طریق اهل تسنن) در باب  
 «توسّل» روایات فراوانی رسیده است که با کمال وضوح، همان معنای وسیع عامّ و  
 شامل را برای کلمه ی «وسیله» اثبات نموده و در راه تقرّب جویی به خدا و اخذ برکات  
 از منبع فیاض (جلّ و علا) استمداد و استغاثه از صلحا و مقربین درگاه خدا را به هرگونه  
 و در هر حال و تحت هر عنوانی که باشد تصدیق و تأیید می نمایند و ما از باب نمونه  
 روایاتی چند از کتب معروف اهل تسنن می آوریم.

### توسّل از منظر علمای اهل سنت

۱- «سمهودی» که از علمای معروف سنّی شافعی است (متوفای ۹۱۱ هجری) در  
 کتاب «وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی» می گوید:

الفصل الثالث فی توسّل الزائر و تشفّعه به ﷺ  
 الی ربّه تعالی...<sup>۲</sup>

فصل سوّم در توسّل زائر است به رسول خدا ﷺ و  
 شفیع قرار دادن وی به پیشگاه خدا...

سپس سمهودی بیانی دارد که حاصل ترجمه اش این است:  
 بدان که استغاثه از پیامبر اکرم ﷺ و جاه و منزلت او را به پیشگاه خدا به

۱- به کتاب التوسّل و الوسیلة تألیف ابن تیمیّه، صفحات ۵ و ۱۴ و ۴۸ تا ۵۰ رجوع شود.

۲- وفاء الوفاء، جلد ۴، صفحه ی ۱۳۷۱.

شفاعت بردن، کار انبیاء و مرسلین بوده و سیره و رفتار صلحای پیشین در همه حال، استقرار بر همین داشته است؛ چه در حال حیات آن حضرت و چه بعد از ممات، چه در عالم برزخ و چه در عرصات قیامت و حتی پیش از خلقت آن حضرت نیز توسل و استشفاع به او، سیره‌ی پیامبران بزرگ خدا بوده است.

آنگاه می‌گوید:

در این باب روایاتی رسیده است و ما اکتفا می‌کنیم به آنچه که جمعی که از جمله‌ی آنهاست حاکم است، از عمر بن خطاب نقل می‌کنند که رسول خدا ﷺ فرمود: پس از اینکه آدم علیه‌السلام مرتکب خطیئه (ترک اولی) گردید، در مقام توبه برآمده و به پیشگاه خدا عرض کرد:

يَا رَبِّ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ﷺ لَمَّا غَفَرْتَ لِي؛

پروردگارا! به حق محمد ﷺ از تو خواستارم که مرا

بیمازی.

خدا فرمود: ای آدم، چگونه محمد ﷺ را شناختی و حال آن که او را نیافریده‌ام؟ عرض کرد: پروردگارا پس از آن که به دست قدرت خود، مرا آفریدی و از روح خود در من دمیدی، به پایه‌های عرش نظر کردم و دیدم این کلمات بر آن نوشته است: لا اله الا الله، محمد رسول الله؛ از آن پی بردم که محمد ﷺ محبوب‌ترین خلق در نزد توست که نام او را قرین نام مقدست قرار داده‌ای. فرمود: ای آدم، راست گفتی، او احب خلق من در نزد من است و چون به حق او از من تقاضای مغفرت نمودی، تو را بخشیدم و اگر نبود محمد ﷺ تو را نمی‌آفریدم.<sup>۱</sup>

۱- وفاء الوفاء، جلد ۴، صفحات ۳۷۱ و ۳۷۲ و بحار الانوار، جلد ۱۱، صفحه ۱۸۱، حدیث ۳۳ و مجمع البیان در تفسیر آیه ۳۷ سوره بقره (فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) پس از نقل پاره‌ای از اقوال می‌گوید: آدم علیه‌السلام به عرش خدا دید نوشته است: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین؛ از کرامت آن اسماء معظمه پرسید، گفته شد: اینها با جلالت‌ترین خلقت در نزد خدا از حیث منزلت: فَتَوَسَّلَ آدَمُ إِلَىٰ رَبِّهِ بِهِمْ فِي قَبُولِ تَوْبَتِهِ وَ رَفَعَ مَؤْتَلَبِهِ؛ پس آدم علیه‌السلام به آنها توسل جست و به وسیله‌ی آنها به درگاه خدا تضرع نمود تا توبه‌اش پذیرفته شد.



و به همین توسّل آدم عليه السلام اشاره شده است در قصّه‌ی «مالک و منصور دوانیقی» در روضه‌ی منوره‌ی حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که نوشته‌اند: سالی که منصور، دوّمین خلیفه‌ی عباسی به حجّ رفت و به زیارت مرقد مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شد، مالک که رئیس فرقه‌ی مالکیّه از مذاهب چهارگانه‌ی اهل تسنّن است و از شخصیت‌های بسیار بزرگ و مهمّ آنان به شمار می‌رود، در اثناء زیارت به او گفت: ای امیر، اینجا حرم رسول خداست؛ صدای خود را آهسته کن که خدا به منظور تأدیب مردم می‌فرماید:

... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...<sup>۱</sup>

... صدای خود را بلند نکنید در حالی که بالاتر از صدای پیامبر باشد...

و در مدح آنان که صدای خویش را فرود آورند فرموده است:

إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ  
الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرٌ  
عَظِيمٌ<sup>۲</sup>

آنان که صدای خود را [هنگام سخن گفتن] در حضور رسول خدا کاهش می‌دهند [فریاد نمی‌کشند] آنها کسانی هستند که خداوند دل‌های آنها را برای تقوا آزمایش کرده است؛ برای آنان مغفرتی [بزرگ] و

و منزلتش بالا رفت. و در این زمینه است که واسطی می‌گوید: قَوْمٌ بِهِمْ عُفْرَتْ حَاطِبَةُ آدَمَ عليه السلام وَ هُمُ الْوَسِيلَةُ وَ النَّجْمُ الْطَلَعُ: (کشف الارتیاب، صفحات ۳۰۷ و ۳۰۸) یعنی: محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت اطهارش علیهم السلام قومی هستند که به حرمت آنها لغزش آدم عليه السلام بخشیده شد و همانند وسیله و ستارگان فروزان راه حق.

۱-سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۲.

۲-سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۳.

اجری عظیم است.

و همچنین در ذمّ قوم دیگری که رعایت ادب نمی کنند، می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا  
يَعْقِلُونَ؛<sup>۱</sup>

آنان که تو را [ای رسول مکرم] با صدای بلند از پشت

حجره ها می خوانند اکثرشان نادانند.

و حرمت رسول خدا ﷺ در حال ممانعتش مانند حرمت وی در حال حیات است. «منصور» از این سخن تنبّهی یافت و فروتن شد؛ سپس به «مالک» گفت: ای اباعبدالله (کنیهی مالک است) آیا در حال دعا و خواندن خدا رو به قبله کنم یا رو به رسول خدا ﷺ آورم؟ (یعنی رو به قبر مطهر آن حضرت نموده و خدا را بخوانم؟) مالک گفت:

لِمَ تَصْرِفُ وَجْهَكَ عَنْهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَ وَسِيلَةُ  
أَبِيكَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَ  
اسْتَشْفَعُ بِهِ فَيَشْفَعُكَ اللَّهُ تَعَالَى: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَوْ  
أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ...؛

یعنی چرا از رسول خدا ﷺ روی خود را برگردانی و حال آن که او «وسیلهی» تو و وسیلهی پدرت آدم عليه السلام به سوی خداست در روز قیامت؟ بلکه رو به سوی او بنما و به شفاعت او، رو به سوی خدا بر تا مگر خدا به شفاعت وی تو را بپذیرد؛ چه آن که خدا فرموده است:

... وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ

وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ الرُّسُولُ لَوْ جَدُّوا اللَّهَ تَوَاباً رَحِيماً<sup>۱</sup>؛  
 ...اگر آنان هنگامی که به خویشان ستم کردند [مرتکب  
 گناهی شدند] به سوی تو می آمدند و از خدا طلب  
 آمرزش می نمودند و تو نیز [از خدا] برای آنان طلب  
 مغفرت می نمودی، هر آینه خداوند را توبه پذیری  
 مهربان می یافتند.<sup>۲</sup>

**تذکر:** اگر در روایت «مالک» می بینیم که ذکر «روز قیامت» شده است، بدان  
 جهت است که موقف قیامت دشوارترین مواقف حیات انسان است و آدمی در آنجا  
 به خطراتی عظیم مبتلا می شود و در معرض هلاک دائم و عذاب همیشگی قرار  
 می گیرد و لذا وساطت و شفاعتی که در آن موقف پرخطر، موجب نجات انسان  
 گردد، طبیعی است در مواقف پایین تر یعنی در «برزخ» و «دنیا» آن هم برای حوائج  
 کوچک و رفع بلیات کوچک تر، راه نجات بخشی اش سریع تر و آسان تر و قطعی تر  
 خواهد بود. و لهذا مالک برای ترغیب منصور به توسل در دنیا استدلال به وسیله بودن  
 رسول خدا ﷺ در آخرت نموده و او را امر به استقبال قبر مطهر و استشفاع به آن  
 حضرت می کند که نه تنها آن حضرت در دنیا و برزخ وسیله ی تو و پدرت آدم عليه السلام به  
 سوی خداست، بلکه در روز قیامت کبری و وحشت عظمی نیز وسیله ی آدم عليه السلام و

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۶۴.

۲- قضه ی منکورا از کتاب وفاء الوفاء، جلد ۴، صفحه ی ۱۳۷۶ نقل به معنی شده و کتاب کشف الارتیاب، صفحه ی ۳۱۷ مدارک معتبر  
 دیگری نیز ارائه کرده و ضمن نقل کلام از خلاصه الکلام می گوید: «قال العلامة ابن حجر فی الجوهر المنظم: رواية ذلك عن الامام  
 مالک، جاءت بالسند الصحيح الذي لا مطعن فيه و قال العلامة الزرقانی فی شرح المواهب: و رواها ابن فهد باسناد جید و رواها القاضي  
 عیاض فی الشفا باسناد صحیح رجاله ثقات لیس فی اسنادها و ضاع و لا کذاب»؛

یعنی: علامه ابن حجر در کتاب جوهر منظم می گوید: روایت این ماجرا از امام مالک به سند صحیحی که در آن طعن و خدشه ای نیست  
 آمده است و علامه زرقانی در کتاب شرح مواهب می گوید: این قضه را ابن فهد به سندی نیکو روایت نموده و همچنین قاضی عیاض آن را  
 در کتاب شفا به سندی صحیح که رجال آن همگی موثق هستند و هیچ فرد کذاب و جعلی در میانشان نیست نقل کرده است.

آدمزادگان برای نجات از خطرات عظیم و نیل به سعادت‌های بی‌پایان خواهد بود و همچنین استشهاد وی به آیه‌ی «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...» در مقام ترغیب به استقبال قبر مطهر و توسّل و استشفاع به رسول مکرّم ﷺ پس از وفات آن حضرت، دلالت روشن بر تعمیم امر «توسّل» نسبت به عالم دنیا و برزخ و محشر دارد. چه آن که می‌دانیم مورد نزول آیه‌ی شریفه، زمان حیات رسول خدا ﷺ بوده است و لذا اگر جواز «توسّل» اختصاص به زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ داشت و یا اگر وسیله بودن آن حضرت تنها در روز قیامت و محشر می‌بود، دیگر جا نداشت که مالک برای توجّه دادن منصور به قبر شریف رسول خدا ﷺ و شفاعت طلبی از روح مقدّس آن حضرت که در عالم برزخ است، استدلال به موضوع وسیله بودن رسول مکرّم ﷺ در روز قیامت کرده و استشهاد به آیه‌ای که مربوط به توسّل به آن حضرت در زمان حیات دنیوی آن جناب است بنماید. (دَقَّتْ فرماید) بنابراین خدشه‌ی ابن تیمیّه<sup>۱</sup> نسبت به دلالت این روایت از نظر قید «یوم‌القیامة» مخدوش است.

۲- سوادبن قارب که از صحابه است در محضر رسول خدا ﷺ به عنوان

استشفاع و توسّل قصیده‌ای انشاء نموده و ضمن آن گفت:

وَإِنَّكَ أَدْنَى الْمُرْسَلِينَ وَسِيلَةً

إِلَى اللَّهِ يَا بَنَ الْأَكْرَمِينَ الْأَطَائِبِ

وَ كُنْ لِي شَفِيعاً يَوْمَ لَاذِي شَفَاعَةٍ

بِمُعْنٍ فَتِيلاً عَنْ سَوَادِ بْنِ قَارِبٍ<sup>۲</sup>

تو [ای رسول معظم] در میان رسولان، نزدیک‌ترین

و وسیله به درگاه خدا هستی ای فرزند گرامی تران

۱- التوسّل و الوسيلة، صفحه‌ی ۶۸.

۲- کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۳۱۰، نقل از طبرانی در کبیر.

پاکتران؛ تو شفیع من باش در روزی که هیچ  
شفاعت کننده‌ای قادر بر رفع کمترین بلا از سوادبن  
قارب نخواهد بود.

چنانکه پیداست، آن مرد صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم به عنوان «وسيله» تعبیر  
نموده و هم از آن حضرت تقاضای «شفاعت» کرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این  
کار وی (توسل و استشفاع) را با سکوت خود تقریر و امضاء فرموده است.  
۳- مردی بیابان‌نشین به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده و با انشاد چند شعر، آن  
حضرت را «وسيله» استسقاء و طلب باران از خدا قرار داد و ضمن اشعارش گفت:

أَتَيْنَاكَ وَ الْعُدْرَاءُ يُدْمِي لَبَانُهَا  
وَ قَدْ شَغِلَتْ أُمَّ الصَّبِيِّ عَنِ الطِّفْلِ

تا به این بیت رسید:

وَ لَيْسَ لَنَا إِلَّا إِلَيْكَ فِرَارُنَا  
وَ أَيْنَ فِرَارُ الْخَلْقِ إِلَّا إِلَى الرَّسُولِ  
به سوی تو آمده‌ایم در حالی که دختر باکره [از سوز  
عطش] پستانش خون می‌ریزد و مادر از کودک خود  
غافل شده است و ما جز فرار به سوی تو راهی نداریم  
[آری] جز سوی پیامبران خدا، به کجا ممکن است که  
آفریدگان روی آورند؟

و این سخن چنانکه پیداست صریح در توسل به رسول الله صلی الله علیه و آله است و  
روشنگر اعتقاد به لزوم توجه و عرض نیاز به آن حضرت و سایر انبیاء و رسل صلی الله علیه و آله در  
گرفتاری‌ها و شدائد زندگی می‌باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نه تنها آن مرد اعرابی را به

خاطر این گفتار زدع و زجری نفرموده است، بلکه چنانکه در ذیل همان روایت دیده می‌شود، پس از استماع آن ابیات، از جا برخاست در حالتی که از شدت اندوه و تأثر رداء خود را به زمین می‌کشید بالای منبر رفت و پس از خطبه، دربارهی آنان دعا کرد و همچنان به دعا و تقاضای خود از خدا ادامه داد تا هوا بارانی شد و باران فراوان نازل گردید.<sup>۱</sup>

و همچنین «بخاری» در «صحیح» خود در ذیل همان نقل آورده است: همین که آسمان بر اثر دعای رسول خدا ﷺ ابری شد و باران شروع به باریدن نمود، آن حضرت فرمود:

لَوْ كَانَ أَبُو طَالِبٍ حَيًّا لَقَرَّتْ عَيْنَاهُ؛ مَنْ يُشِدُّنَا قَوْلَهُ؛  
اگر ابوطالب الآن زنده بود [از دیدن نزول باران به دعای  
من] دیدگانش روشن می‌شد، آیا کسی هست که گفتار  
او را برای ما باز گو کند؟

علی عليه السلام عرض کرد: یا رسول الله شاید مقصود شما این گفتار وی باشد:

وَ أَيْضِ يُسْتَسْقَى الْعَمَامَ بِوَجْهِهِ  
ثَمَالِ الْيَتَامَى عِصْمَةَ لِلْأَرَامِلِ<sup>۲</sup>  
و بسا مرد سپیدرو و نورانی که به برکت روی وی از ابر  
طلب باران کرده می‌شود؛ دارای این صفت است که  
پناه و فریادرس یتیمان و نگه دارنده و سرپرست  
ضعیفان و بیوه‌زان است.

۱- همان، صفحه‌ی ۳۱۰.

۲- این بیت از جمله‌ی ابیات قصیده‌ای است که حضرت ابوطالب عليه السلام در مدح رسول اعظم خدا ﷺ سروده است؛ به مناسبت این واقعه که قبل از بعثت اتفاق افتاد، اهل مکه به خشکسالی و قحطی مبتلا شدند و جناب ابوطالب عليه السلام با شفیع قرار دادن برادرزاده‌ی بزرگوارش به درگاه خدا از خدا طلب باران نمود و باران آمد و قحطی برطرف شد (کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۳۱).

پیامبر اکرم ﷺ از شنیدن این بیت اظهار شادمانی فرمود و آثار رضا و خشنودی در چهره‌ی مبارکش نمایان گردید.<sup>۱</sup>

و واضح است که طلب باران نمودن به آبروی پیامبر اکرم ﷺ یکی از مصادیق بسیار روشن «توسّل» و رو آوردن به آن حضرت است. در مواقع شدت و سختی‌ها که مورد پسند حضرتش بوده و مرضیّ خدای حکیم است؛ هر چند ابن تیمیّه و ابن عبدالوہاب و اذناباشان نپسندند و آن را شرک! و کفر! بنامند!!

۴- قصّه‌ی استسقای «عمر» به «عبّاس» عموی پیغمبر اکرم ﷺ در کتب اهل تسنّن آمده است، چنانکه «سمهودی» نقل می‌کند که هرگاه خشکسالی و قحطی پیش می‌آمد عمر از طریق توسّل به عبّاس بن عبدالمطلب به استسقا می‌پرداخت و می‌گفت:

اللَّهُمَّ اِنَّا كُنَّا اِذَا قَحَطْنَا تَوَسَّلْنَا اِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا ﷺ

فَتَسْقِينَا وَاِنَّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا ﷺ فَاسْقِنَا؛<sup>۲</sup>

بار خدایا، ما در گذشته چنین بودیم که به هنگام قحطی زدگی متوسّل به پیغمبرمان می‌شدیم و تو ما را سیراب می‌نمودی؛ اکنون متوسّل به عموی پیغمبرمان می‌شویم و از راه توسّل به وی از تو باران می‌طلبیم، اینک سیرابمان کن.

و همو گوید: در روایت دیگری آمده است که می‌گفت:

اللَّهُمَّ اِنَّا نَسْتَسْقِيكَ بِعَمِّ نَبِيِّكَ ﷺ وَ نَسْتَشْفَعُ

اِلَيْكَ بِشَيْبَتِهِ؛<sup>۳</sup>

خدایا ما به وسیله‌ی عمّ پیامبرت از تو باران می‌خواهیم

۱- کشف الارتیاب، صفحات ۳۱۰ و ۳۱۱، به نقل از صحیح بخاری.

۲- وفاء الوفاء، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۳۷۵ و شب‌های پیشاور، صفحه‌ی ۲۲۸، به نقل از مدارک معتبر اهل تسنّن با تفاوت در عبارات.

۳- همان.

و موی سفید او را به درگاه تو شفیع می آوریم.

۵- باز «سمهودی» آورده است: در یکی از سال‌ها بعد از وفات رسول خدا ﷺ مردم مدینه به قحطی شدید و خشکسالی سختی مبتلا شدند، شکایت به عایشه همسر پیغمبر اکرم ﷺ برده و از وی راه چاره‌ای خواستند؛ او گفت: رو به قبر رسول خدا ﷺ آورده و از سقف قبر مطهر، روزنه‌ای به سمت آسمان بکشاید، آن چنانکه حائلی بین قبر شریف و آسمان باقی نماند؛ طبق این دستور، عمل نمودند در نتیجه باران فراوان نازل گشت و گیاهان روئیده و شتران فربه شدند. سپس سمهودی از «زین المراعی» نقل کرده که می‌گوید: گشودن روزنه از قبر شریف رسول اکرم ﷺ به هنگام خشکسالی و قحطی، سنتی است که اهل مدینه تا به امروز آن را نگه داشته‌اند و به آن عمل می‌کنند، در قسمت پایین قبه‌ی منور از جانب قبله، باجه یا دریچه‌ای می‌کشایند اگرچه حائل بودن سقف بین قبر مطهر و آسمان به حال خود باقی باشد.

سمهودی پس از نقل این سخن از زین المراعی می‌گوید: امروز سنت اهل مدینه، باز کردن دربی است که در قسمت پیش روی شریف از روضه‌ی منوره واقع شده است.<sup>۱</sup>

به هر حال این عمل، روشنگر این مطلب است که موضوع «توسّل» به رسول خدا ﷺ پس از وفات آن جناب و رو آوردن به قبر مطهر آن حضرت در شدائد و سختی‌ها، یک سنت مورد عمل در میان مسلمانان صدر اسلام بوده و از نظر آنان هیچگونه اصطکاک و تباینی با مبانی توحیدی اسلامی نداشته است.

۶- ابن عبدالبرّ مالکی در کتاب «استیعاب» آورده است که مردم در زمان عمر به

۱- وفاء الوفاء، جلد ۱، صفحه ۵۶۰.



قحطی مبتلا شدند؛ در آن ایام مردی از مسلمانان<sup>۱</sup> نزد قبر مطهر پیغمبر اکرم ﷺ آمد و گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَسْقِ لِأُمَّتِكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا؛

ای رسول خدا، برای امتت طلب باران کن که هلاک شدند.

او با این سخن، توسّل به آن حضرت جست و کسی هم به او اعتراضی نمود.<sup>۲</sup>

۷- از کتاب «شرح دلائل الخیرات» این سخن نقل شده است که ابوبکر کنار قبر

رسول خدا ﷺ می آمد و می گفت:

يَا مُحَمَّدُ ﷺ إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ؛<sup>۳</sup>

ای محمد ﷺ من به تو توسّل می جویم.

این بیان نشان می دهد که توسّل به رسول خدا ﷺ و قبر مطهر آن حضرت،

دأب و عادت ابوبکر بوده و مکرراً از وی صادر شده است.

۸- «طبرانی» در «کبیر» آورده است: مردی به خاطر حاجتی که به عثمان بن عفان

داشت دفعاتی چند به دستگاه حکومت وی مراجعه کرد اما او توجّهی به وی ننمود و

اعتنایی به حرفش نکرد تا آن که روزی آن مرد به عثمان بن حنیف (از اصحاب رسول

خدا ﷺ) برخورد و از بی مهری عثمان به او شکایت کرد. ابن حنیف گفت: به محلّ

وضو برو و وضو بساز، آنگاه در مسجد دو رکعت نماز بخوان و سپس بگو:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ

نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ ﷺ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى

رَبِّكَ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي؛

۱- به گفته ی بیهقی و ابن ابی شیبّه آن مرد مسلمان، بلال بن حرث صحابی رسول خدا ﷺ بوده است (الدعوة الاسلامیة، جلد ۲،

صفحه ی ۲۰۷، پاورقی ۱).

۲- الدعوة الاسلامیة، جلد ۲، صفحه ی ۲۰۷.

۳- الدعوة الاسلامیة، جلد ۲، صفحه ی ۲۰۷.

بار خدا یا از تو می خواهم و به وسیله ی پیغمبرمان  
 محمّد ﷺ پیامبر رحمت رو به تو می آورم؛ ای  
 محمّد ﷺ من به ویله ی تو به درگاه پروردگار تو رو  
 می کنم که حاجتم را بر آوری و حاجت خود را ذکر کن.

مرد رفت و چنانکه او گفته بود عمل کرد؛ پس از آن به در خانه ی عثمان بن  
 عفّان آمد و این بار تا رسید دربان جلو آمد و دست او را گرفت و نزد عثمان آورد و  
 روی مسند عثمان کنار وی نشانید. عثمان از حاجت وی جو یا شد و حاجتش را  
 بر آورد و ضمناً از او خواست که هر زمان، هر حاجتی داشتی نزد ما بیا و از ما بخواه.  
 مرد که حاجت روا از خانه ی عثمان خارج شده بود، به دیدار ابن حنیف رفت و به او  
 گفت: خدا به تو پاداش نیک عنایت کند که درباره ی من نزد عثمان شفاعت نمودی.  
 ابن حنیف گفت: به خدا قسم من نزد عثمان درباره ی تو سخنی نگفته و شفاعتی  
 ننموده ام، ولی رمز کار این است که من روزی در حضور رسول خدا ﷺ بودم، مرد  
 نابینایی وارد شد و از زوال نور چشم خویش شکایت نمود. رسول خدا ﷺ فرمود:  
 اگر بخواهی دعا می کنم (که بینایی به تو باز گردد) و اگر نه که صبر کن (و با همین  
 نابینایی بساز تا اجر بیشتری نصیب شود)؛ گفت: ای رسول خدا کسی را ندارم که  
 دستم بگیرد و راهم ببرد و لذا کار بر من دشوار شده است. در این موقع بود که رسول  
 خدا ﷺ به او فرمود: به محلّ وضو رفته و وضو بساز و دو رکعت نماز به جا آور و  
 پس از آن خدا را با این جملات بخوان:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ...؛

آنگاه ابن حنیف گفت: به خدا قسم، ما هنوز (در محضر پیامبر اکرم ﷺ)  
 مشغول سخن گفتن بودیم و از یکدیگر جدا نشده بودیم که همان مرد وارد مجلس

- شد در حالتی که بینا شده بود و گویی که اصلاً نابینا نبوده است.<sup>۱</sup>
- نگارنده گوید: ما از این روایت سه مطلب را به طور وضوح استفاده می‌کنیم:
۱. جواز «توسّل» و «استشفاع» به رسول خدا ﷺ در حیات آن حضرت چنانکه مرد نابینا عمل کرده است.
  ۲. جواز «توسّل» و «استشفاع» به رسول خدا ﷺ پس از وفات آن حضرت، به طوری که مرد حاجتمند به عثمان از طریق راهنمایی ابن حنیف صحابی انجام داده و حاجت روا شده است.
  ۳. جواز خواندن پیامبر اکرم ﷺ و طلب حاجت از وی چه در زمان حیات و چه پس از وفات آن حضرت، چنانکه جمله‌ی «یا محمد ﷺ اِنِّی اَتُوْجِّهْ بِكَ اِلَى رَبِّكَ اِنْ تَقْضِیْ حَاجَتِی» که ضمن دعای مزبور آمده است، شاهد گویای مدّعاست و مخصوصاً لازم است در جمله‌ی «اَنْ تَقْضِیْ حَاجَتِی» دقّت شود که با صیغهی «مخاطب» است و از شخص رسول خدا ﷺ درخواست قضاء حاجت شده است.<sup>۲</sup>

## تذکر

لازم است یادآوری شود که منظور از نقل این روایات از طریق اهل تسنّن، نه این است که صحّت و قطعیت مدلولات آنها را ثابت کنیم؛ بلکه هدف، مجاب نمودن خصم از طریق «جدل» و احتجاج به روایات منقولهی در مصادر مقبولهی خودشان می‌باشد و عجیب آن که «فُصیمی» صاحب کتاب «الصّراع بین الاسلام و الوثنیّه» با لحنی قاطع و عامّ می‌گوید: در زمینه‌ی «توسّل» و استشفاع و طلب حاجات از رسول

۱- وفاء الوفاء، جلد ۴، صفحه ۱۳۷۳ و کشف الارتیاب، صفحه ۳۱۱.

۲- حدیث مذکور را این تیمیه در کتاب التوسّل و الوسیله هم به صیغهی مخاطب نقل کرده و هم به صیغهی مغایب (فیقضى لی حاجتی - یا -

فیجلی عن بصری) صفحات ۹۲ تا ۹۸.

خدا ﷺ روایتی نرسیده است نه به سند صحیح و نه به سند ضعیف! و عین عبارت منقولهی از وی چنین است:

فما جاء لا بسند صحیح و لا ضعیف انّ احداً من  
الصّحابة قال يا رسول الله...<sup>۱</sup>

هیچ روایتی از صحیح و ضعیف به دست ما نرسیده است  
که احدی از صحابه گفته باشد ای رسول خدا...  
[درباره‌ی حوائج ما چنین و چنان کن].

و حال آن که روایات کثیره‌ای در این باب از طریق خود اهل تسنن رسیده است  
و ما در اینجا به نقل نمونه‌ای از آن روایات اکتفا می‌کنیم.

توسّل از منظر اهل بیت اطهار ﷺ

روایات شیعه در این باب از حدّ احصاء بیرون است و ما در اینجا به نقل نمونه‌ای  
از خروار و اندکی از بسیار آن می‌پردازیم و خواستاران بیشتر را به متون حدیثی اتباع  
اهل بیت ﷺ ارجاع می‌نماییم:

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ  
مُحَمَّدًا ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: يَا عِبَادِي  
أَوْلَيْسَ مَنْ لَهُ إِلَيْكُمْ حَوَائِجُ كِبَارٌ وَلَا تَجُودُونَ بِهَا  
إِلَّا أَنْ يَحْتَمِلَ عَلَيْكُمْ بِأَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ تَقْضُونَهَا  
كِرَامَةً لِّشَفِيعِهِمْ؟ أَلَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَيَّ وَ  
أَفْضَلُهُمْ لَدَيَّ مُحَمَّدٌ وَ أَحْوَهُ عَلَيَّ وَ مَنْ بَعْدَهُمْ  
الْأَيُّمَةُ ﷺ الَّذِينَ هُمْ الْوَسَائِلُ إِلَيَّ. أَلَا فَلْيَدِّ عَنِّي مَنْ  
أَهْمَّتْهُ حَاجَةٌ يُرِيدُ نَفْعَهَا أَوْ دَهَتْهُ دَاهِيَةٌ يُرِيدُ كَفَّ

ضَرَرَهَا بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَقْضِيهَا لَهُ  
أَحْسَنَ مَا يَقْضِيهَا مَنْ تَسْتَشْفِعُونَ إِلَيْهِ بِاعْزَأَ الْخَلْقِ  
عَلَيْهِ...<sup>۱</sup>

از سلمان فارسی - رضی الله عنه - نقل شده است که از  
رسول اکرم ﷺ شنیدم می فرمود: خداوند عز و جل  
می فرماید: ای بندگان من، آیا چنین نیست که چه بسا  
کسی حاجات بزرگی از شما می خواهد و شما حوائج او  
را بر نمی آورید مگر این که شفیع قرار دهد در نزد شما  
کسی را که محبوب ترین مردم به نزد شماست؛ آنگاه  
حاجات او را به احترام آن شفیع بر می آورید. حال  
آگاه باشید و بدانید که گرامی ترین خلق و افضل آنان  
نزد من محمد ﷺ است و برادر وی علی و  
امامان علیهم السلام پس از وی همگان که وسیله های [مردم]  
به سوی من هستند. اینک توجه که هر کس حاجتی  
دارد و نفعی را طالب است و یا آن که دچار حادثه ای  
بس صعب و زیان بار گشته و رفع آن را خواهان است  
باید مرا به محمد ﷺ و آل طاهرینش بخواند تا به  
نیکوترین وجه حاجت او را بر آورم...<sup>۲</sup>

این شهر آشوب از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می کند که ذیل آیه ی شریفه ی

«وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۳</sup> فرموده است:

۱- مجموعه ی ورام، جلد ۲، صفحه ی ۱۰۰ و بحار الانوار، جلد ۹۴، صفحه ی ۲۲ از عده الداعی، ما از مجموعه ی ورام نقل کرده ایم.

۲- حدیث دنباله دارد و ما قسمتی از آن را که مورد نیاز بود آوردیم.

۳- سوره ی مائده، آیه ی ۳۵، یعنی: به سوی او وسیله بجویید.

أَنَا وَسَيْلَتُهُ؛

من وسیلهی خدا هستم.<sup>۱</sup>

حضرت صدیق‌یه طاهره فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ضمن خطبه‌ی شریفه اش می‌فرماید:

وَاحْمَدُوا اللَّهَ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ يَبْتَغَى مَنْ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَنَحْنُ وَسَيْلَتُهُ فِي  
خَلْقِهِ...<sup>۲</sup>

حمد کنید خدایی را که عظمت و نورش ایجاب می‌کند  
که اهل آسمان‌ها و زمین [برای نزدیک گشتن به  
او] وسیله بجویند و ما وسیله‌ی او در میان خلقتش  
هستیم...

فِي عِيُونِ الْأَخْبَارِ فِي بَابِ مَا جَاءَ عَنِ الرَّضَا عليه السلام...  
قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْأَيْمَةُ مِنْ وَدِّ  
الْحُسَيْنِ عليه السلام مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ  
فَقَدْ عَصَى اللَّهَ هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَهُمْ الْوَسِيلَةُ إِلَى  
اللَّهِ تَعَالَى؛<sup>۳</sup>

در کتاب عیون الاخبار از امام رضا عليه السلام منقول است که:  
رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: امامان از فرزندان حسین عليه السلام  
می‌باشند؛ هر کس اطاعت آنان نماید تحقیقاً اطاعت خدا  
کرده و هر کس سر از فرمان آنان بیچد تحقیقاً سر از  
فرمان خدا پیچیده است، آنانند دستگیره‌ی محکم و

۱- تفسیر المیزان، جلد ۵، صفحه ۳۶۲ و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۴۶۹.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۱.

۳- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۲۶.

آنانند و سیله‌ی به سوی خداوند تعالی.

أَمَالِي ابْنِ الشَّيْخِ: الْمَفِيد... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى  
الْأَزْدِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: نَحْنُ السَّبَبُ  
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛<sup>۱</sup>

راوی از امام صادق عليه السلام شنید که می فرمود: ما بین  
سبب [و وسیله‌ی نجات از هلاکت و نیل به سعادت] بین  
شما و خداوند عز و جل.

أَبَانُ بْنُ تَعْلَبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: نَحْنُ حَبْلُ  
اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا  
وَلَا تَفَرَّقُوا؛<sup>۲</sup>

آبان از امام صادق عليه السلام نقل کرده که فرمود: ما بین آن  
ریسمان خدا که خداوند متعال فرموده است: همگی  
چنگ به ریسمان خدا بزنید و پراکنده نشوید.

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: أَلُّ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَبْلُ  
اللَّهِ الَّذِي أَمَرَ بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ  
اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا؛<sup>۳</sup>

به نقل جابر، امام باقر عليه السلام فرموده است: آل  
محمد عليه السلام اند آن ریسمان خدا که امر به اعتصام به آن  
نموده و فرموده است: همگی چنگ به ریسمان خدا  
بزنید و پراکنده نشوید.

۱- بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۱۰۱، حدیث ۵.

۲- همان، جلد ۲۴، صفحه ۸۴، حدیث ۳.

۳- همان، صفحه ۸۵، حدیث ۹، نقل از تفسیر عیاشی.

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَهُ أَعْرَابِيٌّ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ  
 اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ فَاخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ  
 فَوَضَعَهَا عَلَى كِتْفِ عَلِيٍّ ؑ فَقَالَ: يَا أَعْرَابِي هَذَا  
 حَبْلُ اللَّهِ فَاعْتَصِمْ بِهِ فَدَارَ الْأَعْرَابِي مِنْ خَلْفِ  
 عَلِيٍّ ؑ وَ التَّرَمَّهُ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي  
 اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِكَ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَرَّهُ  
 أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا؛  
 مردی بادیه‌نشین به حضور رسول خدا ﷺ آمد و از آن  
 حضرت تقاضا کرد که مراد از «حبل الله» در آیه‌ی  
 و اعتصموا بحبل الله را که به امر خدا باید عموم امت  
 اسلام معتصم به آن گردند و چنگ بدان بزنند توضیح  
 دهید. رسول اکرم ﷺ نیز بی درنگ دست او را گرفت  
 و بر روی شانه‌ی علی ؑ گذاشت و فرمود: ای اعرابی،  
 این ریسمان خدا و حبل الله است، به او اعتصام بجوی؛  
 آن مرد اعرابی نیز از پشت سر علی ؑ چرخید و آن  
 حضرت را در بغل گرفت و گفت: خداوند! تو را شاهد  
 می‌گیرم که چنگ به ریسمان زدَم؛ آنگاه رسول  
 خدا ﷺ فرمود: هر که می‌خواهد به مردی از اهل  
 بهشت بنگرد، به این مرد بنگرد.

لزوم تمسک به «حبل الله» از مسلمات قرآن است. آیه‌ی شریفه‌ی:



## وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا<sup>۱</sup>

صریح در این است که خداوند حکیم برای نجات آدمیان، از جانب خود حبل و ریسمانی مقرر فرموده و آن را «وسيله» و سبب برای نیل به سعادت و رسیدن به قرب الله که نقطه‌ی نهایی سیر عبودی انسان است در دسترس ابناء بشر قرار داده و جملگی را امر به اعتصام و چنگ زدن به آن فرموده است و این همان دستور «توسل» و استمداد از غیر خداست در راه رسیدن به «قرب خدا» که آیه‌ی مبارکه با کمال وضوح امر به آن نموده است. منتها از نظر تعیین مصداق و بیان مراد، احتیاج به «سنت» یعنی گفتار رسول خدا ﷺ و عترت آن حضرت ﷺ که به حکم خود قرآن کریم، مبین مجملات کتاب می‌باشد<sup>۲</sup> پیدا می‌کنیم و «سنت» نیز چنانکه نمونه‌ای از آن ارائه شد در این مقام با اهمی تمام، آل محمد ﷺ را به عنوان حبل الله و وسیله‌ی ربط بین خدا و انسان، معرفی نموده است.<sup>۳</sup>

شیخ صدوق (رض) به اسناد خود نقل کرده است از امام باقر ﷺ و آن حضرت از آباء کرامش تا رسول خدا ﷺ که فرمود: در روز قیامت پس از آن که بهشتیان در بهشت مسکن گزیدند و دوزخیان به دوزخ درآمدند، بنده‌ای (که مستحق عذاب است) هفتاد خریف در میان آتش می‌ماند و خریف هفتاد سال است؛ سپس خدا را می‌خواند و می‌گوید:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳.

۲- چنانکه در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل می‌فرماید: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ یعنی ما قرآن را به تو نازل کردیم تا آنچه را که به مردم نازل شده است برای آنان بیان کنی. این آیه‌ی شریفه به انضمام حدیث ثقلین حجیت و لزوم بیان رسول ﷺ و عترت ﷺ را در تبیین مجملات قرآن ثابت می‌کند. توضیح و تشریح این مطلب را در کتاب قرآن و قیامت تألیف نگارنده از صفحات ۳۳۱ تا ۳۳۴ مطالعه فرمایید.

۳- باید توجه داشت که روایاتی هم که قرآن کریم را مصداق «حبل الله الممدود من السماء الی الارض» نشان می‌دهد (تفسیر المیزان، جلد ۳، صفحه‌ی ۴۱۷) منافاتی با این روایات ندارند؛ زیرا به حکم روایت ثقلین عترت رسول ﷺ و قرآن کریم «عدیل» یکدیگر می‌باشند و در شأن «هدایت» و اوصاف ممتازه‌ی مربوط به این شأن اشتراک مسلم دارند و تا روز قیامت در کنار یکدیگر قرار گرفته و از هم جدا نخواهند شد.

يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ لَمَّا  
رَحِمْتَنِي؛

پروردگارا، به حق محمد ﷺ و اهل بیتش از تو  
می خواهم که بر من رحمت آوری.

آنگاه خداوند جلّ جلاله به جبرئیل علیه السلام دستور می دهد که به سوی بنده ام فرود  
آی و او را (از آتش) بیرون آور. جبرئیل علیه السلام عرضه می دارد که چگونه من در میان  
آتش فرود آیم؟ خدا (تبارک و تعالی) می فرماید: من به آتش امر کرده ام که بر تو سرد  
و سلامت گردد. می گوید: خدایا من جایگاه وی را نمی دانم (که در کدام نقطه از  
جهنّم است) می فرماید: در میان چاهی است از سَجین. پس جبرئیل میان آتش فرود  
می آید و او را در حالی که به زنجیر بسته شده و به صورت (در میان آتش) افتاده است  
می یابد و بیرونش می آورد و در پیشگاه خدا می ایستد. خدا می فرماید: ای بنده ی من،  
چه مقدار (از زمان) در آتش بوده و مرا با سوگند و قسم می خوانده ای (و از من خواستار  
خلاصی خود بوده ای؟) عرض می کند: ای خدای من، نمی دانم و از احاطه ی بر مقدار  
توقفم در آتش عاجزم. خداوند عزّوجلّ می فرماید:

أَمَا وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ لَا مَنْ سَأَلْتَنِي بِحَقِّهِمْ  
عِنْدِي لِأَظَلْتُ هُوَانِكَ فِي النَّارِ وَلَكِنَّهُ حَتَمٌ عَلَيَّ  
نَفْسِي أَنْ لَا يَسْأَلَنِي عَبْدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَهْلِ  
بَيْتِهِ إِلَّا عَفَرْتُهُ لَهُ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ قَدْ عَفَرْتُ  
لَكَ الْيَوْمَ؛<sup>۱</sup>

آگاه باش به عزّت و جلال خودم سوگند، اگر نبودند آن  
کسانی که مرا به حقشان نزد من قسم دادی، هر آینه بر

مدّت ذلت و خواریات در آتش می افزودم و لکن بر  
خودم حتم کرده‌ام که هر بنده‌ای مرا به حقّ  
محمد ﷺ و اهل بیتش قسم داده و سعادت خویش از  
من بخواهد، او را بیمارزم و از گناہانی که بین من و  
اوست در گذرم و اینک تو را آمرزیدم و از گناہانت در  
گذشتم. آنگاه او را به امر خدا به بهشت می برند.

### اشعار شافعی در باب توسل

اینجا دور از تناسب نیست که ابیاتی که از محمد بن ادریس شافعی پیشوای  
فرقه‌ی شافعیّه در باب توسل به اهل بیت ﷺ نقل گردیده است ذکر شود و آن ابیات  
این است:

|  |   |
|--|---|
| وَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ    | مَذَاهِبُهُمْ فِي ابْخَرِ الْعَيِّ وَالْجَهْلِ      |
| رَكِبْتُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي سُفْنِ النِّجَاةِ | وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَاتِمِ الرُّسُلِ |
| وَأَمَسَكْتُ حَبْلَ اللَّهِ وَهُوَ لِأَنْهُمْ      | كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالتَّمَسُّكِ بِالحَبْلِ      |
| إِذَا افْتَرَقَتْ فِي الدِّينِ سَبْعُونَ فِرْقَةً  | وَنَيْفًا عَلَيَّ مَا جَاءَ فِي وَاضِحِ التَّنْقُلِ |
| وَلَمْ يَكُنْ نَاجٍ مِنْهُمْ غَيْرَ فِرْقَةٍ       | فَقُلْ لِي بِهَا يَا ذَا الرِّجَاحَةِ وَالْعَقْلِ   |
| أَفَى الفِرْقَةِ الْهَلَاكِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ        | أَمْ الفِرْقَةِ اللَّاتِي نَجَتْ مِنْهُمْ؟ قُلْ لِي |
| فَإِنْ قُلْتَ فِي النَّاجِينَ فَالْقَوْلُ وَاحِدٌ  | وَإِنْ قُلْتَ فِي الْهَلَاكِ حِفَّتَ عَنِ الْعَدْلِ |
| إِذَا كَانَ مَوْلى الْقَوْمِ مِنْهُمْ فَأَنْتَ     | رَضِيْتُ بِهِمْ لِأَزَالُ فِي ظِلِّهِمْ ظِلِّي      |
| رَضِيْتُ عَلَيَّ ﷺ أَمَامًا وَنَسْلَهُ             | وَإِنَّتَ مِنَ الْبَاقِينَ فِي أَوْسَعِ الْحِلِّ    |

حاصل مضمون ابیات فوق آن است:

چون دیدم مذاهب گوناگون، مردم را غرق دریای جهل

و گمراهی ساخته‌اند دست به دامن اهل بیت خاتم الانبیاء زده و با استمداد از خدا سوار کشتی‌های نجات ولایتشان گردیدم و چنگ به ریسمان خدا که ولاء و دوستی آن خاندان عظیم است زدم؛ چه آن که ما از جانب خدا مأمور به اعتصام به حبل الله گشته‌ایم. زمانی که در دین پراکندگی به وجود آمد، آن چنانکه در روایت [از پیامبر اکرم ﷺ] به ما رسیده است که امت اسلامی به هفتاد و چند فرقه از هم متفرق می‌شوند و جز یک گروه از آنان، همه در ضلال و هلاک دائم می‌افتند،<sup>۱</sup> آیا در آن حال به زعم تو ای کسی که خود را صاحب عقل و خرد می‌دانی، خاندان رسول ﷺ از کدام یک از آن فرقه‌ها می‌باشند؟ از فرقه‌ی گمراهان و هلاک‌شدگان یا از فرقه‌ی ناجیان و راه‌حق‌پویان؟

اگر بگویی از گروه حق و اهل نجاتند، پس سخن ما و شما یکی خواهد بود و با هم منازعه‌ای نخواهیم داشت و اگر بگویی از فرقه‌های باطل و گمراه هستند قطعاً و حتماً از صراط مستقیم منحرف گردیده و راه کج رفته‌ای. حال این را بدان که من در زمره‌ی آن جمعی

۱- اشاره به این حدیث است که رسول خدا ﷺ فرموده است: إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى ائْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ ائْتَرَقَتْ أُمَّةَ عِيسَى بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْرُقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ؛ یعنی: امت موسی ﷺ بعد از وی هفتاد و یک گروه شدند، یک گروه از آنها اهل نجات و هفتاد گروه در آتشند و امت عیسی ﷺ بعد از وی هفتاد و دو گروه شدند، یک گروه از آنها اهل نجات و هفتاد و یک گروه در آتشند و امت من بعد از من هفتاد و سه گروه می‌شوند که یک گروه از آنها اهل نجات و هفتاد و دو گروه در آتشند (خصال صدوق، صفحه‌ی ۵۸۵).

هستم که پیرو خاندان رسول ﷺ هستم و تن به ولایت  
 آنان داده و لایزال عزّ و شرف و سعادت خویش را در  
 ظلّ ولای آنها می دانم. من، علی علیه السلام و فرزندان علی علیه السلام  
 را به امامت خویش پذیرفته‌ام و الحال این تو و این هم  
 فرقه‌های باطل دیگر.

### توسّل از منظر دعا و مناجات

ما فعلاً در اینجا به همین مقدار از روایات باب توسّل و استشفاع اکتفا می‌نماییم  
 و ضمناً نظری هم به ادعیه و مناجات‌های مأثوره از اهل بیت رسول ﷺ که به طور قطع  
 از همه کس به تعالیم توحیدی اسلام و حقایق عالی‌ی شرع مبین، عارف‌تر می‌باشند  
 می‌افکنیم تا ببینیم آن موخّدان به حق و عباد مخلصین الله چگونه در دعاها و  
 گفتگوهای خود با خدا به رسول خدا ﷺ و عترت پاک آن حضرت ﷺ توسّل جسته  
 و استشفاع به آن مقرّبین درگاه حضرت معبود می‌نمایند و خالق متعال را در انجراح  
 مطالب و قضاء حوائج خویش، به جاه و منزلت آن بزرگواران و حقّ عظیم آنان قسم  
 می‌دهند و همین روش را به عنوان یک دستورالعمل دینی در راه رسیدن به انواع برکات  
 الهی به پیروان خود و امت اسلام می‌آموزند.

اینک نمونه‌هایی از آن دعاها و مناجات‌ها:

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن دعا به پیشگاه خدا عرض می‌کند:

اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ... وَ اَتُوْجِّهُ اِلَیْكَ بِنَبِیِّكَ مُحَمَّدٍ  
 نَبِیِّ الرَّحْمَةِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الْاٰخِیَارِ،  
 یَا مُحَمَّدُ اِنِّیْ اَتُوْجِّهُ بِكَ اِلَى اللهِ رَبِّكَ وَ رَبِّیْ فِی  
 قَضَاءِ حَاجَتِیْ؛

خدا یا از تو می خواهم... و به درگاه تو رو می آورم به  
 وسیله پیامبرت محمد ﷺ پیامبر رحمت - درود خدا  
 بر او و خاندان پاک و برگزیده اش باد - ای  
 محمد ﷺ من به وسیله تو، به درگاه خدا که  
 پروردگار تو و پروردگار من است رو می کنم در مورد  
 برآورده شدن حاجتم.

و نیز آن حضرت در دعای بعد از زوال عرض می کند:

اللَّهُمَّ... وَ اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ عَبْدِكَ وَ  
 رَسُولِكَ وَ اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ  
 أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ...<sup>۱</sup>

بارها... به تو تقرّب می جویم به وسیله محمد ﷺ -  
 بنده و رسول تو - و به تو تقرّب می جویم به وسیله  
 فرشتگان مقرب در گاهت و پیامبران مرسلت.

و همچنین ضمن ثناء و مناجات آن حضرت آمده است:

بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ اتَّوَسَّلُ إِلَيْكَ وَ بِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ  
 عَلَيْكَ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ؛<sup>۲</sup>

من به عهد و پیمان دین اسلام به در گاهت توسّل  
 می جویم و به حرمت قرآن بر تو اعتماد می کنم و به حق  
 محمد و آل محمد ﷺ به تو تقرّب می جویم.

امام سیدالشهداء علیه السلام در دعای روز «عرفه» که از ادعیه معروفه و مشهوره

۱- همان، صفحه ۳۷۷.

۲- همان، فی الثناء و المناجات، صفحه ۱۴۹.

است، به درگاه خدا عرض می کند:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ الَّتِي شَرَفْتَهَا وَ  
عَظَّمْتَهَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ وَ  
أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ...<sup>۱</sup>

بار خدایا، ما در این وقت شامگاهی که به آن، شرف و عظمت  
بخشیده‌ای رو به درگاه تو می آوریم به وسیله‌ی محمد ﷺ  
پیامبرت و رسول و برگزیده‌ات و امین تو بر وحیت.

و همچنین امام سید الشاجدین علی‌الضمن دعای روز عرفه دارند:

رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطَايِبِ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ... وَجَعَلْتَهُمْ  
الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ، وَ الْمَسْلُوكَ إِلَيَّ جَنَّتِكَ؛<sup>۲</sup>

پروردگارا رحمت فرست بر پاکیزه‌تران از اهل بیت  
او [رسول مکرم ﷺ] که ایشان را... وسیله‌ی [تقرّب] به  
خود و راه بهشت خود قرار داده‌ای.

و باز از همان حضرت در دعای دخول ماه مبارک رمضان رسیده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ، وَ بِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ  
لَكَ فِيهِ مِنْ ابْتِدَائِهِ إِلَيَّ وَقَتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قَرَّبْتَهُ،  
أَوْ نَبِيٍّ أَرْسَلْتَهُ، أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ...<sup>۳</sup>

بارها از تو می خواهم به حق این ماه و به حق هر کسی که  
از آغاز تا انجام این ماه، برای تو بندگی نموده است، از  
فرشته‌ای که او را [به خودت] نزدیک کرده‌ای یا پیامبری

۱- اقبال سید بن طاووس، صفحه‌ی ۳۴۶، طبع آخوندی.

۲- صحیفه‌ی سجاده‌ی، دعای ۴۷.

۳- همان، دعای ۴۴.

که وی را [به ارشاد مردم] فرستاده‌ای یا بنده‌ی شایسته‌ای  
که او را [به عبودیت و بندگی خودت] برگزیده‌ای...

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ  
الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ...<sup>۱</sup>

هرگاه تو را به خداوند [سبحان] حاجتی باشد،  
درخواست خود را با درود بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز کن  
و سپس حاجت خود را بخواه...

و این سنت حسنه که هم اکنون سیره‌ی جاریه‌ی مسلمین قرار گرفته است و ادعیه‌ی خود را که متضمّن طلب حاجات است در پرتو صلوات بر رسول اکرم و آل اطهارش علیهم السلام به پیشگاه خدا عرضه می‌دارند در واقع، عمل به همان برنامه و دستور «توسّل» است که به منظور جلب عنایت خدا برای اجابت دعا، متوسّل به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صلوات بر آن حضرت می‌شوند و لذا شاید در میان ادعیه و مناجات‌های مأثوره از خاندان عصمت علیهم السلام به ندرت، دعایی یافت شود که در آن، طلب حاجات از خدا با صلوات بر رسول خدا و آل اطهارش علیهم السلام آغاز نشده باشد و یا صریحاً قسم دادن به حقّ آن بزرگواران، برای اجابت دعا و قضاء حوائج به میان نیامده باشد.

### توسّل، شرط مقبولیت اعمال

و نیز از همین باب است موضوع منوط بودن صحّت و مقبولیت اعمال عبادی به ولایت اهل بیت عصمت علیهم السلام که می‌بینیم احادیث بسیاری در این زمینه وارد شده و اساساً مطلق فعالیت‌های دینی و اعمال عبادی را بدون استشفاع و توسّل به ذیل عنایات اولیای خدا و ائمه‌ی هدی علیهم السلام و بدون عرض مودّت به آستان اقدسشان، عاری از

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، باب الجکم، حکمت ۳۵۳.



فایده و قاصر از وصول به هدف نشان می دهند و اینک به نمونه هایی از اینگونه روایات توجه فرمایید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ... وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ  
 أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَا قَبِلَ اللَّهُ  
 ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بِوَلَايَتِي وَوَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي؛  
 رسول خدا ﷺ فرموده است: ...سوگند به کسی که  
 جان محمد در دست اوست، اگر بنده ای در روز قیامت،  
 عمل هفتاد پیغمبر بیاورد، خدا آن را از وی نمی پذیرد تا  
 این که با ولایت من و ولایت اهل بیت من، خدا را  
 ملاقات نماید.

و همچنین رسول خدا ﷺ فرموده است:

فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
 بِأَعْمَالٍ كَأَمْثَالِ الْجِبَالِ وَلَمْ يَجِئْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ  
 أَبِي طَالِبٍ لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي النَّارِ؛  
 قسم به کسی که مرا به راستی مبعوث به نبوت فرموده  
 است، اگر یک فرد از شما در روز قیامت، اعمالی [شایسته]  
 همانند کوه ها بیاورد و ولایت علی بن ابیطالب را نیاورد،  
 هر آینه خداوند [عز و جل] او را به رودر آتش می افکند.

باز هم از رسول خدا ﷺ منقول است که در شب معراج پس از آن که سخن  
 از شرافت انوار خمسه ی طیبه (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام) و امتیاز

۱- بحار الانوار، صفحه ۱۷۲، شماره ۱۵.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۱، حدیث ۱۲.

خلقتشان به میان آمد، خداون مَنان فرمود:

يَا مُحَمَّدُ وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَنِي حَتَّى  
يَسْتَقْطِعَ أَوْ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَادًا  
لَوْلَا يَتِيهِمْ لَمْ أَدْخِلْهُ جَنَّتِي وَلَا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي؛<sup>۱</sup>  
ای محمد، به عزت و جلال خودم سوگند، اگر بنده‌ای  
مرا چندان بپرستد که [از زیادی رنج عبادت] تاب و توان  
از دست داده و از پای در آید و از کار بماند یا همچون  
مشک آب کهنه و پوسیده‌ای [نحیف و لاغر] گردد،  
آنگاه به سوی من آید در حالی که ولایت آنان [خاندان  
نبوت ﷺ] را منکر باشد من او را به بهشت خود داخل  
نمی‌کنم و زیر سایه‌ی عرش خود جایش نمی‌دهم.

از ابو حمزه ثمالی رسیده است که امام زین العابدین علیه السلام به ما فرمود: آیا کدام قطعه

از قطعات زمین، افضل است؟ گفتیم: خدا و رسول و فرزند رسولش دانانترند. فرمود:

إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا  
عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ  
عَامًا يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ  
ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَ لَا يَتَنَا لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا؛<sup>۲</sup>

با فضیلت‌ترین بقاع زمین [در مسجد الحرام] ما بین رکن

و مقام [فاصله‌ی بین رکن حجر الاسود و مقام

ابراهیم علیه السلام] است و اگر مردی به قدر عمر نوح علیه السلام که

۱- بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه‌ی ۳۰۸.

۲- همان، جلد ۲۷، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳.

در میان قومش گذرانید [۹۵۰ سال] عمر کند در حالی که [تمام مدّت عمرش را] در این مکان به روزه‌داری و شب‌زنده‌داری بپردازد و سرانجام بدون ولایت مابه لقای خدا برسد، این همه عبادت، نفعی به حال او نخواهد داشت.

راوی دیگر به نام «میسّر» گوید: داخل شدم بر امام صادق علیه السلام و گفتم: قربانت شوم، من همسایه‌ای دارم که (شب‌ها) به صدای او از خواب بیدار می‌شوم (می‌بینم) یا به تلاوت قرآن مشغول است و با تکرار آیاتی از کتاب خدا می‌نالد و می‌گرید و یا در حال دعا و مناجات با پروردگار است؛ از دیگران نیز از حال خلوت و آشکارش جو‌یا شده‌ام می‌گویند از تمام گناهان پرهیز می‌کند. امام علیه السلام فرمود: ای میسر، آیا از آنچه که شما بر آن هستید (از ولایت اهل بیت علیهم السلام) آگاهی دارد. گفتم: خدا می‌داند. این جریان گذشت و سال دیگر که به حج رفتم به تفحص از حال آن مرد پرداختم به دست آمد که چیزی از امر «ولایت» نمی‌داند. در محضر امام صادق علیه السلام که مجدداً سخن از حال وی به میان آوردم بار دیگر آن حضرت سؤال سال گذشته را تکرار فرمود:

يَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ؛

آیا از آنچه تو بر آن هستی چیزی می‌شناسد؟

گفتم: خیر. فرمود:

يَا مُيَسَّرُ، أَيُّ الْبِقَاعِ أَكْبَرُ حُرْمَةً؛

ای میسر کدام یک از بقعه‌ها [قطعات زمین] از نظر

احترام بزرگ‌تر است؟

گفتم: خدا و رسول خدا و فرزند رسولش علیه السلام دانانترند. فرمود:

يَا مُيَسَّرُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ

الْجَنَّةِ وَ مَا بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمُنْبِرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ  
 الْجَنَّةِ وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَمَّرَهُ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ  
 الْمَقَامِ وَ فِيمَا بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمُنْبِرِ يَعْبُدُهُ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ  
 ذُبِحَ عَلَى فِرَاشِهِ مَظْلُومًا كَمَا يُذْبَحُ الْكَبِشُ الْأَمْلَحُ  
 ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وَلايَتِنَا لَكَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ  
 عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكَيِّبَهُ عَلَى مَنْحَرِيهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛

ای میسر، فاصله‌ی بین رکن و مقام [در مسجد الحرام] باغی از باغ‌های بهشت است و فاصله‌ی بین قبر و منبر [در مسجد النبی ﷺ] باغی از باغ‌های بهشت است و اگر خدا به بنده‌ای عمر دهد که هزار سال ما بین رکن و مقام و قبر و منبر به عبادت وی بپردازد و عاقبت امر نیز مظلوماً [بی هرگونه جرم و گناه] در بسترش مانند گوسفندی خوشرنگ و زیبا، ذبح و سر بریده شود در حالی که عاری از ولایت ما بوده است، هر آینه بر خداست که او را به رو در آتش دوزخ بیفکند.<sup>۱</sup>

## تذکر

لازم است توجه داده شود که روایات در زمینه‌ی مشروط بودن صحت و مقبولیت اعمال عبادی به «ولایت» ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام در حدّ تواتر معنوی<sup>۲</sup> است و لذا دیگر مجالی برای خدشه‌ی سندی آحاد این گروه از روایات، باقی نمی‌ماند. چنانکه

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحات ۱۷۹ و ۱۸۰، حدیث ۲۷.

۲- مقصود از تواتر معنوی این است که مضمون واحدی به عبارات مختلف و الفاظ گوناگون به توسط اشخاص متعدّد و ناقلان بسیاری نقل شود و نقل کنندگان آن چنان کثیر و زیاد باشند و هم از نظر شرایط زمانی و مکانی و اوضاع و احوال دیگر به گونه‌ای باشند که به هیچ وجه احتمال توافق آنها بر کذب و جعل و دروغ داده نشود و در نتیجه یقین بر صدور آن مضمون از جانب معصوم حاصل شود.

مرحوم علامه مجلسی (رض) که حقاً غوّاص بحار الانوار اخبار ائمه ای اطهار علیهم السلام می باشد در ضمن کلام شریف خویش می فرماید:

و اعلم أنّ الامامیّة اجمعوا علی اشتراط صحّة  
الاعمال و قبولها بالایمان الذی من جملته الاقرار  
بولاية جميع الأئمة علیهم السلام و امامتهم و الاخبار الدالّة  
علیه متواترة بین الخاصّة و العامّة؛<sup>۱</sup>  
بدان که طایفه ای امامیه بالاجماع و الاتّفاق، اعتقاد به این  
دارند که صحّت اعمال و مقبولیت آن مشروط به ایمان  
است که از جمله ای ارکان آن، اقرار به ولایت و امامت  
تمام ائمه ای معصومین علیهم السلام می باشد و اخبار دلالت  
کننده ای بر این مطلب بین خاصّه و عامّه (شیعه و سنی) در  
حدّ تواتر است.

و البته پیداست که اشتراط صحّت و مقبولیت اعمال عبادی به موضوع «ولایت»  
اهل بیت عصمت علیهم السلام مصداقی از مصادیق بسیار روشن عنوان توسّل و استشفاع است  
که بر هر انسان مکلفی لازم است در مقام عبودیت و تقرب به خدا - مطلق الکیمال -  
دست به دامن آن وجودات مقدّسه و عباد مخلصین خدا زده و از راه وساطت و  
شفاعت آن مقرّبان درگاه حضرت معبود، استضاء از «الله نورالسّموات و الارض»  
بنماید و در غیر این صورت، طبیعی است که دست ردّ بر سینه ای هر انسان خودسر  
گستاخ می زنند و او را از خانه ای خود می رانند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: عَبْدَ اللَّهِ حَبْرٌ مِنْ أَحْبَابِ بَنِي  
إِسْرَائِيلَ حَتَّى صَارَ مِثْلَ الْخِلَالِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ

إِلَى نَبِيِّ زَمَانِهِ: قُلْ لَهُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَجَبْرُوتِي  
 لَوْ أَنَّكَ عَبْدُتِي حَتَّى تَدُوبَ كَمَا تَدُوبُ الْأَلِيَّةُ فِي  
 الْقُدْرِ مَا قَبِلْتُ مِنْكَ حَتَّى تَأْتِيَنِي مِنَ الْبَابِ الَّذِي  
 أَمَرْتُكَ؛<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام منقول است که: عالمی از علمای  
 بنی اسرائیل عبادت خدا کرد، چندان که از ضعف و  
 لاغری مانند چوب خشک باریکی شد؛ پس خدا به  
 پیغمبر زمان او وحی نمود که به وی بگو: به عزت و  
 جلال و جبر و تم قسم اگر آن قدر در راه عبادت من به  
 خود رنج دهی که همچون دنبه‌ی در میان دیگ آب  
 شوی، مع الوصف از تو نخواهم پذیرفت تا آن که از  
 دری که امر کرده‌ام بر من وارد شوی.

پس تا اینجا روشن شد که مسأله‌ی «توسل» و «استشفاع» به هر موجود  
 صلاحیت‌دار صاحب اثری به منظور رسیدن به انحاء طلبات و خواسته‌ها و حوائج، چه  
 فردی و چه اجتماعی، اعم از دنیوی و آخروی، یک قانون مسلم طبیعی است که پیوسته  
 در روابط بین کائنات عالم طبع در جریان است و قرآن کریم نیز از نظر فطری بودن  
 احکام و قوانینش با کمال وضوح، آن را تصویب فرموده و امت اسلامی را در راه نیل به  
 عالی‌ترین شرف که قرب مبدء هستی است امر به «اعتصام به حبل الله» و «ابتغاء وسیله»  
 نموده است و هکذا ائمه‌ی دین و پیشوایان راستین علیهم السلام نیز از طریق گفتار و رفتار  
 خویش، آن قانون فطری و قرآنی را مورد تأیید و ترغیب قرار داده و با صراحت تمام، از  
 پیروان خود خواسته‌اند که در راه تقرب جویی به خدا و کسب فیض از منبع فیاض (جلّ

۱- بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۶، حدیث ۲۳.

جلاله) دست توسّل به دامن اولیای حق و «عباد مخلصین» خدا بزنند و از طریق ارشاد و هدایت آنان به ساحت قرب خدا وارد شوند و به سعادت مطلوبه‌ی خود برسند.

### حدود توسّل و استشفاع از موجودات جهان

بسیار روشن است که موجودات جهان، بر حسب اختلاف در مراتب هستی و وجود که از جانب خالق مئان به آنها افزوده شده است دارای درجات گوناگون از توانایی و قدرت بر کار می‌باشند و هم بدیهی است که انسان عاقل، از هر موجودی به قدر توانایی وی بر کار، انتظار اثر خواهد داشت و نه بیشتر، و لذا شخص خردمند، نه از یک فرد بی‌سواد تقاضای تعلیم می‌کند و نه از یک شخص نابینا خواستار راهنمایی می‌باشد. ولی در عین حال از همان آدم بی‌سواد که جسمی نیرومند و بازویی سطر بر دارد در حمل یک بار سنگین استدعای کمک می‌کند و از آن فرد نابینا که دل روشن و قلبی پاک دارد تقاضای وعظ و ارشاد و هدایت روحی می‌نماید.

بنابراین، مسأله‌ی «توسّل» و «استشفاع» از تبعات شناسایی میزان قدرت در طرف مقابلی است که از وی انتظار وساطت و شفاعت در رواگشتن حاجت دارد و لذا تا آنجا که شعاع فعالیت یک مخلوق، از برکت نیروبخشی خالق مئان، توانایی تابش دارد، تقاضای کار از وی، روی موازین طبع و عقل و شرع، کاملاً صحیح است و از هیچ جهت، تنافی با هیچ منطقی درستی ندارد و روی همین پایه است که فرقه‌ی حقه‌ی «شیعه‌ی امامیه» پس از آن که با ادله‌ی بسیار روشن عقلی و قرآنی، معتقد بر این شده است که رسول اعظم خدا ﷺ و جانشینان بر حقّ آن حضرت، ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام از جانب خداوند حکیم علاوه بر این که به مقام مرجعیّت دینی منصوب گشته و واسطه‌ی در ایصال احکام و شرایع آسمانی به بشر معرفی شده‌اند، از نظر سیر و سلوک دادن روح انسان‌ها و تکامل بخشیدن به نفوس آدمیان در مسیر تقرّب به خدا و همچنین از لحاظ تصرّف در سایر شئون تکوینی و حلّ مشکلات و قضاء حاجات و

دفع بلیات نیز از فضل خدا، واجد قدرت گسترده‌ی خارق‌العاده می‌باشند.

آری، پس از تحصیل چنین اعتقاد مستدلّ از طریق عقل و قرآن و حدیث، بی‌هرگونه تأمل و تردید، دست «توسل» و «استشفاع» به سوی آن کارگشایان مأذون از جانب خدا دراز کرده و از نیروی خدادادی آنان، در رفع شدائد و سختی‌ها کمک می‌طلبند و به شفاعت آن مقرّبین درگاه خداوندی، به اخذ فیض از مبدأ هستی نائل می‌شوند و البته، اثبات آنچنان قدرت خارق‌العاده‌ی موهوبه‌ی از جانب خدا به رسول مکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ و به عبارت دیگر، اثبات ولایت تکوینی‌ی آن بزرگواران بر اساس براهین عقلیه و نقلیه، نیازمند به بحث مستقلّ جداگانه‌ای است که ما فعلاً در مقام طرح آن نمی‌باشیم و بحمدالله آن مطلب عالی نیز در جای خود تحقیقاً به ثبوت رسیده و از جانب دانشمندان محقق، کتاب‌ها و مقالات در آن باب به رشته‌ی تحریر درآمده است و آنچه که فعلاً منظور ما در این مرحله‌ی از بحث است، این است که ثابت کنیم موضوع «توسل» و کمک‌خواهی از هر موجود و مخلوقی پس از اعتقاد به دارا بودن وی، قدرت کار و فعالیت اثربخشی را که از جانب خدا به او اعطا شده است یک قانون طبیعی و فطری است که از نظر عقل و شرع نیز نه تنها منع و ردعی نسبت به آن نرسیده است بلکه صریحاً مورد ترغیب و تأکید واقع شده و حتی در بعضی از امور، نسبت به برخی از وسایل، یگانه عامل نیل به هدف از خلقت، تعیین گردیده است؛ مانند توسل به رسول خدا ﷺ و آل بیت آن حضرت ﷺ در رسیدن به حقایق شرع مبین و هکذا در وصول به مقام قرب خدا و تحصیل سعادت‌های مادی و معنوی در دنیا و عقباً، چنانکه در گذشته به قسمتی از آن اشاره شد و اینک می‌پردازیم به نقل و دفع شبهاتی که از ناحیه‌ی فرقه‌ی «وهابیّه» و دنباله‌روهای آنان، در باب توسل و استشفاع القاء شده است.

شبهه‌ی شرک



یکی از مهم ترین شبهاتی که در این باب از جانب وهابیین القاء شده است و با جدّ تمام آن را به خورد ساده دلان داده اند و می دهند، شبهه‌ی «شرک» است و جالب اینکه فرقه‌ی نامبرده چنان وسعت و گسترشی بی حساب برای معنای کلمه‌ی شرک از پیش خود قائل شده اند که به اندک بهانه‌ای فوراً برچسب شرک به اکثر عقاید توحیدی شیعه چسبانیده و آن موحدان حقیقی را با ناجوانمردی تمام به نام مشرک می خوانند؛ آنچنان که گویی اختیار معانی الفاظ و لغات در دست آنها بوده و در هرگونه تصرف و تطبیق مفاهیم آزادی مطلق دارند! در صورتی که کلمه‌ی شرک از لحاظ عرف شرع و متشرعه دارای معنای خاصّ و مفهوم مشخصی است که با هیچ یک از عقاید حقّه‌ی «شیعه» اعلی الله کلماتهم مساسی ندارد و اینک ما برای روشن شدن مطلب به طور اجمال اشاره‌ای به معنای توحید و مراتب آن که مدلول ادله‌ی عقلیه و مستفاد از آیات قرآنیّه است می نمایم و سپس به توضیح معنای شرک و بیان اقسام آن می پردازیم و پس از آن عقیده و طرز تفکر شیعه را در موضوع «توسل» و «استشفاع» از اولیاء الله و مقربین درگاه خدا ﷺ مورد تدقیق و بررسی قرار می دهیم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

### توحید و اقسام آن

توحید که در اصطلاح دینداران و معتقدین به خدا، به معنای اعتقاد داشتن به وحدت و یکتایی مبدأ هستی است، دارای چهار قسم و یا چهار مرتبه است و یا بهتر آن که بگوییم بر چهار پایه استوار است.

۱- «توحید ذاتی»: یعنی اعتقاد به این که وجود اقدس حق - جلّ و علا - که حقیقت ذاتش عین هستی نامحدود و بی نیاز از علّت است (واجب الوجود)، طبق ادله‌ای که در مباحث مربوطه مشروحاً بیان شده است واحد بی همتاست و از این جهت دارای شبیه و شریک و مانند نمی باشد؛ زیرا سایر موجودات طُرّاً و عموماً

وجودشان عَرَضی و محدود و نیازمند به علّت است (ممکن الوجود).

۲- «توحید صفاتی»: یعنی اذعان به این که ذات بی‌همتای مبدأ هستی - عزّوجلّ - صفات کمالیه‌اش (حیات و علم و قدرت و ادراک و...) اتحاد با ذات اقدسش دارد، نه صفات تغایر با ذات دارند و نه بین خود صفات تمایزی موجود است؛ بلکه ذات واحد یکتایی است که عین کمال مطلق نامحدود و عین حیات و علم و قدرت بی‌پایان است و لذا در این جهت نیز وجود اقدس حق، شبیه و نظیری ندارد. زیرا سایر موجودات، طرّاً صفاتشان غیر ذاتشان بوده و هر صفتی نیز از صفت دیگر متمایز است و نتیجتاً تمام صفات ممکنات، اعطا شده از جانب خدا منبع کمال است و هیچ موجودی جز او (جلّ جلاله) در مرتبه‌ی ذات دارای صفت کمال نمی‌باشد.

۳- «توحید افعالی»: یعنی اعتقاد به این که استقلال در ایجاد هر موجود از هر قبیل که هست در انحصار خدا خالق بی‌همتاست و هیچ موجودی جز خدا، همچنان که مستقلّ در وجود نیست، مستقلّ در ایجاد نیز نمی‌باشد؛ بلکه اثرگذاری و کارسازی و خاصیت‌بخشی، از هر پدیده و از هر مخلوقی که ظاهر شود، معلول آن درجه‌ی از قوّت و قدرتی است که خدا خواسته و در بُنیه و ساختمان وجودی آن مخلوق قرار داده است و در هر لحظه‌ای هم که بخواهد توانای بر سلب آن نیروی کار از وی می‌باشد. حال، آن «فاعل» چه فاعل، غیر ارادی باشد و مضطرّ مانند آب و آتش و خورشید و نظایر آن و چه فاعل ارادی باشد و مختار مانند انسان؛ چه آن که انسان در عین اراده و اختیار در «عمل»، اراده و اختیار و مشیتش متکی به اذن و خواست و مشیت پروردگار است و هرگز لحظه‌ای مستقلّ در «وجود» و «ایجاد» نمی‌باشد و همین اعتقاد به استقلال و عدم استقلال در فاعلیت درباره‌ی غیر خدا در اثربخشی است که معیار صحیح «شرک» و «توحید» است.

یعنی «شرک» عبارت است از اعتقاد به استقلال غیر خدا در اثربخشی و فاعلیت

و توحید در مرتبه‌ی افعال عبارت است از اعتقاد به انحصار استقلال در فاعلیت در ذات اقدس خدا (تبارک و تعالی) و به عبارت دیگر، «توحید افعالی» یعنی تمامی مخلوقات را فاعل بالاذن دانستن و هیچ موجودی را شریک خدا در «فاعلیت بالاستقلال» معتقد نبودن و اذعان به این که هیچ اثر و هیچ خاصیتی از هیچ مخلوق و آفریده‌ای پدید نمی‌آید مگر به خواست و مشیت خدا (جلّ و علا).

بنابراین، «توحید افعالی» به معنای سلب اثر و نفی فاعلیت از سایر موجودات نیست؛ چه آنکه این، خلاف واقع و خلاف وجدان است و ما بالعیان مشاهده می‌کنیم که هر مخلوقی از مخلوقات، در حدّ قوه و قدرتی که از خالق خویش گرفته است دارای اثر و خاصیت مخصوص به خود می‌باشد و به هر تقدیر (اعمّ از فاعل مضطرّ و یا فاعل مختار بودن) فعلی از افعال، از آن مخلوق به مرحله‌ی بروز می‌رسد و او مؤثر در وجود آن اثر می‌باشد.

در این، تردیدی نیست که مثلاً روینده‌ی از زمین، نبات و گیاه است و صاحب رنگ و شادابی و بوی خوش نیز همان است و همچنین خاصیت سیر نمودن حیوان و انسان و شفابخش بودن نسبت به بیماران نیز از آن همان گیاه است. هم‌چنان که خوردن و نوشیدن و پوشیدن، نشستن و برخاستن و اندیشیدن، سخن گفتن و خط نوشتن، نشاجی و بتّایی نمودن و بالاخره انحاء صنایع به وجود آوردن، همه و همه، آثار وجودی انسان است و افعال صادره‌ی از انسان.

نهایت امر، این نوع افعال، افعال ارادی و اختیاری است که از فاعلی با اراده و مختار صادر می‌شود، ولی آثار گوناگون گیاهان از نوع افعال اضطراری است که از فاعلی مضطرّ و فاقد اختیار پدید می‌آید و خلاصه آن که جمله‌ی موجودات، دارای جنبه‌ی فاعلیت و خاصیت اثرگذاری می‌باشند و لذا نمی‌شود گفت که توحید افعالی یعنی سلب اثر و نفی فاعلیت از غیر خدا.

بلکه معنای صحیح «توحید افعالی» همانا سلب «استقلال در تأثیر» از سایر موجودات و ماسوای خداست که هیچگونه منافاتی با اثبات «تأثیر بالاذن» و «فاعلیت بالتسخیر» درباره‌ی آنها ندارد و این که می‌گوییم «شرک» یعنی غیر خدا را در کار خدا شریک کردن، درست است؛ ولی باید توجه داشت که مقصود از کار خدا، همان استقلال در تأثیر است که مخصوص به خداست و هیچ موجودی در این جهت، شریک خدا نیست وگرنه هر مخلوقی به میزان قدرتی که از جانب خالق به او افزوده می‌شود توانایی بر کار و ایجاد اثر خواهد داشت چه آن که وقتی آن مخلوق از جانب خالقش مأذون به ایجاد و انجام کاری شد یعنی خدا تکویناً نیروی اثربخشی را به او عنایت فرمود، طبیعی است که در این صورت، توانای بر فعلیّت و ایجاد اثر می‌گردد. تا آنجا که حتی قادر بر خلق کردن و زنده نمودن و میراندن نیز می‌باشد، بیمار را شفا می‌بخشد و کور مادرزاد را بینا می‌سازد؛ چنانکه قرآن حکیم درباره‌ی حضرت عیسی بن مریم علیها السلام می‌فرماید:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ... وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأُبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي...<sup>۱</sup>

یاد کن هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی بن مریم، به یاد آور نعمت مرا که به تو و مادرت دادم؛ زمانی که تو را به وسیله‌ی روح القدس تأیید نمودم... و آنگاه که به اذن من از گِل مانند شکل پرنده می‌ساختی و در آن

می‌دمیدی و آن به اذن من پرنده‌ای می‌شد و کور  
مادرزاد و بیمار مبتلا به برص را به اذن من شفا می‌دادی  
و هنگامی که مردگان را به اذن من [از قبر] بیرون  
می‌آوردی [زنده می‌کردی]...

در این آیه‌ی شریفه، با کمال وضوح، آفریدن پرنده از گِل و زنده ساختن آن با  
دمیدن در جسد و شفابخشی بیمار مبروص و بینا کردن آدم کور و زنده کردن مردگان  
خفته‌ی در گور را بر اساس اذن خدا نسبت به عیسی علیه السلام می‌دهد و بدیهی است که این  
را نمی‌گویند در کار خدا شریک شدن! بلکه می‌گویند به «اذن» خدا کار کردن؛ زیرا  
آنچه که «کار خدایی» و مخصوص به خداست، استقلال در تأثیر و ایجاد است نه  
مطلق ایجاد. همچنان که موجودات جهان با موجود شدن، شریک خدا در وجود  
نشده‌اند بلکه به اذن خدا وجوددار شده‌اند و آنچه که مخصوص به خداست «ذاتی»  
بودن وجود است و استقلال در هستی نه صرف موجود بودن و هستی داشتن!

آری، همچنان که موجودات جهان در وجود شریک خدا نیستند، در ایجاد نیز  
شریک خدا نمی‌باشند؛ بلکه هم وجودشان بالاذن است و هم ایجادشان بالاذن.  
چنانکه می‌بینیم آیه‌ی مبارکه چندین بار کلمه‌ی «بِإِذْنِي» را تکرار نموده و در عین  
اثبات خلق طیر و احیاء اموات و شفابخشی بیماران و بینا ساختن نابینایان برای حضرت  
مسیح علیه السلام، مع الوصف موضوع «استقلال» در تأثیر و اصالت در عمل را از آن حضرت  
نفی کرده و تنها «خدا» را فاعل مستقلّ و مؤثرّ بالاصالة نشان داده است. این مضمون  
در آیه‌ی دیگر نیز آمده است که از جانب عیسی علیه السلام می‌فرماید:

...أَنْتَى أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ  
فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ

أُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...<sup>۱</sup>

...من برای شما از گِل مانند شکل پرنده می سازم و در  
آن می دمم، پس آن، به اذن خدا پرنده‌ای می شود و کور  
مادرزاد و بیمار مبروص را شفا می دهم و مرده‌ها را به  
اذن خدا زنده می کنم...

۴- «توحید در عبادت»: یعنی اعتقاد به این که جز خدا هیچ موجود دیگری  
اهلیت و شایستگی پرستش و عبادت را ندارد و عبادت یعنی تذلل توأم با تقدیس، که  
انسان موجودی را به عنوان کامل مطلق و مبرای از جمیع نقایص بشناسد و خود را  
موظف به نهایت تذلل در پیشگاه او بداند و این اعتقاد، طبیعی است که به دنبال سه  
اعتقاد قبلی قهراً در قلب انسان به وجود می آید. چه آنکه وقتی انسان معتقد شد که  
وجود اصیل و کمال مطلق و استقلال در ایجاد و تدبیر و اعطاء هرگونه نعمت و دفع  
هرگونه بلا، منحصر در ذات واحد مبدأ هستی است، طبعاً معتقد به این خواهد شد که  
پس تنها کسی که لازم است انسان در جلب رضای او کوشیده و از خشم او بهراسد و  
تسلیم کامل وی گردیده و سجده به پیشگاهش ببرد و خود را در مقابل او هیچ دانسته  
و او را همه چیز خود بداند، همان ذات واحد بی همتاست و تعظیم و خضوع در برابر  
دیگران نیز باید به امر و رضای او باشد که حقیقت معنای کلمه‌ی «لا اله الا الله» هم  
همین است و به بیان دیگر می شود گفت که مراتب سه گانه‌ی قبلی، یعنی «توحید  
ذاتی و صفاتی و افعالی»، اقسام «توحید نظری» یعنی از نوع «شناخت و اندیشه و  
بینش» هستند و مرتبه‌ی چهارمی یعنی توحید در عبادت، توحید عملی یعنی از نوع  
عمل است و برنامه‌ی سیر و سلوک و رفتن به سوی مبدأ هستی و کمال مطلق است.  
این، اجمالی بود از بیان معنای توحید و اقسام و یا پایه‌های آن و البته طبعاً با

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

توجه به این بیان، معنای شرک نیز که نقطه‌ی مقابل توحید است در هر یک از مراحل چهارگانه، اجمالاً به دست آمد؛ یعنی معنی و مقصود از شرک در مقام ذات، شرک در مرتبه‌ی صفات و شرک در مرحله‌ی افعال و شرک در مورد عبادت تا حدّی معلوم و مشخص گردید. ولی مع الوصف از آن نظر که این مطلب به طور گسترده‌تری از جانب خصم، مورد تشکیک و القاء شبهه قرار گرفته است، لذا مقتضی است که ما نیز آن را با توضیح و تشریح بیشتری مورد تدقیق و بحث و بررسی قرار داده و در ازاله‌ی تشکیک و دفع شبهات، از خداوند علیم مدد بخواهیم. إِنَّهُ خَيْرٌ نَاصِرٍ وَ خَيْرٌ مُّعِينٍ.

### شرک و اقسام آن

«شرک» یعنی غیر خدا را شریک خدا قرار دادن و آن نیز دارای چهار قسم است:

۱- «شرک در ذات»: آن است که انسان برای جهان بیش از یک مبدأ قائل شود چنانکه ثنویّه (دو مبدأگرایان)، اعتقاد به خالقیت یزدان و اهریمن دارند و نصاریّ به اقانیم ثلاثه یعنی اصول سه گانه (پدر و پسر و روح القدس) در عین وحدت جوهر معتقدند و این عقیده با وجوب ذاتی مبدأ که در جای خود از طریق برهان عقلی ثابت شده است سازگار نمی‌باشد.

۲- «شرک در صفات»: آن است که صفات خدا را زاید بر ذات اقدسش بدانند، چنانکه در ممکنات چنین است و این عقیده مستلزم آن می‌شود که یا ذات اقدس حق (العیاذ بالله) در مرتبه‌ی ذات خویش عاری از هرگونه کمال از حیات و علم و قدرت باشد (در صورتی که صفات خدا را حادث بشناسیم) و یا آن که شریک در قدم داشته باشد (در صورتی که صفات را قدیم بشناسیم) و حال آن که صفات خدا چنانکه در بیان معنای «توحید» اشاره کردیم، عین ذات اقدسش بوده و هرگز ذات «واجب الوجود» از صفات کمالیه انفکاک پذیر نمی‌باشد؛ چه آنکه در آن صورت، دیگر واجب الوجود و هستی نامحدود تصوّری نخواهد داشت.

از باب مَثَل جدا گشتن شیرینی از شکر و یا چربی از روغن مساوی است با معدوم گشتن روغن و شکر؛ زیرا روغن بی چربی و شکر بی شیرینی یا نور بی روشنایی، جز یک تصوّر نامعقول، چیز دیگری نخواهد بود.

و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا  
الْعَالِمُونَ؛<sup>۱</sup>

این مَثَل ها را برای مردم می زنیم و [حقایق] آنها را درک  
نمی کنند مگر دانایان.

۳- «شرك در افعال»: معنای این قسم از شرک آن است که انسان در عالم ایجاد و آفرینش و تدبیر، اعتقاد به تأثیر استقلالی موجودی غیر خدا داشته باشد و آن را در فاعلیت بالاستقلال، شریک و مانند خدا بداند و تأثیر استقلالی یعنی آن موجود غیر خدا در اثربخشی و فاعلیت تدبیری اش از هر قبیل که هست هیچگونه نیازی به خدا نداشته و خود در اراده و خواست و عمل، مستقل و خودکفا باشد. حال اعم از این که آن تأثیر و تدبیر استقلالی اش به صورت اشتراک و معیت با خدا انجام پذیرد و یا آن که به گونه‌ی تفویض و واگذاری امور خلق جهان به وی عملی گردد. صورت «اشتراک» در عمل نظیر این که مثلاً دو نفر یا چند نفر آدم زورمند، بخواهند به کمک یکدیگر، قطعه‌ی سنگ بزرگی را از زمین بردارند که در این صورت هر یک از آنان در عین این که در حرکت دادن آن سنگ از زمین به دیگران نیازمندند مع الوصف در داشتن آن مقدار از نیرو که مخصوص هر یک یکشان می باشد، دارای استقلال بوده و از دیگران بی نیازند.

اینجا نیز یعنی در فرض صورت اشتراک غیر خدا با خدا (العیاذ بالله) خدا بر اثر محدود بودن نیرویش در تدبیر عالم، محتاج به موجود دیگری خواهد بود و آن

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۳.



موجود دیگر نیز از نظر دارا بودن مقدار نیروی مخصوص به خودش مستقل و بی نیاز از خدا خواهد شد. و اما صورت «تفویض» و واگذاری امور خلق جهان به غیر خدا، یعنی خدا پس از آفریدن مخلوقات از کار تدبیر و اداره‌ی امور از زنده کردن و میراندن، روزی دادن و عزت و ذلت بخشیدن، کنار رفته و جمله‌ی تدبیرات را به خود مخلوقات و یا جمع مشخصی از آنان تفویض و واگذار نماید؛ نظیر اعتقاد «یهود» که دست خدا را در تدبیر امور جهان بسته و مغلول می‌دانند. به فرموده‌ی قرآن کریم:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...<sup>۱</sup>

یهود گفتند: دست خدا بسته است...

و گروهی نیز به نام «عُلات» که «مفوضه» هم خوانده می‌شوند این عقیده را دارند که خدا (العیاذ بالله) کار آفریدن و روزی دادن، زنده کردن و میراندن، شفا بخشیدن و حلّ مشکلات نمودن، همه و همه را واگذار به امامان علیهم‌السلام نموده و خود کناره‌گیری و اعتزال اختیار کرده است (تعالی الله عما يقول الجاهلون علواً کبیراً).

این هر دو اعتقاد (اشتراک و تفویض) از نظر موحدان حقیقی اعتقادی مشرکانه و باطل است که علاوه بر نهی شرعی، استحاله‌ی عقلیه نیز دارد؛ یعنی اشتراک مخلوق با خالق در عمل و همچنین مسأله‌ی تفویض عمل به مخلوق و اعتزال خالق از عمل، از نظر عقل سلیم، محال و مُمتنع الوقوع است. زیرا مخلوقی که «ممکن الوجود» است و ذاتاً فاقد هستی است، دم به دم و لحظه به لحظه، محتاج به افاضه‌ی از جانب خالق فیاض می‌باشد تا وجود از او گرفته و آنگاه ایجاد اثر نماید و لذا یک «آن» اگر از جانب پروردگار مئان امساک فیض گردد وجود مخلوق از بین رفته است تا چه رسد به قدرت ایجادش. آری وجود امکانی که جز ربط به «واجب» و اتکاء به خالق واقعیتی ندارد، تصوّر «استقلال» از برای آن، تصویری نامعقول است و گفتن «مخلوق مستقل»

سخنی است متناقض که مستلزم جمع بین وجود و عدم می‌باشد و آن نیز بالضروره مُحال است.

### تفاوت عدم استقلال با مجبور بودن

به این نکته باید توجه کامل داشت که مسأله‌ی «عدم استقلال انسان در عمل»، با مسأله‌ی «جبر در عمل» اشتباه نشود، زیرا موضوع اختیار و آزادی انسان در مقام فعل، از بدیهیات و وجدانیات است که اساساً نیازمند به برهان نمی‌باشد. نهایت امر آن که انسان این اختیار و آزادی در «خواست» و «عمل» را به اراده و مشیت خدا به دست آورده است و همچنان پیوسته و لایزال از جانب خدا به وی افاضه‌ی حیات و قدرت و اراده و حریت در انتخاب و عمل می‌شود و او به مشیت خدا صاحب اختیار و واجد آزادی در افعال می‌گردد و لذا می‌گوییم، انسان در مقام فعل نه «مستقل» است و نه «مجبور»؛ بلکه فاعل مختاری است که در اختیار و داشتن آزادی در عمل، اتکاء به خارج از ذات خود دارد و او به عبارت رساتر، «مختار متکی» است؛ نه مجبور است و نه مستقل. چنانکه ما شبانه‌روز، به تعلیم خدا در نماز می‌گوییم:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛

تو را [ای خدا] می‌پرستیم و از تو یاری می‌طلبیم.

این جمله نشان می‌دهد که عبادت، کار انسان است و با اختیار از وی صادر می‌شود و گرنه گفتن «نَعْبُدُ» یعنی می‌پرستیم سخنی لغو و عاری از معنی خواهد شد. آری عبادت کار انسان است، اما بر اساس «استعانت» و یاری گرفتن از خدا نه به گونه‌ی استقلال و بی‌نیازی از خدا و لذا به دنبال جمله‌ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» جمله‌ی «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» آمده است تا در عین اثبات «فاعلیت اختیاری» برای انسان، نفی «فاعلیت بالاستقلال» از وی بنماید و نیز در یکی از اذکار استجابی نماز می‌گوییم:

بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ؛

به قوّت و قدرت خدا برمی خیزم و می نشینم.

در این جمله نیز عمل «قیام و قعود» اسناد به انسان داده شده و او «فاعل» این دو فعل معرفّی گردیده است، اما در زمینه‌ای که حول و قوّت و قدرت بر انجام عمل از خدا به وی اعطا شده باشد، نه بدون آن.

ضمن حدیث مفصّلی از امام هادی علیه السلام آمده است که شخصی از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام راجع به موضوع قدرت و استطاعت انسان بر «کار» سؤال کرد که آیا انسان «افعال» و کارها را با قدرت و استطاعت خود انجام می دهد یا فاقد استطاعت است و اگر خود دارای توانایی و قدرت بر کار است، پس دخالت تقدیر خدا در کار اختیاری انسان چگونه است؟ امام علیه السلام در جواب او فرمود:

سَأَلْتُ عَنِ الْإِسْتِطَاعَةِ تَمْلِكُهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ مَعَ  
اللَّهِ؟

سؤال از استطاعت نمودی، آیا تو که مالک این  
استطاعت هستی، بدون دخالت خدا و از پیش خود  
دارای آن می باشی و یا با شرکت خدا و معیت او؟

شخص سؤال کننده در جواب متحیر ماند که چه بگوید. امام علیه السلام فرمود: اگر بگویی تو و خدا با هم مالک این استطاعت می باشید، تو را می کشم (زیرا خود را شریک خدا در افعال، معتقد شده‌ای و این شرک است) و اگر بگویی بدون خدا واجد این استطاعت هستی باز تو را می کشم (زیرا خود را مستقلّ و بی نیاز از خدا دانسته‌ای و این نیز کفر است و مستلزم شرک با خدا در وجوب ذاتی است). سائل عرضه داشت پس چه بگویم؟ فرمود:

تَقُولُ إِنَّكَ تَمْلِكُهَا بِاللَّهِ الَّذِي يَمْلِكُهَا مِنْ دُونِكَ  
فَإِنْ يُمَلِّكُهَا إِلَيْكَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ عَطَائِهِ وَإِنْ

يَسْئَلُكِهَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ بَلَائِهِ فَهُوَ الْمَالِكُ لِمَا  
مَلَكَكَ وَالْقَادِرُ عَلَيَّ مَا عَلَيْهِ أَقْدَرَكَ؛<sup>۱</sup>

باید بگویی که تو به مشیت و خواست خدا مالک استطاعت و قدرت می باشی در حالی که خدا در همان حال مالکیت تو، مالک مستقل آن می باشد. اگر آن استطاعت را به تو تملیک کند، از عطای اوست و اگر آن را از تو بازستاند از جنبه‌ی آزمایش و امتحان اوست. او مالک همان چیزی است که تو را مالک آن کرده و قادر بر همان چیزی است که تو را قادر بر آن ساخته است.

حاصل و نتیجه‌ی مستفاد از حدیث مزبور این می شود که درست است که تو مالک استطاعت بر کار هستی و صاحب اختیار؛ اما در عین مالکیت این استطاعت و داشتن اختیار، متکی به غیر می باشی و غیر قائم به ذات و خدا مالک عین همین استطاعت و قدرت تو می باشد در حالی که مستقل به ملک است و قائم به ذات. تملیک خدا چیزی را به کسی نه به معنای اخراج از ملک خویش است؛ بلکه حقیقت آن، گسترش دادن به شئون مالکیت خود و افزودن بر مظاهر قدرت مطلقه اش می باشد و همچنین عدم استقلال انسان در جنب اراده‌ی حق نه به معنای مجبور بودن وی در صحنه‌ی افعال است، بلکه به این معنی است که به خواست و مشیت حق، صاحب خواست و مشیت می گردد و آنگاه از مجرای مشیت خود که ملک خداست وارد میدان عمل می شود.

آری، خدا (جلّ جلاله) چنین خواسته است که انسان دارای ویژگی «خواستن» باشد و با خواست خودش کار کند. پس در واقع آنچه که به طور مستقیم، معلول

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۴۵ و احتجاج طبرسی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۵۵.

خواست خداست، «خواستن» انسان است نه خواسته‌ی انسان (درست دقت شود) و به عبارت دیگر کار انسان به طور «مطلق» مورد خواست و اراده‌ی خدا نیست؛ بلکه کار انسان در قالب «خواستن» انسان یعنی به گونه‌ای که از مجرای مشیت و اختیار انسان صادر شود، متعلق خواست و اراده‌ی خداست. خدا خواسته است که انسان با اختیار و «خواست» خودش اقدام به انجام عمل بنماید نه با «جبر و اضطرار» و این همان معنای اختیار در عین «عدم استقلال» است که مقتضای «مخلوقیت» انسان بما هو انسان است.

### نظام دار بودن عالم آفرینش

اینجا اگر به گوشه‌ای از یک بحث عمیق «فلسفی» اشاره‌ای کرده و بگذریم شاید از نظر موقعیت سخن بی تناسب نباشد و آن این که یکی از مسائل بسیار عالی و پرارزش که در فلسفه و حکمت الهی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد مسأله‌ی چگونگی آفرینش و کیفیت صدور موجودات از ذات باری - تعالی شأنه العزیز - است و در این بحث از طریق براهین عقلیه متقنه به ثبوت می‌رسد که فعل خدا و صدور اشیاء از خدا روی «ترتیب» و «نظام» معینی برقرار است و به عبارت دیگر «فاعلیت» خدا نسبت به اشیاء بر اساس نظام معین و ترتیب مشخصی در جریان است. یعنی علو ذات و کبریاء و قدوسیّت حضرت حق - جل شأنه العزیز - اقتضاء می‌کند که سلسله‌ی موجودات از نظر خلق و آفرینش بر حسب شدت و ضعف وجودیشان در طول یکدیگر و پشت سر هم قرار بگیرند و یکی پس از دیگری به طور «الاشرف فلاشرف» تحقق پذیرفته و ایجاد شوند و هر یک از آنها در رتبه‌ی خاصّ به خودش معلول رتبه‌ی مقدّم بر خود بوده و در عین حال خودش نیز سبب و علت رتبه‌ی مؤخر از خود باشد و مع الوصف تمام این ایجادات کثیره که از سلسله‌ی علل و معلولات مترتبه صادر می‌شوند عین همان ایجاد واحدی است که از مقام منبع علیّت و خالقیت حضرت حق صادر می‌گردد. چنانکه می‌فرماید:

## وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةً<sup>۱</sup>

کار ما جز یک کار بیش نیست.

منتهای امر، آن ایجاد واحد و آن یک کار در عین وحدت دارای مراتب و درجات و طولیهای کثیره است که هر مرتبه‌ای از آن مراتب به صورتی خاص تجلی کرده و منشأ ایجاد مرتبه‌ی پایین‌تر از خود می‌گردد. از باب مثل نور خورشید در آینه می‌افتد و از آینه به دیوار می‌تابد؛ تردیدی نیست در این که نور دیوار از آینه است؛ ولی این هم بدیهی است که نور آینه نیز از خورشید است و در واقع اشراق واحدی است که از منبع فیاض خورشید صادر گردیده و اولاً در صفحه‌ی آینه و ثانیاً در سینه‌ی دیوار ظاهر شده است که نه آینه از خود نوری داشته است تا به دیوار اشراق نماید و نه خورشید اشراق خویش را بدون وساطت آینه به دیوار رسانیده است.

## لسان ظواهر شرع مقدّس در این باب

این نظام طولی خلقت که از طریق براهین فلسفیه به ثبوت رسیده است، در لسان قرآن حکیم و پیشوایان بزرگ دین نیز به گونه‌ای ساده‌تر و واضح‌تر بیان شده است. چه آن که می‌دانیم آیات کریمه‌ی قرآن و تعالیم عالی‌ی انبیاء و امامان علیهم‌السلام مکرراً سخن از وجود ملائکه و فرشتگان و «جنود ربّ»<sup>۲</sup> به میان آورده و آنها را به عناوین گوناگون از «مدبّرات امر»<sup>۳</sup> و «مقسّمات امر»<sup>۴</sup> و «مُعَقَّبَات»<sup>۵</sup> و «کاتبین و حافظین اعمال»<sup>۶</sup> و «فروداورندگان وحی»<sup>۷</sup> و «متصدّیان قبض ارواح»<sup>۱</sup> و نظایر اینها معرفی

۱- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۵۰.

۲- وَمَا يَلْمُكُمْ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ، لشگریان خدایت را جز او کسی نمی‌داند. سوره‌ی مدثر، آیه‌ی ۳۱.

۳- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۵.

۴- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۴.

۵- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۱.

۶- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۷- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۲.

می‌کنند و برای هر یک از فرشتگان مکرم مقامی مشخص و پایگاهی معین نشان می‌دهند که:

وَمَا مِمَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ؛<sup>۲</sup>

هیچ یک از ما [فرشتگان] نیست، مگر این که مقام معلومی دارد.

و همچنین توضیح می‌دهند که در میان فرشتگان نیز سلسله‌ی مراتب «عالی» و «دانی» مقرر است و هر کدام از ملائکه «مقرب» به سمت فرماندهی از جانب خدا نسبت به گروه معینی برگزیده شده‌اند که با وساطت اعوان و انصارشان به تدبیر امور محول شده‌ی از جانب حق ادامه می‌دهند. مثلاً حضرت جبرئیل علیه السلام ملک انزال وحی است و میکائیل علیه السلام فرشته‌ی موکل بر ارزاق و عزرائیل علیه السلام مأمور قبض ارواح است و اسرافیل علیه السلام صاحب الصور و زنده کننده‌ی اهل قبور و هکذا فرشتگانی موکل بر تدبیر امور جوئی از ابر و باد و بارانند و فرشتگانی مأمور ضبط اعمال عباد در دنیا و سپس محاسبه‌ی آن در عقبها و بالاخره ملکی، مالک دوزخ است و ملک دیگری موکل بر امر جنان و هر کدام نیز فرشتگانی تحت فرماندهی خود دارند و جملگی مطیع فرمان حضرت یزدانند و مجریان امر خالق سبحان.<sup>۳</sup>

و همچنین می‌بینیم قرآن و روایات در کمال وضوح و صراحت مقامات تدبیریّه‌ی خاصی را به عنوان عرش و کرسی و لوح و قلم برای تنزل فرمان از ساحت اقدس ربوبی و تحقق آن در عالم خلق ارائه می‌نمایند و گروهی از فرشتگان را هم با وصف «حاملان عرش» و «مَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ»<sup>۴</sup> دست اندرکار تدبیر امور جهان نشان می‌دهند.

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۱.

۲- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۶۴.

۳- امام سجّاد علیه السلام در دعای سؤم صحیفه‌ی سجّادیه با بیانی لطیف و عالی به اصناف فرشتگان و وظایف آنان اشاراتی فرموده است.

۴- به آیات آخر سوره‌ی زمر و اوّل سوره‌ی غافر رجوع شود.

حاصل آنکه مجموع این نوع بیانات صریح دینی خبر از وجود یک نوع تشکیلات منظم و نظام متشکل و مرتبی در جریان آفرینش عالم و صدور سلسله‌ی موجودات از مقام ربوبیت و فاعلیت حضرت حق - تعالی شانه‌العزیز - می‌دهند و این حقیقت را به روشنی می‌فهمانند که چنان نیست که اراده‌ی خداوند متعال به آفرینش هر موجودی به طور مستقیم و بلاواسطه‌ی موجود دیگری تعلق گرفته باشد و کل موجودات جهان هر یک یکشان به طور مستقل و جداگانه‌ی از سایر موجودات آفریده شده باشند. چه آن که این تصوّر علاوه بر این که با ادله‌ی قطعی‌ی عقلیه که در جای خود تشریح شده است<sup>۱</sup> منافات دارد و موجب نوعی هرج و مرج در آفرینش می‌گردد، در منطق روشن دین نیز با اصل مسلم «وساطت در تدبیر» و اعتقاد قطعی به وجود فرشتگان مدبر و فعال در نظام وسیع خلقت و ابعاد گسترده‌ی آفرینش ناسازگار است.

زیرا به این حقیقت توجه کامل باید داشت و آن راهیچگاه از نظر نباید دور داشت که نوع «وساطت» فرشتگان در تدبیر امور و مأذون بودن آنان از جانب خدا در کارهای گوناگون و دارا بودن هر کدامشان «مقام معلومی» را در نظام الهی که در بیانات صریح دینی آمده است از نوع وساطت «تکوینی» و «ایجادی» است؛ نه از نوع قراردادهای اعتباری و مقام و منصب‌های اجتماعی که در تشکیلات جوامع بشری دیده می‌شود و غیر از قرارداد و اعتبار اساسی ندارد و با یک امضاء از جانب یک وزیر مثلاً مقام مدیر کلی به کسی اعطا می‌شود و با یک امضاء دیگر از وی سلب می‌گردد. در نظام و تشکیلات خدا وقتی گفته می‌شود که ملک الموت مثلاً از جانب خدا مأذون در قبض ارواح است و مقام «قابض الارواحی» به او اعطا شده است می‌دانیم که نه اذن خدا در این باب به صورت دست خط و سخن گفتن است و نه مقام آن

۱- اشاره به قاعده‌ی معروف «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» در فلسفه است.



ملک مقرب به گونه‌ی اعتبار و قرارداد از سنخ قراردادهای بشری است، بلکه اذن خدا، اذن تکوینی و مقام ملک هم مقام «وجودی» است؛ یعنی خدا ساختمان وجودی عزرائیل را طوری ساخته و در بُنیه‌ی وی نیرویی قرار داده است که می‌تواند انسان زنده را بمیراند و بین روح و بدن جدایی بیندازد و همچنین اسرافیل فرشته‌ای است که خدا او را این چنین آفریده و نیرویی به او داده است که می‌تواند هر موجود مرده را زنده گردانیده و ایجاد جان در جسم بی‌جان بنماید و مع الوصف این اِماتهِ و اِحیاء و این میراندن و زنده کردن کاری است که از خدا صادر می‌شود و فاعل حقیقی و اصلی آن خداست؛ اَمَّا فاعلیَّتْ او - جَلَّ جلاله - از طریق فاعلیَّتْ آن فرشتگان مقرب به ظهور می‌رسد. عزرائیل اراده‌ی میراندن می‌کند اَمَّا به اراده‌ی خدا، خدا هم اراده‌ی میراندن می‌کند ولی به اراده‌ی عزرائیل. البتَّه این دو اراده در طول یکدیگرند؛ یعنی اراده‌ی خدا اراده‌ی «ذاتی» و «اولی» است و اراده‌ی عزرائیل اراده‌ی «اعطایی» و «ثانوی» است. نه عزرائیل می‌تواند در حد ذات خود بی‌اراده‌ی خدا زنده‌ای را بمیراند و نه چنین است که خدا در «نظام فعل» و سنَّت ثابتهِی خود بی‌وساطت اراده‌ی عزرائیل اراده‌ی میراندن زنده‌ای را بنماید. بلکه اِماتهِی خدا عین اِماتهِی عزرائیل است و اِماتهِی عزرائیل نیز عین اِماتهِی خداست.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ۖ وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ  
كَلِمَةٍ بِالْبَصْرِ؛<sup>۱</sup>

ما هر چیزی را به اندازه و قدر مشخصی آفریده‌ایم و

کار ما جز یکی بیش نیست همچون چشم به هم زدنی.

آری فرمان، یک فرمان و صنع یک صنع است؛ اَمَّا همین صنع واحد تشکیل یافته‌ی از سلسله اسباب و مسببات است.

...فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ  
تَحْوِيلًا؛<sup>۱</sup>

...نه هرگز در سنت [و قانون] خدا تبدیل و جابجاشدنی  
می یابی و نه هرگز در سنت خدا تغییر و دگرگونی می یابی.

و لذا با وجود این همه دست اندرکاران و عمال و وسایط در نظام آفرینش،  
همگی در هر آن و هر لحظه ای دست به دامن خالق کل جهان می باشند و روی فقر و  
نیاز جمله ی عالم به درگاه اوست.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي  
شَأْنٍ؛<sup>۲</sup>

هر که در آسمان ها و زمین است [همه چیز خود را] از او  
می خواهد و از او می طلبد و او نیز همه روزه در کاری است.

چه آنکه نظام سببی و مسببی عالم خلق عین اراده ی فعلی حضرت حق و کار  
دائمی اوست و اراده ی فعلی و کار دائمی حضرت حق نیز عین نظام سببی و مسببی  
عالم خلق است.

در تعبیرات قرآن حکیم در این زمینه بیندیشیم

بر اساس همین «نظام طولی» خلقت است که می بینیم قرآن کریم «فعل واحدی»  
را گاه به خدا نسبت می دهد و گاه دیگر به فرشتگان و احیاناً کاری را در عین اسناد به  
انسان، اسناد به خدا داده و از انسان نفی می کند. مثلاً می فرماید:  
...وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ...؛<sup>۳</sup>

۱-سوره ی فاطر، آیه ی ۴۳.

۲-سوره ی رحمن، آیه ی ۲۹.

۳-سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

...هنگامی که تو [این نبی مکرم] پرتاب کردی، تو

پرتاب نکردی، ولیکن خدا پرتاب کرد...

چنانکه می بینیم جمله ی «أَذْرَمَيْتَ اثْبَاتِ رَمِي» برای رسول خدا ﷺ کرده و جمله ی «مَا رَمَيْتَ نَفِي رَمِي» از آن حضرت می کند و جمله ی «اللَّهُ رَمِي» عیناً همان رمی را برای خدا اثبات می نماید. یعنی در عین اثبات فاعلیت برای انسان، نفی استقلال از وی کرده و در همان فعل، خدا را فاعل مستقل و «بِالذَّاتِ» ارائه می نماید و همچنین در موردی کار «قبض ارواح» را به خدا نسبت داده و می فرماید:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...<sup>۱</sup>

خدا، جان ها را می گیرد در موقع مرگشان...

و در مورد دیگر همان کار را به «ملك الموت» اسناد می دهد و می گوید:

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...<sup>۲</sup>

بگو ملک الموت که موکل بر شماست [جان] شما را

می گیرد...

و در جای دیگر:

...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...<sup>۳</sup>

همین که مرگ به سراغ یکی از شما آمد، فرستادگان ما

[جان] او را می گیرند...

گاه می فرماید:

يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ...<sup>۴</sup>

۱-سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

۲-سوره ی سجد، آیه ی ۱۱.

۳-سوره ی انعام، آیه ی ۶۱.

۴-سوره ی سجد، آیه ی ۵.

کار را خدا تدبیر کرده و از آسمان به زمین نازل  
می‌کند...

و گاهی می‌گوید:

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا؛

قسم به فرشتگان تدبیر کننده‌ی کار.

یکجا فرود آمدن وحی و انزال قرآن را به حضرت «روح الامین» نسبت داده و  
می‌فرماید:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱﴾ عَلَى قَلْبِكَ...؛<sup>۱</sup>

قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرده است...

و در جای دیگر به ذات اقدس خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا؛<sup>۲</sup>

حقیقت آن که ما قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم.

سرّ مطلب، همان است که بیان شد؛ یعنی «فعل» خدا و صدور اشیاء از خدا به صورت یک «نظام» و تشکیلات مرتّبی در جریان است و فاعلیت‌هایی که در داخل این نظام انجام می‌شود، عین همان فاعلیت خدا، خالق کلّ جهان است که از آن در لسان قرآن تعبیر به «اذن الله» می‌شود که می‌فرماید:

...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...؛<sup>۳</sup>

... کیست آن که در نزد او [در نظام خلق او] شفاعت کند

[اثری از خود به وجود آورد] جز به [نیروی] اذن او...

...هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ...؛<sup>۱</sup>

۱-سوره‌ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۳.

۳-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

... آیا هیچ آفریننده‌ای جز خدا هست...

... قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛<sup>۲</sup>

... بگو خداست آفریننده‌ی هر چیزی و او یگانه‌ای قهار

است [که سایه‌ی قدرت و سیطره‌اش بر کل جهان هستی

گسترده و همه‌ی موجودات را تحت اداره و تدبیر قاهر

خویش آورده است].

اما این «خلق» و این «اراده» و این «تدبیر» از طریق نظامی خاص انجام می‌پذیرد و هر معلولی به دنبال علت خاص به خودش قرار می‌گیرد. آری، خداست که توفی نفس و قبض ارواح می‌نماید، ولی به وسیله‌ی عزرائیل علیه السلام و اعوانش و خداست که روزی به جمیع روزی‌خواران می‌رساند:

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...؛<sup>۳</sup>

هیچ جنبنده‌ای در زمین مگر آن که رزقش بر

عهده‌ی خداست...

اما به وسیله‌ی میکائیل علیه السلام و انصارش. خداست که «انزال وحی» بر قلوب انبیاء علیهم السلام می‌نماید ولی به وسیله‌ی جبرئیل علیه السلام و اتباعش و خداست که باران می‌باراند و بادهای می‌وزاند و زمین را زنده کرده و گیاهان را می‌رویاند؛ اما در پرتو وجود آفتاب و نور و حرارت در اندازه‌ی مخصوصش.<sup>۴</sup> بنابراین به خوبی روشن است که وجود وسایط و اسباب و علل، بین خدا و موجودات جهان هیچگونه منافاتی با خالقیت و

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۶.

۳- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۴- البته آفتاب و نظایر آن از علل مادی و زمانی که در نظام عرضی یعنی از لحاظ مرتبه‌ی وجود در عرض معلولات خود قرار گرفته‌اند و آنها زمینه‌ی امکان وجود و شرط فیضان هستی از ناحیه‌ی خالق را برای آنها فراهم می‌آورند. در اصطلاح فلاسفه «علل اعدادی» نامیده می‌شوند نه «علل ایجادی».

فاعلیت مستقله‌ی خدا ندارد و اصل مسلم «لا خالق الا الله» و «لا رازق الا الله» و «لا مدبّر فی الخلق و الامر الا الله» و «لا محیی و لا ممیت الا الله» و خلاصه «لا مؤثّر فی الوجود الا الله» در کمال اتقان و اصالت خود ثابت و باقی است، زیرا فاعل مستقل و بالذات در عالم خداست و سایر موجودات هر چه که هستند عموماً «فاعل بالاذن» می‌باشند و هر یک به قدر امداد خدا و در محدوده‌ی اعطاء حضرت «ربّ» به کاری مأمور و در انجام آن مأذونند و به مقتضای مخلوقیتشان در هیچ آن و به قدر یک چشم به هم زدن نمی‌توانند استقلال در وجود و ایجاد از خود داشته باشند و به پای خود بایستند. چه آن که به حکم عقل سلیم، ممکن الوجود در حدّ ذات خود عدم است و فاقد وجود و لذا محال است که چنین وجودی مبدأ هستی باشد و کار «ایجاد و افناء و اماته و احیاء» از وی صادر گردد. بلکه موجود «ممکن» (که ماسوی الله هر چه هست موجود ممکن است) حدوداً و بقاءً، وجوداً و ایجاداً، ذاتاً و فعلاً، متکی به خدا و نیازمند به قیوم است. قرآن حکیم نیز می‌فرماید:

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ<sup>۱</sup>

خدا خالق هر چیزی است و او بر هر چیزی مدبّر و کارساز است.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ<sup>۲</sup>

همان روزی دهنده، خداست که صاحب قوت و تواناست.

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ

۱-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۲.

۲-سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.

## كِبْرَهُ تَكْبِيرًا؛<sup>۱</sup>

و بگو: سپاس آن خدای را که فرزندى نگرفته و در حکمروایی و سلطنت دارای شریک نمی‌باشد و برای وی یار و یاور و همکاری که از روی ذلت و ناتوانی مورد نیاز باشد، تحقق ندارد و او را بزرگ بدان بزرگ دانستی [که به وصف نیاید].

ضمن حدیثی، امام صادق علیه السلام به اسماعیل بن عبدالعزیز که اعتقادی غلوآمیز درباره‌ی آن حضرت داشته است می‌فرماید:

يَا اِسْمَاعِيلُ لَا تَرْفَعِ الْبِنَاءَ فَوْقَ طَاقَتِهِ فَيَنْهَدِمُ؛  
اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ...<sup>۲</sup>

ای اسماعیل، ساختمان را بیش از طاقت پایه‌اش بالا مبر که واژگون می‌گردد؛ ما را مخلوق قرار دهید...

یعنی وجود «امکانی» ما، طاقت این را ندارد که سازمان خلاقیت و رزاقیت و استقلال در فعالیت را که از شئون وجود «واجبی» است بر دوش ما بگذارید. بلکه آنچه که شایسته‌ی مرتبه‌ی وجودی ماست، این است که ما را در حدّ مخلوقیت و مربوطیت نسبت به خدا ربّ العالمین، نگه بدارید و آنگاه آنچه را که از ما صادر می‌شود از شئون فاعلیت «بالاذن» متکی به فاعلیت «بالذات» خدا بشناسید. آری، هر فعلی که از وسایط و اسباب و علل صادر می‌شود، اولاً و بالذات از خدا می‌باشد و ثانیاً و بالعرض به وسائط و اسباب و علل نسبت داده می‌شود که یک لحظه انقطاع فیض از خدا مساوی است با نابودی ذوات اشیاء و انعدام فاعلیت‌های تمامی آنها. البته

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱۱.

۲-بحارالانوار، جلد ۲۵، صفحه‌ی ۲۷۹، حدیث ۲۲.

فاعل‌هایی که وجودشان «ظَلَّ» وجود حق است طبیعی است که فاعلیتشان نیز ظَلَّ فاعلیت حق خواهد بود.

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

از باب تمثیل ناقص: هر عملی که از چشم و گوش و دست و پا و زبان و دیگر

قوای ظاهر و باطن انسان صادر می گردد، در عین حال که به خود انسان نسبت داده می شود به اعضاء و قوای انسان نیز اسناد داده می شود و لذا می گوئیم: چشم من دید و گوش من شنید و دست من نوشت؛ همچنان که می گوئیم من دیدم و من شنیدم و من نوشتم و رمز صحّت این دو اسناد، این است که قوای فعّالیهی انسان در «طول» نفس ناطقهی انسان قرار گرفته اند و مجریان فرمان نفس و به عبارت صحیح تر مظاهر فعّالیّت نفس می باشند و این افعال اولاً و بالذات از نفس صادر می شوند و ثانیاً و بالعرض به قوا اسناد داده می شوند. این، نفس ناطقه و خود انسان است که به وسیلهی چشم می بیند و به وسیلهی گوش می شنود و به وسیلهی دست می نویسد و لذا قرآن کریم می فرماید:

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>

شمارا و آنچه را که انجام می دهید [و یا بت‌هایی را که

می تراشید] خدا آفریده است.

در عین اینکه «اعمال» انسان‌ها را (که از جملهی آنها همان اصنام منحوته و بت‌های تراشیده‌ی دست بت پرستان است و به حکم سیاق آیات مورد توجّه این آیه‌ی شریفه است) به خودشان نسبت داده و می گوید «وَ مَا تَعْمَلُونَ» مع ذلک آفرینش و ایجاد آنها را به خدا اسناد داده و می فرماید «اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا...» یعنی اعمال



صادره‌ی از شما را هم همچون خود شما خدا آفریده است.<sup>۱</sup>  
 تذکّر: بر صاحب‌نظران پوشیده نیست که مصدریّه بودن و یا موصوله بودن «ما» در افاده‌ی مطلب مذکور، فرق زیادی نمی‌کند و ضمناً موضع تعلیلی داشتن آیه‌ی شریفه نسبت به آیه‌ی قبلش شمول اطلاقی را نسبت به جمیع اعمال انسان تأیید کرده و از تقدیر مراد به خصوص اصنام بیرون می‌آورد (دَقَّتْ شُود) و به همین جهت است که آیات:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ...<sup>۲</sup>

يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ...<sup>۳</sup>

...تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا...<sup>۴</sup>

هیچگونه منافاتی با یکدیگر ندارند، زیرا همگی در واقع یک «فعل» و یک «فاعلیت» مستقلّه را نشان می‌دهند که در «نظامی» متشکّل از «فواعل طولیه» به انجام می‌رسد و آن فاعل واحد مستقلّ، تنها ذات اقدس الله است که فعل واحد او به صورت افعال کثیره‌ی صادر شده‌ی از فاعل‌های متوالیه که پشت سر یکدیگر قرار گرفته‌اند تجلّی می‌نماید و همه به افاضه و اشراق و امر تکوینی «حق» انجام وظیفه می‌کنند و آنی مستغنی از افاضه و اشراق آن «نورالسّموات و الارض» نمی‌باشند. بنابراین نتیجه همان است که لا مؤثّر فی الوجود الاّ الله و لا حول و لا قوّة الاّ بالله.

از جانب حق - عزّ و علا - نیازی به «وسائط» نیست

این یک نوع ضلالت فکری رسوایی است که کسی چنین توهم کند که وجود

۱- جمله‌ی «ما تَعْمَلُونَ» نفی جبر و جمله‌ی «اللَّهُ خَلَقَ» نفی تفویض می‌نماید؛ یعنی عمل انسان معلول اراده و مشیت خود انسان است و با همین وصف معلول مشیت انسان بودن، مخلوق خالق سبحان است. یعنی خدا خواسته است که آن عمل با خواست و مشیت و اختیار انسان تحقّق بیذیرد. «و ما تشاءون الاّ انّ یشاء الله...» یعنی «شما نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد» (سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳۰).

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۲.

۳- سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۱۱.

۴- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۱.

نظام و تشکیلات مرتب برای صدور اشیاء از خدا، مستلزم عجز و محدودیت در قدرت مطلقه‌ی حق و نیاز ذات بی‌نیاز خدا به وسایط و اسباب از فرشتگان و غیر فرشتگان می‌باشد. نعوذ بالله من هذه الضلالة والوهم.

خیر؛ آن ذات سُبُوح و قُدُوسی که تمامی اشیاء از ذات و صفات و افعالشان عین اراده‌ی فعلی و امر تکوینی او هستند که «گر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها» چگونه متصوّر است که او - جلّ جلاله - در آفرینش و فاعلیتتش نیازمند به آنها باشد و آفریده‌هایش (العیاذ بالله) «ولئى من الذلّ» او و «شَریکٌ فی المُلک» او باشند.

تعالی الله عما يتوهمه الجاهلون علواً كبيراً؛

بلکه این ضعف مرتبه‌ی وجودی اشیاء است که آنها را از قابلیت کسب فیض مستقیم محروم کرده و ناچار از این شده‌اند که در پناه وجود سایر مراتب عالیه‌ی خلقت در مجرای فیض حق قرار گیرند و در رتبه‌ی خاصّ وجودی خویش از رحمت بی‌دریغ مبدأ فیاض استفاضه نمایند.

از باب مثل ذات اقدس حق است که زمین و زمینیان را زنده می‌سازد و گیاهان را می‌رویانند و کرات منظومه‌ی شمسی را به حساب دقیق و منظم می‌چرخاند؛ امّا شکی نیست در این که تمام این برکات از دامن پرفیض «آفتاب» به زمین و موالید آن و دیگر کرات می‌رسد که اگر خورشید در این میان نباشد تمام منظومه‌ی شمسی با هر چه که در آن هست از هم می‌پاشند و نابود می‌گردند.

حال آیا آفتاب برای خدا «ولئى من الذلّ» و «شَریکٌ فی المُلک» است که خداوند (العیاذ بالله) بدون وساطت خورشید نمی‌تواند در کار انبات نبات و احیاء موات اقدامی بنماید یا خیر؟! این مقتضای ساختمان و زمین و گیاهان و دیگر موالید زمینی است که بی‌وساطت تابش خورشید و بارش باران نمی‌توانند از مقام فیاضیت «حق»

استفاضه نمایند.<sup>۱</sup>

آری، علو ذات و کبریا لایتناهی و قدوسیت حضرت حق از یک سو و تفاوت در مراتب شدت و ضعف وجودی اشیاء از سوی دیگر، چنین مقتضی است که فیض «وجود» و «انحاء» برکات آن، تحت نظامی متشکل از مراتب «عالی و دانی» به جریان افتاده و از مجرای علل و اسباب و وسائط به تمامی اشیاء و موجودات جهان برسد که نه مراتب دانیه‌ی خلقت توانایی آن را دارند که بی وساطت مراتب «عالیه» کسب فیض از مقام اشمخ و اعلاى ربوبی بنمایند و نه مقام امنع و اقدس «ربوبی» چنین خواسته است که بی وساطت اسباب و علل به مراتب پایین خلقت تجلی و اشراق و افاضه بفرماید.

وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدَرٍ  
مَعْلُومٍ؛<sup>۲</sup>

هیچ چیزی نیست مگر این که گنجینه‌های آن در نزد  
ماست و ما آن را فرود نمی آوریم مگر با اندازه‌ای  
مشخص و معلوم.

|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| هر کسی را گر بُدی آن چشم و زور | که گرفتی ز آفتاب چرخ نور     |
| کی ستاره حاجتستی ای ذلیل       | که بود بر نور خورشید او دلیل |
| هیچ ماه و اختری حاجت نبود      | که بود بر آفتاب حق شهود      |
| ماه می گوید به ابر و خاک و فِی | من بشر باشم ولی یوحی الی     |
| چون شما تاریک بودم از نهاد     | وحی خورشیدم چنین نوری بداد   |
| ظلمتی دارم به نسبت با شُمس     | نور دارم بهر ظلمات نفوس      |

۱- البته این تمثیل از باب توضیح و تقریب به ذهن آورده شد و گرنه چنانکه در گذشته نیز اشاره کردیم، موضوع توسط آفتاب و ابر و باد و باران در پیدایش انواع گیاهان و جانوران و دیگر موالیذ زمین از قبیل علل اعدادی واقع شده‌ی در نظام عرضی است نه از قبیل علل ایجادى واقع شده‌ی در نظام طولی خلقت.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

زان ضعیفم تا تو تابی آوری که نه مرد آفتاب انوری<sup>۱</sup>  
 در این جمله‌ی نورانی که در گذشته از حضرت صدیق‌ی طاهره علیها السلام نقل شد،  
 تأمل فرماید:

وَاحْمَدُوا اللَّهَ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ يَبْتَغِي مَنْ فِي  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ نَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي  
 خَلْقِهِ...؛<sup>۲</sup>

حمد کنید خدایی را که عظمت و نورش ایجاب می‌کند  
 که اهل آسمان‌ها و زمین [برای نزدیک گشتن به او] وسیله  
 بجویند و ما وسیله‌ی او در میان خلقش هستیم...

#### توسّل، یگانه راه اساسی توحید

بنابر آنچه گذشت سنت «توسّل» به وسائط در نظام آفرینش یک سنت اساسی  
 تکوینی است که یگانه راه به دست آوردن فیض «وجود» و اکتساب برکات از مبدأ  
 واحد هستی برای موجودات «متفاوت‌الرتبه‌ی» جهان خلقت مقرر شده است و این  
 سنت نه تنها منافات با خالقیت کلیه و قدرت مطلقه و عامه‌ی حضرت باری - تعالی  
 شأنه العزیز - ندارد؛ بلکه در حقیقت مؤکد خالقیت کلیه است و واقعیت آن گسترش  
 دادن به شئون فاعلیت خدا و افزودن بر مظاهر قدرت لایتناهای آن ذات یگانه و  
 بی‌همتا است. زیرا بسیار روشن است که وقتی بنا شد ذات اعلی و اقدس حضرت حق -  
 تعالی شأنه العزیز - به مقتضای علو و قدوسیت و کبریایش برای ایصال رحمت و  
 برکات خود به موجودات جهان تسبیب اسباب و توسط وسائط فرموده و تحت نظام و  
 تشکیلات مرتّب به کار آفریدن و روزی دادن و زنده کردن و میراندن و سایر

۱- مثنوی مولوی.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه‌ی ۲۱۱.

فَعَالِيَّتِ هَايِ خُودِ اَدَامِه دَهْد، طَبِيعِي اسْتِ كِه دَر اَيْنِ صُورْتِ تَمَامِ وَسَائِطِ وَ اسْبَابِ هِر يَكْ دَر حَدِّ وَ رَتَبِي خُودِ مَظَاهِرِ «فَعْلِ وَ فَاعَلِيَّتِ» اَو خُوَاهَنْدِ بُوْدِ وَ اُو نِيْزِ بَرَايِ اِيْجَادِ هِر مَوْجُوْدِ وَ آفَرِيْنَشِ هِر مَخْلُوْقِي سَبَبِي خَاصِّ وَ وَاَسْطَهْ اِي مَخْصُوصِ كِه مَتَنَاسِبِ بَا اَنْ مَخْلُوْقِ بَاشَدِ دَر نَظَرِ خُوَاهَدِ كَرَفْتِ وَ دَر نَتِيْجَه «فَعْلِ وَاحِدِ» اَو دَر عَيْنِ «وَاحِدْتِ» دَر مَجَالِي اسْبَابِ وَ وَسَائِطِ كَثِيْرَه مَتَجَلِّي خُوَاهَدِ شُدِ وَ اَنْ وَسَائِطِ وَ اسْبَابِ نِيْزِ دَر عَيْنِ كَثْرَتِ تَجَلِّي گَاهِ «فَعْلِ وَاحِدِ» اَو خُوَاهَنْدِ بُوْدِ وَ لَذَا مَا بَرِ اسَاسِ هَمِيْنِ بَرَهَانِ رُوشَنِ عَقْلِي مَعْتَقِدِيْمِ كِه «تَوْحِيْدِ» دَر نِظَامِ اَلْهِي عَيْنِ «تَوْسَلِ» اسْتِ وَ تَوْسَلِ نِيْزِ عَيْنِ تَوْحِيْدِ اسْتِ.

هِر مَوْخِدِ عَارْفِ بَه نِظَامِ خُدَايِي قَطْعاً «مَتَوْسَلِ» اسْتِ وَ هِر مَتَوْسَلِ رُوشَنْدَلِ وَاَقْعِ بِيْنِ نِيْزِ بَه طُورِ حَتْمِ «مَوْخِدِ» اسْتِ. چِه اَنْكِه وَقْتِي بِنَا شُدِ مَثَلًا خُدَا كِه خَالِقِ وَ رَازِقِ مَاسْتِ بَه مَا اَعْلَامِ بَفَرْمَايِدِ كِه اَلْبَتَّهْ اَيْنِ مَنِ هَسْتَمِ كِه اَز شَمَا رَفْعِ عَطْشِ مِي كَنَمِ، وَ لِي بَه وَسِيْلَهِي «آبِ» وَ مَنِ هَسْتَمِ كِه اَز شَمَا رَفْعِ كَرَسَنَگِي مِي كَنَمِ وَ لِي بَه وَسِيْلَهِي «نَانِ» وَ مَنِ هَسْتَمِ كِه اَز شَمَا رَفْعِ مَرَضِ مِي كَنَمِ، وَ لِي بَه وَسِيْلَهِي دَارُو وَ شَمَا مَوْظَفِ هَسْتِيْدِ بَرَايِ رَسِيْدِنِ بَه اَيْنِ رَحْمَتِ هَايِ مَنِ رُو بَه كَاسَهِي آبِ وَ سَفْرَهِي نَانِ وَ شِيْشَهِي «دَارُو» بِيَاوَرِيْدِ وَ اَز طَرِيْقِ اَيْنِ وَسَائِلِ بَه رَزَقِ وَ شَفَايِ مَنِ نَائِلِ بَشُوِيْدِ. حَالِ اِيَا دَر اَيْنِ صُورْتِ تَوْحِيْدِ حَقِيْقِي كَامَلِ، جَزِ اَيْنِ اِقْتِضَا دَارَدِ كِه بَايْدِ مَا بَرَايِ سِيْرِ شُدِنِ وَ سِيْرَابِ گِشْتِنِ وَ بَهْبُوْدِي يَافْتِنِ مَتَوْسَلِ بَه آبِ وَ نَانِ وَ دَارُو بَشُوِيْمِ وَ اَز طَرِيْقِ هَمِيْنِ هَا خُودِ رَا دَر مَعْرُضِ رَزَقِ وَ شَفَا بَخْشِي خُدَايِ يَكْتَا رَقَارِ دَاوَهْ وَ اَنْهَا رَا وَسَائِلِ وَ اسْبَابِي مَقْرَّرِ شُدَهِي اَز جَانِبِ خُدَايِ وَاحِدِ بَشِنَاسِيْمِ وَ اَثَارِ اَنْهَا رَا جَدًّا اَثَارِ خُدَا بَدَانِيْمِ وَ بَه وَاَقْعِيَّتِ حَقَّهِي «لَا رَازِقِ اَلْاَلَّهِ» وَ «لَا شَافِي اَلْاَلَّهِ» وَ «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ» اِعْتِرَافِ بِنَمَايِيْمِ. اَيْنِ مَوْسِي كَلِيْمِ اَللَّهُ اسْتِ كِه دَر جَوَابِ سْؤَالِ خُدَاوَنْدِ حَكِيْمِ:

وَ مَا تِلْكَ بِيَمِيْنِكَ يَا مُوسَى؛

اینکه در دست داری چیست ای موسی؟ [عرض می کند:]

...هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي  
وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ آخِرِي!...

آن عصای من است که [به هنگام راه رفتن] بر آن تکیه  
می کنم و برای [خوراک] گوسفندانم به وسیله آن از  
درخت برگ می ریزم و برای من در آن، حوائج دیگری  
است [کارهای دیگری دارم که به وسیله آن به انجام  
می رسانم].

ملاحظه می فرمایید که پیامبر عظیم الشان خدا حضرت موسی عليه السلام با کمال  
صراحت در پیشگاه خدا یک چوب جامد بی روحی را به عنوان «تکیه گاه» خود معرفی  
کرده و آن را «وسیله‌ی» انجام کارها و رفع نیازهای خویش ارائه نموده است و این شاهد  
روشنی است بر این که «توسل» به موجودات در راه رسیدن به اهداف و مقاصد زندگی  
هیچگونه منافاتی با اعتقاد به وحدانیت حضرت رب العالمین در مرتبه‌ی «افعال» ندارد.

### حاصل بحث

حاصل بحث این که اسناد «فعل و اثر» به هر یک از موجودات جهان (اعم از  
انسان و غیر انسان و اعم از زنده و مرده) بر اساس این اعتقاد که آن موجود را خدا  
آفریده و نیروی اثربخشی و فعل آفرینی را خدا به وی داده و ما را هم خدا امر به  
«توسل» و استمداد از آن نموده است (آری، این اسناد بر اساس این اعتقاد) نه از نظر  
براهین فلسفیه و ادله‌ی عقلیه محال و غیر قابل امکان است و نه از دیدگاه تعالیم  
عالیه‌ی اسلام و قرآن و حدیث مستلزم «شرک» و «ضد توحید» است. بلکه یک  
عقیده‌ی صد در صد توحیدی خالص و نمایانگر حقیقت حقّه‌ی لا اله الا الله و لا حول  
ولا قوه الا بالله است.

## دعوت ارشادی قرآن به سنت توسل

به همان جهت است که خداوند حکیم مؤمنین و معتقدین به نظام متقن الهی را به گونه‌ی ارشاد<sup>۱</sup> دعوت به این سنت جاریه‌ی در متن جهان می‌فرماید که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...<sup>۲</sup>

شما ای باورداران نظام صنع خدا، رعایت حریم کبریاء و قدوسیّت حضرت «ذوالجلال» را بنمایید و در مقام کسب فیض و اخذ برکات از مبدأ هستی به پناه «وسایل» و اسبابی بروید که خود ذات مقدّس حق آنها را آفریده و خاصیت «سببیت در نظام آفرینش» را به آنها داده است؛ دست به دامن آنها رو به خدا آورید و باز به همان جهت است که می‌بینیم پروردگار عظیم، مردم گنهکار پشیمان را که نیازمند به غفران و آمرزش خدا هستند، ترغیب و تحریض می‌فرماید که در خانه‌ی رسول اکرم ﷺ بروند و علاوه بر اینکه خود در محضر رسول از خدا طلب مغفرت می‌کنند، از آن حضرت نیز بخواهند که برای آنان طلب مغفرت نماید. چنانکه می‌فرماید:

...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ

وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا<sup>۳</sup>

اگر آنان [تبهکاران] وقتی که [بار تکاب گناه] به خود دستم

کردند، نزد تو [ای رسول مکرم] می‌آمدند و از خدا

آمرزش می‌خواستند و رسول ﷺ از برای ایشان طلب

مغفرت می‌نمود البته خدا را تو به پذیر می‌یافتند.

از این آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود همچنان که استغفار و توبه‌ی خود انسان

۱- در موردی که عقل مستقلاً حکم به لزوم امری دارد، حکم شرع مقدّس در این مورد حکم ارشادی یعنی حکم تأکیدی است نه تأسیسی و مولوی.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۴.

مُجرم، وسیله‌ی کسب رحمت و مغفرت پروردگار غَفَّار است، همچنین رفتن به سوی رسول خدا ﷺ و حضور در محضر او و تقاضای استغفار و شفاعت از آن حضرت نیز وسیله‌ی دیگری برای جلب رحمت و عنایات حضرت حق می‌باشد و گرنه ترغیب به رفتن به سوی آن حضرت، خالی از فایده و حکمت خواهد بود و بلکه از آیه‌ی مبارکه چنین به دست می‌آید که استغفار خود مجرم نیز وقتی مؤثر است که به سوی رسول ﷺ آمده و در حضور وی قیام به استغفار نماید؛ چه آن که می‌فرماید:

... جَاؤُكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ...؛

... نزد تو آیند و سپس از خدا آمرزش بخواهند...

### عجز دل‌های قفل خورده

ابوحنیفه روزی در محضر امام صادق عليه السلام طعامی خورد و امام عليه السلام پس از دست کشیدن از غذا فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ اَللّٰهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ  
رَسُوْلِكَ ﷺ؛

خدا یا این [طعام] نعمتی است از جانب تو و از جانب  
رسول تو ﷺ.

ابوحنیفه که این سخن در نظرش عجیب آمده بود، گفت:

يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ، اَجَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا؟

آیا برای خدا شریکی قرار دادی؟ یعنی رسول خدا ﷺ را در ردیف خدا در  
امر طعام ما دخیل و مؤثر دانستی؟

امام عليه السلام فرمود:

وَيْلَكَ اِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: وَ مَا تَقْمُوا اِلَّا  
اَنْ اَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ



فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ  
رَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ  
رَسُولِهِ؛

وای بر تو [ای بی خبر از حقایق اسلام] خداوند تبارک  
در کتاب خود می گوید: [منافقان] فقط از این نظر  
کینه نوزی کرده و در صدد انتقام گیری هستند که خدا  
و رسولش آنان را به فضل [و کرم] خود توانگر و بی نیاز  
ساختند<sup>۱</sup> و همچنین در جای دیگر می فرماید: ای کاش  
آنان به آنچه که خدا و رسولش به آنها می دهند راضی  
باشند و بگویند خدا برای ما کافی است (توبه / ۵۹)  
و [اگر هم نیاز بیشتری پیش آید] خدا و رسولش به فضل  
خود به ما خواهند داد، ما فقط رو به خدا می بریم [و رفع  
نیازمندی های خود را از او می طلبیم].

ابوحنیفه که از شنیدن این دو آیهی شریفه از قرآن که رسول خدا ﷺ را  
هم ردیف خدا فاعل فعل «اغناء» و «ایتاء» یعنی توانگر سازنده و ثروت بخشندهی  
انسانها معرفی کرده اند حیرت زده شده بود گفت:

وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا  
سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِي هَذَا الْوَقْتِ؛

به خدا قسم گویی که من تا کنون این دو آیه را از کتاب  
خدا نخوانده ام و نیز آنها را از کسی جز الان نشنیده ام.

امام طبرانی فرمود:

۱-... وَ مَا تَقَمُّوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ...:سورهی توبه، آیهی ۷۴.

بَلَىٰ قَدْ قَرَأْتُهُمَا وَ سَمِعْتُهُمَا وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ أَنْزَلَ  
فِيكَ وَ فِي أَشْبَاهِكَ: أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا وَ قَالَ  
تَعَالَىٰ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛

چرا توبه طور حتم این دو آیه را هم خوانده‌ای و هم  
شنیده‌ای؛ ولی خداوند متعال درباره‌ی تو و امثال تو این  
آیه را نازل کرده که می‌فرماید: (آم علی قلوب اقفالها)  
بر دل‌هایی قفل‌هایشان زده شده است [توفیق تدبّر در  
آیات و راه یابی به محتویات آنها به چنین دل‌های مُتَقَلِّل  
و مسدود عنایت نگر دیده است، محمّد / ۲۴] و همچنین  
می‌فرماید: (کلا بل ران علی قلوبهم...) چنان نیست [که  
آنها می‌گویند] بلکه اعمالشان بر دل‌هایشان چرک و  
زنگ نشانیده است [مطلقین / ۱۴].<sup>۱</sup>

در این حدیث شریف چنانکه ملاحظه می‌فرماید امام صادق علیه السلام با این که  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در نعمت «اطعام» مؤثر دانسته و با جمله‌ی «اللهم هذا منك و من  
رسولک» کار رزق و انعام و احسان را به رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز اسناد می‌دهد در عین  
حال، اصل رازقیّت و منعمیّت را اختصاص به خدا داده و با جمله‌ی «الحمد لله  
رب العالمین» استحقاق مطلق حمد و ثنا و ستایش را که از لوازم ربوبیّت مطلقه و تدبیر  
مستقلّ امور جهان است در انحصار ذات مقدّس «الله» می‌داند و همچنین در دو آیه‌ی  
شریفه که مورد استشهاد امام علیه السلام در این حدیث قرار گرفته‌اند می‌بینیم با این که  
جمله‌ی «اغناهم الله و رسوله من فضله» و جمله‌ی «آتاهم الله و رسوله» و نیز جمله‌ی

۱- بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۲۱۶، حدیث ۱۷. قرآن کریم در مورد دیگری نیز «انعام» را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است، آنجا که  
می‌فرماید: وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ: (سوره‌ی احزاب، آیه ۳۷) یعنی: یاد کن ای رسول ما آن  
وقت را که می‌گفتی به آن کسی که خدا بر او انعام کرده و تو بر او انعام کرده‌ای نگاه دار همسرت را.

«سیؤتینا الله من فضله و رسوله» دلالت بر این می‌کنند که رسول خدا ﷺ در امر «اغناء» و توانگر نمودن مردم و موضوع «ایتاء» و ثروت دادن به مردم، چه در گذشته و چه در آینده‌ی زندگی<sup>۱</sup> مؤثر و دخیل است و این را به عنوان مصداقی از مصداقی فضل خدا و رسول ﷺ ارائه می‌نمایند؛ مع الوصف ضمیر در «من فضله» در آیه‌ی اول به صورت مفرد آمده و در آیه‌ی دوّم نیز کلمه‌ی «من فضله» مقدم بر «و رسوله» ذکر شده است؛ یعنی فضل منحصرأً به خدا اسناد داده شده است و در رمز این تعبیر آنچه به نظر می‌رسد شاید همان باشد که بیان شد که جهان خلق و دستگاه آفرینش در عین حال که دارای نظام است و آن نظام متشکل از فاعل‌ها و سبب‌ها و رتق و فتق‌کننده‌های بی‌شمار است و تمامی آنها با وجود اختلاف‌ها و تفاوت‌ها که در درجات و مراتب هستی دارند در داخل این نظام به تدبیر امور جهان، دست به کار می‌باشند، نعمت می‌دهند و می‌گیرند، زنده می‌کنند و می‌میرانند، عزیز می‌کنند و ذلیل می‌کنند، مع ذلک کله، تمام این فعل‌ها، مظاهر یک فعلند و تمام این فاعل‌ها مسخر فرمان یک فاعل و ظاهر سازنده‌ی یک فاعلیتند و او ذات یگانه‌ی «الله» است و «لا اله الا هو» و «ما امرنا الا واحدا».

و اگر رسول خدا ﷺ نیز «اغناء» و «ایتایی» دارد در واقع اغناء و ایتاء خدا را ظاهر می‌سازد و جز «فضل» خدا ریشه و اساسی ندارد و باز به همین جهت است که در آیه‌ی دوّم پس از نسبت ایتاء به رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «و قالوا حسبنا الله» یعنی مردم موظفند در عین این که رسول گرامی ﷺ را مؤثر در امر احسان و انعام خدا می‌دانند این جمله را به زبان جاری کرده و محتوای آن را در مرکز اعتقاد خود بنشانند که «حسبنا الله» خدا ما را کافی است. یعنی هر چه که از طریق موجودات جهان و عالم خلق (از رسول اکرم ﷺ و غیر آن حضرت) به ما می‌رسد تماماً تحت اراده و خواست

۱- جمله‌ی «آناهم» مربوط به گذشته و جمله‌ی «سیؤتینا» مربوط به آینده است.

خدا و بر اساس تدبیر و کفایت ذات بی‌همتای الله است و بس و خلاصه قرآن کریم می‌کوشد تعبیراتش در عین نشان دادن فعالیت‌های سایر موجودات جهان، نمایانگر توحید ذات اقدس حق باشد و افکار آدمیان را از هرگونه آلودگی به شرک در افعال مصون نگه دارد.

### توییح مردم نادان عصر نزول قرآن

مردم نادان عصر نزول قرآن بر اثر جهالت و ناآگاهی که نسبت به «نظام ربوبیت» خدا و تشکیلات خلقت داشتند، موضوع «وساطت مقام رسالت» را در مسأله‌ی «اخذ وحی» از مقام حضرت ربّ و ایصال آن به عالم انسان، انکار کرده و می‌گفتند: اگر خدا می‌خواست انزال وحی و کتاب بنماید، چه لزومی داشت که فرد دیگری از «بشر» را در این میان واسطه قرار داده و از طریق وی با ما در رابطه باشد؟ بلکه ممکن بود او مستقیماً با خود ما در تماس بوده و بی‌هیچ واسطه‌ای با ما سخن بگوید.

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ مِنْ بَيْنِنَا...<sup>۱</sup>

آیا از بین ما فقط به او وحی نازل شده است...؟

...لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ تَرَى رَبَّنَا...<sup>۲</sup>

چرا نباید فرشتگان خدا بر خود ما نازل گردند یا چرا

نباید ما خودمان خدای خود را ببینیم...؟

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ

قَالُوا أَوْ بَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا...<sup>۳</sup>

چیزی مانع از ایمان مردم به هدایت حق نبود جز این که

۱-سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸.

۲-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۱.

۳-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹۴.

می گفتند: چگونه ممکن است خدا بشری را به عنوان

رسول [از جانب خویش] برانگیزد؟

آری، این سخن نشأت گرفته‌ی از جهل به سُبُوْحِيَّت و قُدُّوسِيَّت و کبریای حضرت حق - عزّ و علا - و عدم آشنایی با مسأله‌ی «تفاوت در شدت و ضعف مراتب وجودی عالم خلق» و لزوم ترتیب و نظام خاصّ برای افاضه‌ی انحاء برکات اعمّ از «تشریحیه» و «تکوینیه» بوده است و می‌باشد و لذا خداوند حکیم در مقام تخطئه‌ی این پندار سُست و خیال خام می‌فرماید:

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ  
بَشَرًا مِّنْ سَمَاءٍ...<sup>۱</sup>

خدا را به آنچه‌ی شناسایی که شایسته‌ی ساحت اقدس او  
است شناسایی نکردند و لذا گفتند: خدا چیزی بر بشری  
نازل نکرده است...

این آیه‌ی شریفه انکار نزول وحی از سوی خدا و یا انکار لزوم «وساطت»  
رسولان بشری در اخذ وحی از مقام ربوبی را ناشی از خدانشناسی می‌داند و می‌گوید:  
اینان چون پی به عظمت شأن خدا و کبریایش نبرده‌اند، این نسبت ناروا را به ساحت  
امنح وی داده و او را شایسته‌ی امساک فیض و یا سزاوار تماسّ مستقیم گرفتن با  
انسان‌های ناقص و دانی قدر نداشته‌اند، هم‌چنان که در جای دیگر از کلام مجیدش  
پندار موهوم دیگری از این جاهلان را مورد ذمّ و نکوهش قرار داده و می‌فرماید:

...إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ  
اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ  
مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ ﴿۹۱﴾ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ

قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ؛<sup>۱</sup>

آنهایی که شما آنان را به جای خدا می خوانید [و از آنان توقع حل مشکلات دارید، آن چنان ناتوانند که] هرگز نمی توانند مگسی را بیافرینند هر چند همه با هم برای این کار اجتماع نمایند و گرد هم آیند و [عجیب تر آن که] اگر مگس [آن حیوان ضعیف] چیزی از آنان برآید، توانایی این که آن را از چنگ آن درآورند ندارند [آری] طالب و مطلوب [هر دو] ناتوانند [و این پندار جاهلانه یعنی غیر خدا را مستقل در کار و عمل پنداشتن و او را در حد پرستش قرار دادن و وی را به جای خدا خواندن ناشی از این است که] خدا [و معبود به حق] را آن چنانکه شایسته است نشناخته اند و پی به عظمت شأن وی نبرده اید و ندانسته اند که الله [آن معبود به حق] توانایی عزیز و نیرومندی شکست ناپذیر است [و مخلوق ضعیف عاجز را نسزد که جای او را گرفته و معبود و مدعو مستقل انسان قرار گیرد].

و باز در جای دیگر می فرماید:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛<sup>۲</sup>

۱-سوره ی حج، آیات ۷۳ و ۷۴.

۲-سوره ی زمر، آیه ۶۷.

خدا را چنانکه شایسته‌ی شأن اوست نشناخته اند و حال آن  
که در روز قیامت [که روز بروز و ظهور و مالکیت مطلقه‌ی  
حق است] تمام زمین [با همه چیزش] در قبضه‌ی او و تمام  
آسمان‌ها پیچیده‌ی دست قدرت اوست. منزّه و بلند مرتبه  
است و از این که چیزی را شریک وی قرار دهند.

این دو آیه‌ی شریفه (آیه‌ی ۷۴ سوره‌ی حجّ و آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی زمر) آن پندار  
نامعقول را تخطئه می‌کند که برای موجودی غیر خدا اعمّ از انسان و غیر انسان استقلال  
در وجود و ایجاد قائل می‌شود و او را بی‌استمداد از خدا و بی‌اذن خدا (من دون الله)  
مؤثر در کاری می‌شناسند و آیه‌ی پیشین (آیه‌ی ۹۱ سوره‌ی انعام) نیز آن خیال واهی  
دیگر را باطل و بی‌اساس ارائه می‌نماید که مسأله‌ی «وساطت» موجودات را در جریان  
فیض از مبدأ فیاض (که از آن جمله است وساطت انبیاء علیهم‌السلام در نزول وحی از سوی  
خدا) انکار کرده و فاعلیت ذات اقدس حضرت «سبوح» و «قدّوس» را بدون واسطه و  
عاری از «نظام خاصّ» و بی‌تشکّل از مراتب «عالی و دانی» خلقت ترسیم می‌نماید و لذا  
درباره‌ی هر دو پندار غلط که در دو نقطه‌ی مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند می‌فرماید:

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ؛

یعنی هیچ کدام از اینان در شناسایی ذات اقدس الله - عزّوجلّ - و توصیف وی  
به عظمت و کبریا و جلال، آنچنان که حق و شایسته‌ی «قدر» اوست، اعمال فکر و  
تعقل نکرده‌اند و نتیجتاً به این نوع از ضلالت در اعتقاد افتاده‌اند و اما اعتقاد حق و حقّ  
«قدر» آن ذات بی‌همتا به حکم برهان و لسان قرآن همان است که در گذشته بیان شد  
که تمامی عالم امکان از ذات خود عدم است و به «اراده‌ی» او موجود است و لذا هیچ  
موجودی شایسته‌ی آن نیست که حائز مقام ربوبیت در جهان باشد؛ ولی در عین حال  
اراده‌ی فعلی و فاعلیت حکیمانه‌ی وی نیز از مجاری موجودات امکانی به ظهور

رسیده و از طریق علل و اسباب خلقی در جریان است و «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»<sup>۱</sup> با این که دست همه‌ی موجودات در کار است اما دست قوی و قهار خدا بالای دست همه‌ی آن مخلوقات و به گردش درآورنده‌ی چرخ «وجود» و «ایجاد» تمامی آن نظامات است.

### نتیجه‌ی گفتار

پس نتیجه‌ی گفتار این شد که با در نظر گرفتن معیار «شُرک در افعال» که عبارت از اعتقاد به فاعلیت استقلالی موجودی غیر خداست، اگر ما مخلوقی را (اعم از انسان و غیر انسان و اعم از زنده و مرده) با اذعان به مخلوقیتش «فاعل بالاذن» نسبت به فعلی دانسته و او را مأذون از جانب خدا در انجام آن فعل و ایجاد آن اثر بدانیم هیچگاه محکوم به شرک در اعتقاد نخواهیم بود. نهایت امر اگر این اعتقاد خود را نسبت به فاعلیت بالاذن و ذی اثر بودن آن مخلوق درباره‌ی آن فعل و اثر با دلیلی روشن و معتبر ثابت کردیم، طبعاً آن اعتقاد ما اعتقادی مستدلّ و مبرهن خواهد بود و مورد تصدیق صاحب‌نظران و خردمندان قرار خواهد گرفت و اگر چنانچه نتوانستیم اقامه‌ی برهان و دلیل بر اعتقاد خود بنماییم مآلاً اعتقاد ما اعتقادی سخیف و خرافی و موهوم به حساب خواهد آمد و از نظر صاحب‌نظران دارای ارزش عقلی و دینی نخواهد بود و به هر حال آنچه در این باب به طور مسلم منتفی است موضوع «شُرک» است که به هیچ وجه از نظر عقل و شرع معیار و ملاکش که همان نسبت استقلال در فاعلیت به غیر خداست در اینگونه موارد که اعتقاد به اذن در فاعلیت مخلوق است تحقّق ندارد.

از باب مثل ما اگر اعتقاد به این داشته باشیم که تربت پاک امام سیدالشهداء علیه السلام شفابخش است، به این معنی که خداوند قادر متعال این اثر را به آن تربت طیبه اعطا فرموده است و به اذن تکوینی خدا همچون سایر داروها خاصیت شفای بیمار از آن به

۱-سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۰.



ظهور می‌رسد به طور مسلم ما در این عقیده مشرک نخواهیم بود؛ زیرا ما آن خاک پاک را مخلوق خدا و اثر شفا بخشی آن را هم موهبتی از جانب خدا می‌دانیم؛ نه مستقل در تأثیر و مستغنی از خدا که معیار شرک است و عقیده‌ای نامعقول و ضدّ توحید است. منتها اگر این مطلب را علاوه بر امکان عقلی که دارد از طریق روایات منقولی از معصومین علیهم‌السلام نیز ثابت کردیم مطلبی صحیح و مستدلّ خواهد بود و گرنه مطلبی غیر ثابت و بی‌مدرک. فبناءً علی هذا، کسانی که اینگونه اعتقادات را «شرک» و دارندگان آنها را مشرک می‌خوانند یا جاهل به معنای شرک هستند و یا افرادی معاند و مغرض و بی‌پروای از عقاب خدا می‌باشند. و نستجیر بالله من الجهالة و اللجاج

### شرک در عبادت

قسم چهارم از اقسام «شرک»، شرک در «عبادت» است و آن عبارت از این است که موجودی غیر خدا مورد پرستش واقع شود و «پرستش» چنانکه در بیان معنای توحید در عبادت گذشت عبارت است از «تدلّل توأم با تقدیس». یعنی انسان در مقابل موجودی، نهایت ذلّ و خضوع را اظهار بدارد و در عین حال آن موجود را منزّه و میریّ از جمیع نقائص دانسته و وی را ذاتاً واجد کلّ کمالات بشناسد و روشن است که غیر خدا هر چه که هست در حدّ ذات خود دارای نقیصه‌ی «امکان» یعنی «فقر وجودی» بوده و روسیاهی حاجت و نیاز به خارج از ذات در ماهیّت کلّ ممکنات استوار است.

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

و لذا به حکم «عقل» هیچ یک از موجودات ممکن در خور «تنزیه و تقدیس» نمی‌باشند و مآلاً موجودی جز خدا سزاوار پرستش و عبادت در عالم وجود ندارد و همین است معنای عمیق و صحیح «لا اله الا الله» که بیانگر توحید در عبادت است.

### منطق شیعه در توسّل

حال که منطق عقلانی «شیعه» در باب «توحید» و «شرک» کاملاً مبین شد طبعاً

معلوم می‌گردد که آنان در باب «استشفاع» و «توسل» به اولیاء الله و مقربین درگاه خدا منظوری جز «ابتغاء وسیله» و «اعتصام به جبل الله» از نظر راه‌یابی به مقام قرب خدا که صریحاً مورد امر و ترغیب قرآن کریم<sup>۱</sup> و مقتضای عقل سلیم است ندارند. نه کسی را جز خدا می‌پرستند و نه چیزی را بی‌اذن خدا مؤثر و قادر بر کاری می‌شناسند؛ بلکه همه چیز و همه کس را مخلوق خدا و ممکن الوجود و فقیر الذات می‌دانند که تا از جانب خدا به آنها وجود و توانایی بر ایجاد و اثرگذاری اعطا نشود، نه از خود دارای وجود می‌باشند و نه قادر بر ایجاد چیزی و یا اثرگذاری در چیزی خواهند بود.

لذا اگر در ادعیه و زیارت‌هایی که در میان شیعه متداول است دقت شود این حقیقت روشن با کمال وضوح از خلال دعاها و زیارات استفاده می‌گردد که این طائفه‌ی حقّه در عین اینکه نهایت درجه‌ی ادب و تواضع و کرنش را به پیشگاه اقدس اهل بیت عصمت و امامان بر حق علیهم‌السلام اظهار می‌دارند و بر اساس جریان عالم طبع و مقتضای عقل، از آن معادن علم و خُزّان کرم و منابع حکمت تقاضای لطف و عنایت و رحمت می‌نمایند؛ مع الوصف آن بزرگواران را به عنوان «وسائلی» می‌شناسند که خداوند متّان از روی حکمت عالیه و رحمت بالغه‌اش برای هدایت عباد و سوق بندگان به سوی کمال در دسترس عالم انسان قرار داده و از آدمیان نیز خواسته است که دست استشفاع و «توسل» به ذیل عنایات آن مساکن عزّ و کرم بزنند و با استنصار از نیروی خدادادی آنان خود را به اوج «قرب خدا» نائل سازند و در پرتو نور وجود آن مقربان درگاه از همه‌گونه برکات و نعماء الهی در هر دو جهان برخوردار شوند، اینک به نمونه‌هایی از «زیارات» و «دعاها» توجّه فرمایید تا حقیقت اعتقاد و منطبق «شیعه» روشن گردد.

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵) وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳).

## دعای توسّل

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ  
الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ يَا أبا القاسمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا إِمَامَ  
الرَّحْمَةِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلِينَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ  
تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا  
وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ...؛

در این فراز از دعا چنانکه می بینیم ابتدا توجّه به «خدا» شده و به پیشگاه اقدسش عرض می شود: بارالها، من به وسیله ی پیامبرت محمد ﷺ که پیامبر رحمت است به تو رو می آورم و به وساطت وی از تو تقاضا و مسئلت می نمایم. پس از آن خطاب به رسول خدا ﷺ شده و به حضور آن جناب عرضه می گردد: ای رسول خدا، ای پیشوای رحمت، ای سید و مولای ما، ما به وساطت تو رو به خدا می بریم و تو را «وسیله» و «شفیع» خود در نزد خدا قرا می دهیم و پیشاپیش حاجات خود تو را جلو می اندازیم (برای این که خدا حاجات ما را بر آورد، دنبال تو و در سایه ی تو رو به خدا می رویم) ای آبرومند نزد خدا شفاعت کن برای ما در نزد خدا. آنگاه عرض ادب و خضوع به آستان مبارک امام امیرالمؤمنین علی ﷺ و سپس سیدة النساء فاطمة الزهراء ﷺ و بعد یک یک ائمه ی اطهار ﷺ می گردد و در تمام فصول دعا، پس از این که از آن حضرات به عنوان «حجّت خدا بر خلق خدا» تعبیر می شود باز به همان منوال که در فراز اوّل دعا گذشت شخص دعاکننده و متوسّل، آن امامان به حقّ را در مسیر عرض حاجت به خدا به عنوان «وسیله» و «شفیع» و «وجیه» (آبرومند) در نزد خدا معرفی کرده و از آن حجج الهیه ﷺ استدعای شفاعت در پیشگاه خدا می نماید تا آن که در آخر دعا مجدداً عموم خاندان رسالت را مخاطب قرار داده و می گوید:

يَا سَادَتِي وَ مَوَالِيَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكُمْ أَيْمَتِي وَ عُدَّتِي

لِيَوْمِ فَقْرِي وَ حَاجَتِي إِلَى اللَّهِ وَ تَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ  
 وَ اسْتَشْفَعْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ فَاسْتَمْعُوا لِي عِنْدَ اللَّهِ وَ  
 اسْتَنْقِذُونِي مِنْ ذُنُوبِي عِنْدَ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ وَسِيلَتِي إِلَى  
 اللَّهِ وَ بِحُبِّكُمْ وَ بِقُرْبِكُمْ أَرْجُو نَجَاةً مِنَ اللَّهِ فَكُونُوا  
 عِنْدَ اللَّهِ رَجَائِي يَا سَادَتِي يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ...؛

ای آقاها و مولاهاى من، من به وسیله‌ی شما که امامان و رهبران من و سرمایه و ذخیره‌ی من برای روز فقر و حاجتم می‌باشید رو به خدا بردم و شما را «وسیله» و «شفیع» خود در پیشگاه خدا قرار دادم. حال از من در نزد خدا شفاعت نمایید و رهایی مرا از قید و بند گناهانم از خدا بخواهید؛ چه آن که شما وسیله‌ی من در نزد خدا هستید و امیدوارم که خدا به سبب دوستی شما و نزدیک شدن به شما نجاتم بخشد. پس ای آقاهاى من، ای دوستان خدا [مایه‌ی] امید من در نزد خدا باشید.<sup>۱</sup>

اینک ما انصاف خوانندگان محترم را به داوری می‌طلبیم که آیا در کجای این دعا، اثری از «شُرک» و عقیده‌ی ضدّ توحید دیده می‌شود؟ در کدام جمله از جملات این دعا یکی از اولیای خدا به طور «مستقلّ» و «بالذات» در عالم به عنوان مؤثر در چیزی یا کاری یا شریک خدا معرفی شده‌اند؟ آیا از اوّل این دعا تا آخر آن موضوع تقرّب به ذات مقدّس الله به عنوان یک «هدف» و مقصود اصیل ارائه نشده است؟ آیا محور اصلی در این دعای شریف جز توجّه به الله و رو آوردن به «خدا» و حرکت نمودن به سوی «خدا» چیز دیگری نشان داده شده است؟ آیا حجج الهیته و اولیای مقربّ حق در این دعا جز به عنوان «وسیله» و «رهبر» و «آبرومند نزد خدا» و «شفیع درگاه خدا» به عنوان دیگری معرفی شده‌اند؟ آیا این دعا با نام مبارک الله و کلمه‌ی «اللّهم» آغاز نگردیده و با نام مبارک الله و کلمه‌ی «عندالله» و «ربّ العالمین» انجام

نیافته است؟

حال از شما می‌پرسیم، آیا اعتقاد به این که خدا معبود و مقصود اصیل است و اولیای خدا هم به امر و اراده‌ی او وسیله‌ی راه‌یابی و راهنمای مردم به طاعت و عبادت او هستند و استشفاع و توسّل ما به آن مقربین درگاه خدا نیز به دستور و فرمان خداست؛ آیا این چنین اعتقاد، توحیدی محض و یکتاپرستی خالص نمی‌باشد؟ آیا باز جا دارد که بگویید این عقیده، عقیده‌ی شرک آمیز است!!؟

### دعای توجّه

به هنگام اقامه‌ی نماز، این دعا رسیده است:

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اُقَدِّمُ اِلَيْكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ يَدَىْ حَاجَتِىْ  
وَ اَتُوِّجِّهْ بِهٖ اِلَيْكَ فَاجْعَلْنِىْ بِهٖ وَجِيهًا عِنْدَكَ فِى  
الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ مِّنَ الْمُقَرَّبِيْنَ وَ اجْعَلْ صَلَاتِىْ بِهٖ  
مَقْبُوْلَةً وَ ذَنْبِىْ بِهٖ مَغْفُوْرًا وَ دُعَاىِّ بِهٖ مُسْتَجَابًا اِنَّكَ  
اَنْتَ الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ؛<sup>۱</sup>

بارالها، من پیش‌روی حاجتم به درگاه تو محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را  
جلو می‌اندازم و به وسیله‌ی او رو به تو می‌آورم؛ پس  
مرا به سبب او در دنیا و آخرت در نزد خودت وجیه و  
آبرومند قرار ده و از نزدیک شدگان به درگاهت  
محسوب بفرما و نماز مرا به [حرمت] وی بپذیر و گناهم  
را به [خاطر] او بیامرز و دعایم را به [آبروی] او مستجاب  
گردان که تو آمرزنده‌ی مهربانى.

در این دعا نیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان «وسیله» و «سبب» برای جلب عنایات

خدا به سوی نمازگزار ارائه گردیده است و به شفاعت آن حضرت تقاضای رحمت و مغفرت و اجابت دعا از پیشگاه خدا شده است.

### استغاثه به حضرت مهدی قائم علیه السلام

دستورالعملی در بعض کتب معتبره‌ی شیعه رسیده است که به هنگام عرض نیاز به درگاه خدا، دو رکعت نماز به هر سوره که خواهی، بگزار و سپس رو به قبله و زیر آسمان بایست و به قصد سلام و عرض ادب به حضور اقدس امام زمان - ارواحنا فداه - بگو:

سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلِ التَّامِّ الشَّامِلِ الْعَامِّ...؛

و پس از آن، حاجات خود را ذکر کرده و دنبال آن بگو:

فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي  
 لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقَاماً  
 مَحْمُوداً فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ لِسِرِّهِ  
 وَ بِالشَّانِ الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ سَلِّ اللَّهُ  
 تَعَالَى فِي نُجْحِ طَلِبَتِي وَ اجَابَةِ دَعْوَتِي وَ كَشْفِ  
 كُرْبَتِي؛<sup>۱</sup>

[ای مولای من] در روا گشتن حاجتم برای من در نزد  
 خدا شفاعت بنما که من فقر و نیازم را به درگاه تو  
 آوردم، از آن که می دانم برای تو در نزد خدا شفاعتی  
 مقبول و موقعیتی محمود و مقامی پسندیده است و لذا  
 تو را به حق کسی که شما [خاندان رسالت] را اختصاص  
 به امر خود داده و [هم] برای [حفظ] اراز خویش شما را

۱- مفاتیح الجنان، صفحه ۱۱۷، نقل از کلم طیب، سید علیخان.

پسندیده است سوگند می‌دهم که در موضوع روا گشتن  
 خواسته‌ام و اجابت دعوت‌م و برطرف شدن اندوهم از  
 خداوند تعالی مسئلت نموده و از وی - جلّ شأنه العزیز -  
 قضاء حوائج‌م را بخواهی.

در این «استغاثه و توسّل» نیز چنانکه می‌بینیم از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف  
 تقاضای وساطت و شفاعت درباره‌ی شخص نیازمند در پیشگاه ذات مقدّس الله -  
 تعالی شأنه العزیز - شده است که آن حضرت از خدا بخواهد که خدا در قضای حوائج  
 بنده‌ی محتاجش عنایتی فرماید. و همچنین ضمن زیارتی خطاب به حضرت  
 مهدی علیه‌السلام می‌گوییم:

أَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ أَنْ تَسْأَلَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي  
 صَلَاحِ شَأْنِي وَ قَضَاءِ حَوَائِجِي وَ عُفْرَانِ دُنُوبِي وَ  
 الْأَخْذِ بِبَيْدِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي لِي وَ  
 لِأَخْوَانِي وَ أَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ كَافَّةً إِنَّهُ  
 عَفُورٌ رَحِيمٌ؛<sup>۱</sup>

ای مولای من، از تو می‌خواهم در باب نیکو گشتن کار و  
 برآمدن حاجات و آمرزش گناهانم و دستگیری از من  
 در امر دین و دنیا و آخرتم برای خودم و برای عموم  
 برادران و خواهران ایمانی‌ام به درگاه خداوند تبارک و  
 تعالی وساطت کرده و از وی تقاضای بذل عنایت و  
 رحمت بنمایی چه آن که او آمرزنده‌ای مهربان است.

اینجا هم سخن در این است که ما از امام علیه‌السلام می‌خواهیم که او از خدا بخواهد تا

حوائج ما را برآورد.

### نماز زیارت در حرم‌های ائمه علیهم‌السلام

از جمله آداب زیارت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به جا آوردن «نماز زیارت» در کنار قبر آن بزرگواران است که برای وسوسه‌گران شبهه‌انگیز دستاویزی شده و آن را دلیل بر شرک شیعه قرار داده و می‌گویند، اینان در حرم‌های امامان خود رو به قبر امام می‌ایستند و برای امام نماز می‌خوانند و او را می‌پرستند؛ در صورتی که نماز تنها برای خدا باید باشد و رو به کعبه انجام پذیرد.

در پاسخ این شبهه می‌گوییم: شما اگر فقط یک بار به مشاهد مشرفه‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام می‌رفتید و از نزدیک آداب زیارت زوَّار پاکدل آن بزرگواران را مشاهده می‌کردید و یا حدِّ اقلِّ به کتاب‌های بسیار ساده‌ی فارسی که در آداب زیارت نوشته شده و در دست عوام شیعه است مراجعه می‌فرمودید و منصف هم بودید هرگز روا نمی‌دیدید که چنین مطلب پوچ و بی‌اساس و دروغ را به چنان مذهب حق و راستین، نسبت داده و یک جمعیت خداپرست موحد مخلص را بدون هیچ‌گونه احساس مسئولیت وجدانی و ایمانی متهم به ردیله‌ی «شرک» که ریشه گرفته‌ی از یک فکر بسیار پست و منحط و سفه‌آمیز است بنمایید.

چه آن که این منطق بسیار روشن شیعه است که در تمام شئون مذهبی‌اش از اصول و فروع و سنن و آدابش سخن از «توحید» می‌گوید و در همه جا و در همه کار، از نماز و دعا و زیاراتش جز خدا و نیل به قرب خدا، هدف و مقصد دیگری ندارد. در همین دستورالعمل زیارت تأمل کنید و ببینید چگونه از اولین قدم با توجه به «خدا» و جمله‌ی پرسطوت «الله اکبر» آغاز می‌گردد و آخرین سخنش با جمله‌ی نورانی «انک انت الله لا اله الا انت» اختتام می‌پذیرد.

بخشی از آداب زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام



در آداب زیارت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام که مرحوم «شیخ مفید» و «شهید» و «سیدبن طاووس» رضوان الله علیهم اجمعین که از اعظم علمای شیعه بشمارند ذکر کرده‌اند، چنین آمده است: چون رسیدی به خندق کوفه بایست و بگو:

اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْمُجْدِ وَالْعُظْمَةِ؛  
 اللَّهُ أَكْبَرُ أَهْلَ التَّكْبِيرِ وَالتَّقْدِيسِ وَالتَّسْبِيحِ وَالْآلَاءِ  
 اللَّهُ أَكْبَرُ مِمَّا أَخَافُ وَ أَخْذُرُ...؛

و چون نمودار شود برای تو، قبه‌ی شریفه‌ی آن حضرت بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا اخْتَصَنِي بِهِ مِنْ طِيبِ الْمَوْلِدِ وَ  
 اسْتَخْلَصَنِي اِكْرَامًا بِهِ مِنْ مَوْلَاةِ الْاَبْرَارِ السَّفَرَةِ  
 الْاِظْهَارِ وَ الْخَيْرَةِ الْاَعْلَامِ؛ اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْ سَعْيِي اِلَيْكَ  
 وَ تَضَرَّعِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَ اغْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي لَا  
 تَخْفَى عَلَيْكَ اِنَّكَ اَنْتَ اللهُ الْمَلِكُ الْعَفَّارُ؛

شکر خدا را که به من نعمت طهارت مولد و پاکی  
 سرشت عنایت فرموده و مرا به دوستی نیکان و سفیران  
 پاک گرامی داشته است. اینک بپذیر ای خدا، سعی و  
 شتابم را به سوی تو و زاری‌ام را به درگاه تو و از گناهانم  
 که بر تو پوشیده نیست در گذر که تویی خدای  
 فرمانروای غفار.

و چون به دروازه‌ی نجف برسی بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا اَنْ  
 هَدَانَا اللهُ...؛

خدا را شکر که ما را به این [شرفیابی] هدایت فرمود و اگر

نبود هدایت خدا، ما خود توانایی این راهیابی را نداشتیم.

پس داخل شهر شو و بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْخَلَنِي هَذِهِ الْبُقْعَةَ الْمُبَارَكَةَ الَّتِي  
بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا وَ اخْتَارَهَا لِرُوحِي نَبِيِّهِ...؛

شکر خدایی را که مرا داخل کرد در این بقعه‌ی  
مبارک‌ه‌ای که در آن مایه‌ی برکت قرار داده و آن را  
برای وصی پیامبرش برگزیده است.

و چون به صحن برسی بگو:

...اللَّهُمَّ كَمَا مَنَنْتَ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِهِ فَأَجْعَلْنِي مِنْ شِيعَتِهِ  
وَ ادْخُلْنِي الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛

بارالها، همچنان که به سبب معرفتش بر من منت نهاده‌ای  
اینک مرا از پیروانش قرار بده و به شفاعتش داخل  
بهشتم بنمای مهربان‌ترین مهربانان.

پس داخل صحن شو و بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِهِ وَ مَعْرِفَةَ رَسُولِهِ وَ  
مَنْ فَرَضَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ... أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ  
لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ  
بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْو  
رَسُولِ اللَّهِ؛

الله اکبر! الله اکبر! لا إله إلا الله و الله اکبر! و الحمد لله  
على هدايته و توفيقه لما دعا إليه من سبيله؛  
اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَفْضَلُ مَقْصُودٍ وَ أَكْرَمُ مَا تَبَيَّ وَ قَدْ آتَيْتُكَ

مُتَقَرَّبًا إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَبِأَخِيهِ  
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام؛

شکر، خداوندی را که مرا گرامی داشت به معرفت  
 خویش و معرفت رسولش و معرفت کسی که طاعت او  
 را بر من فرض و واجب فرموده است. گواهی می‌دهم  
 که معبودی جز الله نیست؛ معبودی که یگانه و بی‌شریک  
 است و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی  
 اوست از جانب او به حق مبعوث گشته و حق آورده  
 است و گواهی می‌دهم که علی عليه السلام بنده‌ی خدا و برادر  
 رسول خداست.

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر؛ و  
 سپاس خدا را به نعمت هدایت و توفیقش که به همان  
 راهی که خوانده است توفیق یافتن آن را هم داده است.  
 بار خدایا، تویی برترین مقصود و گرامی‌ترین هدف؛  
 اینک به سوی تو آمدم و به وسیله‌ی پیامبر رحمت و  
 برادرش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام به تو تقرب  
 می‌جویم.

پس داخل رواق شو و در وقت داخل شدن پای راست را مقدم‌مدار و بایست بر

در حرم و بگو:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ  
 مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَصَدَّقَ  
 الْمُرْسَلِينَ...؛

و سپس شخص زائر در داخل حرم پس از سلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام شش رکعت نماز به جامی آورد؛ دو رکعت هدیه برای امیرالمؤمنین علیه السلام و چهار رکعت دیگر هدیه برای حضرت آدم ابوالبشر و حضرت نوح علیه السلام که در جوار آن حضرت مدفونند، در نظر می گیرد. یعنی ثواب این شش رکعت نماز را به ارواح پاک آن بزرگواران اهداء می نماید، همچنان که در روابط اجتماعی انسان ها چنین معمول و متعارف است که وقتی به دیدار دوستی یا عزیزی می روند به تناسب شأن آن محبوب برایش هدیه ای می برند و این عمل چنانکه می دانیم در شرع مقدس اسلام بسیار پسندیده و در لسان روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ای اطهار علیهم السلام بسی مورد ترغیب و تأکید قرار گرفته است. اینجا هم وقتی شخص زائر و دوستدار امام علیه السلام خود را به توفیق خدا مشرف به شرف زیارت «مولا» و «محبوب» فوق العاده عزیزش می بیند، در مقام بر می آید که هم به شکرانه ای این نعمت عظمی به پیشگاه خداوند یکتا الله - عزوجل - عرض سپاسی بنماید و هم به آستان اقدس مولا و محبوبش امام علیه السلام هدیه و تحفه ای تقدیم بدارد و بدیهی است که عملی برای تشکر از خدا و هدیه ای مناسب با شأن حضرت مولا بهتر و عالی تر از نماز نمی یابد و لذا دستورالعمل زائر نیز همین است که در حرم مطهر مولا در سمت بالای سر آن حضرت (البته در صورت امکان و گرنه در هر نقطه ای از حرم که میسر است) دو رکعت نماز رو به قبله و «قربه الی الله تعالی» بجا آورد و ثواب آن را هدیه کند به روح پاک و مطهر آن امام معصوم علیه السلام و سپس این دعا را در همان حال که رو به قبله است بخواند:

اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةً مِنِّي إِلَى  
 سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ لِيُكَ وَ أَخِي رَسُولِكَ  
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ؛

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي وَ  
 أَجْزِنِي عَلَى ذَلِكَ جِزَاءَ الْمُحْسِنِينَ؛  
 اللَّهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ سَجَدْتُ  
 وَ خَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِأَنَّهُ لَا تَكُونُ الصَّلَاةُ وَ  
 الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ إِلَّا لَكَ لِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا  
 أَنْتَ؛

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنِّي  
 زِيَارَتِي وَاعْظِنِي سُؤْلِي بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛  
 بارالها، من این دو رکعت نماز را بجا آوردم که هدیه‌ای  
 باشد از من به حضور آقا و مولای خودم، ولی تو و برادر  
 رسول تو، امیرالمؤمنین و سیدالوصیین علی بن ابیطالب  
 صلوات الله علیه و علی آله.

خدایا، درود و رحمت فرست بر محمد و آل محمد علیهم السلام  
 و قبول کن این دو رکعت نماز را از من و در مقابل این  
 عمل به قدر و گونه‌ی پاداش نیکوکاران به من پاداش و  
 جزا عنایت فرما.

پروردگارا، برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع  
 کردم و برای تو سجده نمودم [آری برای تو] معبود  
 یگانه‌ای که شریک نداری. چه آن که نماز و رکوع و  
 سجده روا نیست جز برای تو زیرا که تویی الله [معبود به  
 حق] که نیست جز تو معبودی و خدایی.

بارالها، درود و رحمت فرست بر محمد و آل محمد علیهم السلام

و زیارت تم را از من بپذیر و به محمّد و آل اطهارش  
خواسته‌های مرا به من عطا فرما.<sup>۱</sup>

### قضاوت اهل انصاف

اینک ما بار دیگر از خوانندگان محترم می‌خواهیم از دریچه‌ی انصاف بنگرند و قضاوت به حق فرمایند. آیا زائری که اولین قدمش که به خاک «نجف» می‌گذارد تا آخرین ساعتی که از «نماز زیارت» فارغ می‌گردد در همه جا و در همه حال از «خدا» سخن می‌گوید و دم به دم به تسبیح و تقدیس و تکبیر خدا پرداخته و پیوسته او را به عظمت و وحدانیت و سبوحیت یاد می‌کند و قرب به او - جلّ جلاله - را مقصود اصیل از زیارت و دعا و نمازش می‌داند و با کمال صراحت می‌گوید:

اللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَفْضَلُ مَقْصُوْدٍ وَّ اَكْرَمُ مَا تَبِيْءُ؛

خدایا، تویی برترین مقصود و گرامی‌ترین هدف.

و امام علیه السلام را هم از آن نظر که بنده‌ی صالح خدا و ولیّ برگزیده از جانب خدا و سیله‌ی تقرّب و راهیابی به سوی خداست دوست می‌دارد و به زیارت مرقد پاکش می‌شتابد و آنجا هم باز صریحاً می‌گوید:

وَ قَدْ اَتَيْتُكَ مُتَقَرِّباً اِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ

بِاَخِيهِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ بْنِ اَبِيْطَالِبٍ عليه السلام؛

اینک [ای خدا] به سوی تو آمدم و به وسیله‌ی پیامبرت

پیامبر رحمت و برادرش امیرالمؤمنین علی بن

ابیطالب علیه السلام به تو تقرّب می‌جویم.

و آنگاه کنار قبر مطهر امام علیه السلام برای «خدا» به شکرانه‌ی نعمت توفیق زیارت، نماز می‌خواند و برای «خدا» رکوع و سجود می‌کند و می‌گوید:

۱- به کتاب مفاتیح الجنان از صفحات ۳۳۹ تا ۳۴۷ رجوع شود.

اللَّهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ سَجَدْتُ  
وَ خَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِأَنَّهُ لَا تَكُونُ الصَّلَاةُ وَ  
الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ إِلَّا لَكَ؛

خدایا، برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود  
کردم؛ چرا که جز تو کسی را نسزد که نماز و رکوع و  
سجود از برایش به جا آورده شود.

آیا انصافاً این چنین زائران موحد با اخلاص را که صریح و قاطع در خداپرستی و  
یکتاپرستی هستند می شود مشرک و ملحدشان نامید و لعنت و نفرت نثارشان کرد و  
مستحقّ قتل و غارت اموال و هتک نوامیشان دانست؟<sup>۱</sup>

...فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟<sup>۲</sup>

...فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟<sup>۳</sup>

قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسْتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ  
الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى؟<sup>۴</sup>

### شبهه‌ی استعانت از میت و غائب

شبهه‌ی دیگری که در باب «توسل» و «استشفاع» القاء می کنند فرق گذاری بین  
«اموات» و «احیاء» و شخص «حاضر» و «غائب» است. می گویند اگر ما فرضاً بپذیریم  
که توسل به انسان زنده و حاضر در مجلس خطاب و استشفاع از وی، منافات با توحید  
ندارد و شرک محسوب نمی شود؛ ولی در این تردیدی نیست که توسل به انسان مرده و

۱- بعداً نقل خواهد شد ان شاء الله که فرقه‌ی وهابیه چه جنایاتی درباره‌ی شیعه مرتکب شده‌اند.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۵، یعنی چیست شما را؟ چگونه داور می کنید؟

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۸، یعنی چیست مر این قوم را که سخنی نمی فهمند؟

۴- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۵، بگو همه منتظریم؛ اینک به انتظار نشینید که به زودی خواهید دانست که کیانند پوینگان راه راست و کیانند  
راه یافتگان به سوی حق.

یا غائب از مجلس خطاب و استشفاع از وی، شرک عظیم است و منافی با توحید و مخالف با سیره‌ی عموم مسلمین است. چنانکه «ابن تیمیّه» در کتاب «التوسل و الوسيلة» می‌گوید:

وقد يخاطبون الميت عند قبره او يخاطبون الحيّ و هو غائب كما يخاطبونه لو كان حاضراً حياً و ينشدون قصائد؛ يقول احدهم فيها: يا سيدي فلاناً... اشفع لي الى الله؛ سل الله لنا أن ينصرنا على عدونا؛ سل الله أن يكشف عنا هذه الشدة؛ اشكو اليك كذا و كذا...؛

فهذه الانواع من خطاب الملائكة و الانبياء و الصّالحين بعد موتهم عند قبورهم و في مغيبهم... هو اعظم انواع الشّرك الموجود في المشركين...<sup>۱</sup> مشركان کنار قبر مرده می‌آیند و او را مخاطب قرار داده و با وی سخن می‌گویند و یا زنده‌ی غائبی را همچون انسان حاضری می‌خوانند و برای آنها قصیده‌ها می‌سرایند و ضمن آن می‌گویند: ای آقای من، فلان، نزد خدا برای من شفاعت بنما، از خدا بخواه که ما را بر دشمنان پیروز گرداند؛ بخواه از خدا که این گرفتاری را از ما برطرف سازد؛ شکایت نزد تو آورده‌ام از چنین و چنان...

و حال آن که تمام این نوع مخاطبات با فرشتگان و پیامبران و صالحان پس از مرگشان در کنار قبر و



## مخفیگاهشان از بزرگ‌ترین انواع شرک موجود در بین

مشرکین است.

ولی ما در جواب می‌گوییم: هیچ مطلبی به صرف ادّعا نه ثابت می‌شود و نه نفی می‌گردد؛ بلکه دلیل و برهان لازم است تا مسأله‌ای نفی یا اثبات گردد و دلیل ما بر عدم «شرک» در باب انواع توسّلات و استشفاعات از هر قبیل و دربارهی هر چیز و هر کسی که باشد، همان است که ضمن تحقیق و تشریح معنای «شرک» و «توحید» ارائه نمودیم و گفتیم که اعتقاد به «استقلال» موجودی جز خدا از لحاظ «ذات» و «صفات» و «افعال»، اعتقادی مشرکانه است و عقلاً و شرعاً محکوم به بطلان است؛ چه آن موجود زنده باشد و چه مرده، چه حاضر باشد و چه غائب و اما اعتقاد به این که فلان موجود را خالق سبحان آفریده و خاصیت اثربخشی را هم خدا به او داده و ما را هم خدا مأمور به توسّل و استشفاع از وی نموده است اعتقادی صددرصد توحیدی بوده و از این نظر نه منع عقلی و نه نهی شرعی خواهد داشت و در این جهت نیز فرقی بین «زنده و مرده» و «حاضر و غائب» نخواهد بود.

زیرا ملاک و معیار در استشفاع و توسّل، همانا اعتقاد به مکانت و قرب منزلت مخلوقی در پیشگاه خالق است. حال اگر مخلوقی در حال «حیات» و «حضورش» مقرب درگاه خدا بوده و دعا و شفاعتش دربارهی دیگران مقبول است چه مانعی دارد که در حال «غیاب» و یا پس از مرگ نیز همچنان مقربیت و جاه و منزلتش باقی بوده و خاصیت اثربخشی‌اش به «اذن خدا» مستمرّ و دائم باشد؟ آخر نه مگر «مرگ» به اعتقاد ما پیروان قرآن کریم به معنای نابودی و پایان حیات نمی‌باشد؛ بلکه وسیله‌ی انتقال انسان از مرحله‌ای از حیات به مرحله‌ای قوی‌تر و مایه‌ی تجدید زندگی در عالمی وسیع‌تر و عالی‌تر از این جهان است و حال غیاب نیز بدیهی است که لطمه‌ای به مقربیت انسان مقرب نمی‌زند.

بنابراین «حضور و غیاب» و یا «حیات و ممات» انسانی که مورد «توسل» و «استشفاع» قرار می‌گیرد دخالتی در مسأله‌ی شرک اثباتاً و نفیاً ندارد. بلکه تنها «میزان» در این مسأله همانا اعتقاد به «استقلال» و «عدم استقلال» موجودی غیر خداست و لذا بر فرض این که با دلیل عقلی و نقلی هم ثابت شود که موجود مرده و یا انسان غائب به هیچ عنوان از جانب خالق سبحان دارای خاصیت اثربخشی نمی‌باشد و هیچ نوع مکانت و منزلتی در نزد خدا ندارد، در این صورت باز توسل و استشفاع به میت و غائب مستلزم شرک نخواهد بود، بلکه در نهایت کاری لغو و بی‌ثمر و ناشی از جهل و ناآگاهی به حساب خواهد آمد؛ از قبیل این که کسی از آدم نابینا خواستار راهنمایی باشد و از شخص بی‌سواد تقاضای تعلیم خواندن و نوشتن بنماید که عملی است نامعقول و توقعی است نابجا و حال آن که ما - بحمدالله - به برکت تعالیم عالی‌هی اسلام، اعتقاد مستدل و مبرهن داریم بر این که انسان‌های مقرب و اولیای عظیم‌الشان خدا پس از مرگشان نیز مانند حال حیات دنیوی‌شان زنده‌اند و دارای علم محیط و قدرت نافذه می‌باشند و به فضل و موهبت خدا از توجّهات قلبیه و استغاثه‌ها و استمدادهای ما آگاهند و ندهای ما را می‌شنوند و به «اذن» ربّشان توانای بر رفع گرفتاری‌ها و حلّ مشکلات و قضاء حاجات می‌باشند و این مطلب را ما - به خواست خدا - با بیان دو مقدمه‌ی بسیار روشن به ثبوت می‌رسانیم:

۱- «علم» و «قدرت» از لوازم حیات انسانی است.

۲- انسان «زنده» با «مردن» نابود نمی‌شود.

### توضیح مقدمه‌ی اوّل:

علم و قدرت و فعّالیت، از لوازم حیات هر انسان زنده است. منتهای امر بر حسب اختلاف درجه‌ی شدّت و ضعف نیروهای درّاکه و فعّاله‌ی انسان‌ها، طبیعی است که شعاع احاطه‌ی علمی و نفوذ توانایی آنان تفاوت و اختلاف فراوان پیدا می‌کنند تا آنجا

که از باب مثل، یک فرد از افراد انسانی به نام حضرت مسیح بن مریم علیه السلام به بیان صریح قرآن کریم، در حالی که هنوز کودکی نوزاد و در آغوش مادر است لب به سخن گشوده و اظهار علم و اطلاع از حقایق علیای آسمانی می کند و خود را پیامبر مبعوث از جانب حق معرفی می نماید که:

...إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛<sup>۱</sup>

...من بنده‌ی خدا یم، به من کتاب داده است و پیامبرم

ساخته است.

و همان حضرت در مقام ارائه‌ی «قدرت» نافذه‌اش که به «اذن» و «جعل» خداوند قادر متعال در بنیة و ساختمان وجودش قرار داده است و شاهدی روشن بر صدق ادعای نبوت و اتصال روحی آن جناب به قدرت لایزال الهی است، می گوید:

...أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْسِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...؛<sup>۲</sup>

...من نشانه‌ای از پروردگارتان به سوی شما آورده‌ام؛ من برای شما از گل بسان شکل پرنده می سازم و آنگاه در آن می دمم، پس آن به اذن خدا پرنده‌ای می گردد و من نابینای مادرزاد و بیمار مبتلا به برص را [بدون استفاده از وسائل و داروهای طبیعی] شفا می بخشم و من به اذن خدا مرده‌ها را زنده می کنم و شما را از آنچه که

۱-سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۰.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

در خانه‌های خود می‌خورید و از آنچه که ذخیره

می‌کنید آگاهتان می‌سازم...

و هکذا انفجار آب از سنگ خارا به عصای حضرت موسی عليه السلام و انفلاق دریا و جاّه گشتن آن زیر پای لشگریان آن حضرت و انشقاق کره‌ی ماه با اشاره‌ی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عروج آن جناب به آسمان و احضار تخت ملکه‌ی سباء به بارگاه حضرت سلیمان عليه السلام در یک طرفه‌العین به وسیله‌ی یک تن از حضّار مجلس آن حضرت (آصف بن برخیا) و نظایر این امور که همگی حکایت از سعه‌ی شعاع وجود و گستردگی میدان‌های فعالیت علمی و قدرتی انسان‌های مقرب می‌نمایند که به نسبت شدت درجه‌ی مخصوصه‌ی از حیاتشان، به اذن و موهبت حضرت حق قیام به این امور می‌کنند.

آری چون زنده‌اند، می‌بینند و می‌شنوند و درک می‌کنند و می‌فهمند و به قدر نیرویی که از جانب خالقشان در اختیار دارند تصرف در اجزاء جهان نموده و در رفع بلیات و قضای حاجات دیگران می‌کوشند. این در حال حیات دنیوی آن بزرگان است.

### توضیح مقدمه‌ی دوّم:

انسان زنده با مردن نابود نمی‌شود و حیاتش به پایان نمی‌رسد؛ بلکه به حکم براهین قطعیه از عقلیه و نقلیه، پس از جدا شدن روح از بدن، هم‌چنان زنده است و در عالم دیگری که عالم «برزخ» نامیده می‌شود، تحت شرایط ویژه‌ای به حیات خویش ادامه می‌دهد. این مطلب از دیدگاه «عقل» بر اساس استدلالات دقیق فلسفی در فلسفه‌ی علیا به ثبوت رسیده و از مسلمّات در نزد فلاسفه‌ی پیش از اسلام و بعد از اسلام است و چون بحث در یک چنین مسأله‌ی دنباله‌دار و نقل آراء صاحب‌نظران و دلایل آنان مناسب با وضع این اوراق نمی‌باشد، طالبان شرح و تحقیق را به کتب مربوطه مانند کتاب «نفس» اسفار صدرالمتألّهین و «ملل و نحل» شهرستانی ارجاع

نموده و می گذریم و از لحاظ ادله‌ی نقلیه نیز اکتفا به ارائه‌ی آیاتی چند از قرآن کریم و نمونه‌هایی از احادیث نبویه می‌نماییم.

### حیات برزخی انسان از دیدگاه قرآن

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...<sup>۱</sup>

خدا، جان‌ها را به هنگام مرگشان و جان‌هایی را که نمرده‌اند در وقت خوابشان می‌گیرد؛ سپس روحی را که [به وقت خواب اخذ کرده و] مرگ را بر وی مقدر نموده است نگه می‌دارد و روح دیگر را [که حکم مرگش صادر نشده است] رها می‌کند [به بدنش باز می‌گرداند] تا مدت نامزد شده [عمرش منقضی گردد]...

آیه‌ی شریفه دلالت بر این دارد که روحی که مدت عمر دنیوی اش منقضی گشته و وقت ارتحالش فرامی‌رسد به اخذ و «قبض» خدا در می‌آید و سپس تحت «امساک» خدا قرار می‌گیرد؛ یعنی خدا آن را نگه می‌دارد. (فیمسک الّتی قضی علیها الموت).  
و می‌دانیم روحی که به امساک خدا پس از مرگ، نگهداری می‌شود همان جوهر زنده و درآک و فعّال است که پیش از مرگ بدن را در استخدام خود داشت و با ابزار بدن کار می‌کرد.

حال که از بدن بریده شده است با همان خصیصه‌ی «حیات» و «درآکیت» و «فعالیّت» در حفظ خدا، باقی‌مانده و با ابزار دیگری که مناسب با عالم برزخ است و از آن در لسان روایات تعبیر به «قالب مثالی» و یا «جسم مثالی» شده است به کار

۱-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۲.

خویش ادامه می دهد.<sup>۱</sup>

درباره‌ی مؤمن آل یاسین که به محاجه و مبارزه‌ی با قوم کافر و دفاع از حریم مقدّس رسولان خدا آمده و کشته شد می فرماید:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿١﴾ بِمَا  
عَفَرْتُ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢﴾

[به او] گفته شد داخل بهشت شو، گفت ای کاش قوم  
من می دانستند که پروردگارم مرا آمرزید و از گرامی  
داشته شدگان قرارم داد.

از آیه‌ی شریفه با تأمل به دو آیه‌ی بعدش می فرماید:

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ  
وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿١﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا  
هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢﴾

ما پس از [مرگ] او [برای نابود ساختن قومش] لشگری از  
آسمان نازل نکردیم؛ بلکه به صیحه‌ای نابودشان نمودیم.

استفاده می شود که آن مرد مؤمن به دست قوم کافر به شهادت رسیده و به  
محض انقطاع روح از بدنش، خطاب از ساحت قدس خدا به او رسیده است که به

۱- از روایات معتبره این مطلب به دست می آید که روح انسانی پس از مفارقت از بدن مادی به جسم لطیفی تعلق می گیرد که از هر جهت  
تماثل با این بدن دنیوی دارد و تنها امتیاز آن نداشتن غلظت جسمانی است؛ یعنی از نظر صورت مانند این بدن است آن چنانکه هر کس  
آن را ببیند می گوید این همان شخص دنیایی است و در عین حال فاقد ماده و جرمیتی می باشد که در دنیا واجد آن بوده است و تا روح در  
عالم برزخ است، با همین جسم لطیف و قالبی که مماثل با کالبد دنیایی اوست زندگی می کند و تمام تلذذات یا تألمات برزخی را با همان  
جسم مثالی ادراک می نماید تا عالم حشر و قیامت کبری فرارسد که مجدداً به بدن «مادی» و جسد عنصری اولیه اش برگردد. نمونه‌ای از  
روایات این باب را در کتاب قرآن و قیامت (تألیف نگارنده صفحه‌ی ۷۷۴) مطالعه فرمایید.

۲- سوره‌ی یس، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- همان، آیات ۲۸ و ۲۹.

بهشت (یعنی بهشت برزخی) داخل شو و او پس از استقرار در مهد رحمت و غفران حق در جهان پس از مرگ عطف توجّهی به دنیا و طغیان جاهلانتهی قوم خویش نموده و دربارهی آنها هم چنان که پیش از مرگ، قیام به نُصح و هدایتشان می کرده و در راه نجاتشان می کوشیده است، پس از مرگ نیز از برای آنها آرزوی درک صلاح و شناخت سرنوشت آیندهی بسیار درخشان انسان‌های باایمان را نموده و گفته است: ای کاش این قوم جاهل و نادان من می دانستند که چگونه من بر اثر ایمان و قیام در راه خدا به سعادت عظمای نائل گردیده و مورد اکرام و انعام خدا واقع شده‌ام و در نتیجه‌ی این شناخت و آگاهی، دست از طغیان و عصیان بر می داشتند و تن به اطاعت از رسولان خدا می دادند و مآلاً در جهان پس از مرگ به حیات سرشار از غفران و اکرام خالق مَنّان نائل می گردیدند.

از این جریان منقول در قرآن کریم استفاده می شود که مردگان (و قدر مسلم افراد باایمان از آنان) توجّه به دنیا و اطلاع از اوضاع و احوال بازماندگان در دنیا دارند و همچنین در حدّ توانایی خویش و شایستگی بازماندگان، سعی در نجات آنان (حدّ اقلّ در سطح دعا و تمنّی) می نمایند؛ هر چند این سعی و تلاش از نظر ناشایستگی بازماندگان تأثیری در نجات آنان نداشته باشد. آن چنانکه در دنیا نیز افراد غیر قابل اصلاح، از هدایت و ارشاد مصلحین نتیجه‌ای نمی گیرند و در جای دیگر می فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱۰۰﴾  
 لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ  
 قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۱﴾

آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد [تضرّع کنان]  
 گوید: بار خدا یا مرا [به دنیا] برگردانید شاید در آنچه که

از خود باقی گذاشته‌ام [از مال و تمکّن دنیوی] کار  
 شایسته‌ای انجام دهم [گذشته‌ها را جبران نمایم] نه چنین  
 است [هرگز بازگشت به دنیا نخواهد داشت] این سخنی  
 است که وی گوینده‌ی آن است [یعنی از آن سخن جز  
 تلفظ به آن بهره‌ای نمی‌برد و خواستش به اجابت  
 نمی‌رسد] و از پیش‌روی آنان برزخی است تا روزی که  
 برانگیخته شوند.

اگرچه بعضی گفته‌اند بوزخ در این آیه به معنای «مانع» و «حاجب» از بازگشت  
 به دنیاست، نه عالمی متوسط بین دنیا و آخرت، ولی علاوه بر این که جمعی از مفسّرین  
 از همین آیه‌ی کریمه استظهار وجود عالم «برزخ» کرده‌اند و آن را به معنای «حیات  
 متوسط بین دنیا و آخرت» تفسیر نموده‌اند، آیات دیگری که نمونه‌ای از آن در گذشته  
 ذکر شد و قسمتی هم بعداً ذکر خواهد شد و همچنین روایات کثیره‌ای که از طریق  
 شیعه و سنی رسیده است و صریحاً دلالت بر وجود عالم برزخ و ثواب و عقاب آن  
 دارند در اثبات مطلب کافی می‌باشد.<sup>۱</sup> قرآن کریم درباره‌ی شهدای راه حق می‌فرماید:

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ  
 وَ لَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ؛<sup>۲</sup>

کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مگوئید که  
 مرده‌اند [نابودوفانی شده‌اند] بلکه زنده‌اند؛ ولی شما [زنده  
 بودن آنها را باحواس ظاهری خود] درک نمی‌نمایید.

در آیه‌ی دیگری نیز که از حیث دلالت بر مطلب نظیر همین آیه است می‌فرماید:

۱- برای اطلاع از روایات مربوط به عالم «برزخ» به بحارالانوار، جلد ۶، صفحات ۲۱۴ تا ۲۷۰ و تفاسیر برهان و نورالتقلین، ذیل آیه‌ی ۱۰۰

سوره‌ی مؤمنون رجوع شود.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵.



وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ  
 أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ  
 فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ  
 خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۷۰﴾  
 يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ  
 أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ؛<sup>۱</sup>

البته گمان مبر [ای پیغمبر] که کسانی که در راه خدا  
 کشته شده‌اند مرده‌اند؛ بلکه زنده‌اند در نزد پروردگار  
 خویش [در مقام قرب حق] روزی داده می‌شوند، در  
 حالی که از آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده است  
 خورسندند و از [حال] کسانی [از مؤمنین] که به  
 دنبالشان هستند و هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند شاد و  
 خرم می‌باشند [که آنان نیز به راه اینان می‌روند] که  
 هیچگونه ترس و اندوهی برایشان نیست، مسرور و  
 شادمانند به نعمت و فضلی از خدا [که به وصف در  
 نمی‌آید] و این که خدا اجر و پاداش مؤمنان را ضایع و  
 تباه نمی‌سازد.

این دو آیه‌ی شریفه با وضوح تمام دلالت بر این دارند که ارواح «شهادا» و  
 کشته‌شدگان در راه خدا پس از مرگ و انقطاع از بدن، زنده و باقی هستند و متمتع به  
 نعمت‌های خاصه‌ی آن عالم و مرزوق در نزد خدای خود می‌باشند و از طرفی هم  
 می‌دانیم موضوع زنده بودن در برزخ، مخصوص شهیدان راه خدا نیست؛ زیرا ارواح از

نظر احکام تجرّد و مادّیت در سطح مساوی هستند. یعنی اگر روح، یک پدیده‌ی مادّی است و با مرگ بدن می‌میرد، پس در همه کس باید بمیرد و اگر جوهری است مجرد و مستقلّ و باقی، پس در همه کس چنین است و اگر می‌بینیم این دو آیه‌ی شریفه تنها از حال «شهدا» سخن می‌گویند برای این است که بعد از وقوع غزوه‌ی بدر، آنچه که در بین مردم «مسأله‌ی روز» شده بود و بیشتر بحث و گفتگوها پیرامون آن دور می‌زد، همانا وضع و حال شهدای بدر و کشته شدگان در میدان اوّلین غزوه‌ی اسلامی بود.

مردم از یکدیگر می‌پرسیدند: آیا آنان چه شدند؟ پس از مردن و کشته شدن نابود گشته و از بین رفتند یا خیر آن چنانکه رسول خدا ﷺ می‌گوید، زنده‌اند و مشمول رحمت پروردگارند؟ آری در این شرایط و اوضاع و احوال بود که از جانب پروردگار حکیم این دو آیه‌ی کریمه نازل گردید و مردم را از وضع و حال شهیدان راه خدا مطلع گردانید.

### حیات برزخی انسان از دیدگاه روایات

اجمالاً شما اگر نظری هر چند گذرا به سرلوحه‌ی ابواب کتب معتبره‌ی حدیثی از «شیعه» و «سنّی» بیفکنید، می‌بینید احادیث بسیاری که مربوط به «حیات برزخی» اموات است تحت عناوین گوناگون تدوین شده است از قبیل:

باب انّ المیت یسمع خلق التّعال؛<sup>۱</sup>

یعنی احادیث مربوط به این که میت صدای کفش‌های

تشییع کنندگان را می‌شنود.

باب انّ المیت یتکلّم فی القبر؛<sup>۲</sup>

۱- صحیح مسلم، جلد ۴، کتاب الجنائز و صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۳.

۲- البراهین الجلیة، صفحه‌ی ۲۶، نقل از صحاح و سنن.

احادیث مربوط به این که میت در قبر سخن می گوید.  
 باب انّ المیت یری مکانه من الجنّة و النار؛<sup>۱</sup>  
 احادیث مربوط به این که میت جای خود را از بهشت و  
 جهنّم می بیند.

باب انّ المیت یزور اهله؛<sup>۲</sup>  
 احادیث مربوط به این که میت به زیارت بازماندگانش  
 می آید.

باب کیفیتة السلام علی النبی ﷺ و علی سائر  
 المؤمنین اذا اتی الرجل المقابر؛<sup>۳</sup>  
 احادیث مربوط به این که هنگام زیارت قبر پیامبر ﷺ و  
 دیگر مؤمنان چگونه باید به آنان سلام کرد.

در «صحیح بخاری» در باب چگونگی واجب شدن «نماز» در شب معراج و ملاقات رسول اکرم ﷺ با پیامبران عظام از آدم و ادریس و موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمود: خدا بر امت من پنجاه نماز واجب کرد؛ آنگاه من به هنگام بازگشت به سوی زمین به موسی علیهما السلام برخورد نمودم، به من گفت: خدا بر امت چه واجب کرد؟ گفتم: پنجاه نماز. موسی علیهما السلام گفت: برگرد و از خدا بخواه تا کم کند؛ زیرا امت تو طاقت آن را ندارند. من هم بازگشتم و از خدا تقاضای تقلیل نمودم و اجابت فرمود. دوباره به موسی علیهما السلام برخوردم و گفتم: باز هم مراجعت نما و از خدا بخواه تا کم کند؛ چه آن که امت طاقت نمی آورند. بار دیگر رجوع به خدا کردم و تقلیل فرمود. مجدداً با موسی علیهما السلام ملاقات نمودم و باز هم برای

۱- همان.

۲- کافی، جلد ۳، صفحه ۲۳۰.

۳- صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۹۵ و صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۶۶۹.

سومین بار از من خواست که از خدا تقاضای تقلیل کنم؛ من هم چنین کردم و این بار از جانب حق - تبارک و تعالی - خطاب شد که:

هُنَّ خَمْسٌ هُنَّ خَمْسُونَ لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ؛

نمازهای واجب پنج است و همان پنج نماز به جای پنجاه

نماز است و سخن، نزد من تبدل نمی‌یابد.

سپس با موسی عليه السلام ملاقات کردم؛ باز از من درخواست رجوع برای تقلیل نمود.

گفتم: من دیگر از خدا حیا می‌کنم...<sup>۱</sup>

از این حدیث نیز استفاده می‌شود که انبیای گذشته عليهم السلام پس از رحلت از دنیا در عالم برزخ زنده‌اند و از آنچه که در دنیا می‌گذرد آگاه بوده و در راه تسهیل امور ابناء بشر می‌کوشند؛ آنچنان که حضرت موسی عليه السلام برای تخفیف تکلیف امت اسلامی در امر نماز کوشیده است. همچنین در سنن نسائی و «احیاء العلوم غزالی» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

أَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فَإِنَّ صَلَوَاتِكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ.  
 قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَوَاتُنَا عَلَيْكَ وَقَدْ  
 أُرْمَتْ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ حَرَّمَ عَلَيَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْكُلَ  
 أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ فَنَبِيُّ اللَّهِ حَيٌّ يُرَزَقُ؛<sup>۲</sup>

درود و صلوات بر من زیاد بگویند؛ چه آن که صلوات شما به من عرضه می‌شود. گفتند: یا رسول الله چگونه صلوات ما به شما عرضه می‌شود در حالی که شما مأکول زمین و خوراک زمین قرار گرفته‌اید و چیزی از

۱- صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۶۸.

۲- البراهین الجلیه فی تشکیکات الوهاییه، صفحه ۲۷.

شما باقی نمانده است؟ فرمود: خداوند تعالی بر زمین  
حرام نموده است که اجساد پیامبران را بخورد [نه،  
چنین نیست بلکه] پیامبر خدا زنده است و [از خدا به  
او] روزی داده می شود.

باید توجه داشت که جمله‌ی فَنَبِيِّ اللَّهِ حَيِّ يَرْزُقُ (پیامبر خدا زنده است و روزی  
داده می شود) به قاعده‌ی اضافه‌ی «نَبِيٌّ» به «اللَّهُ» افاده‌ی عموم می کند؛ یعنی تمام انبیاء  
و پیامبران خدا در عالم پس از مرگ زنده‌اند و از جانب خدا به رزق مخصوص به خود  
نائل می شوند و شاهد صلوات‌ها و درودهای مردم می‌باشند و در روایت دیگری آمده  
است از رسول خدا ﷺ:

إِنَّ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي  
السَّلَام؛<sup>۱</sup>

در زمین فرشتگانی سیاح هستند که سلام امت مرا به من  
می‌رسانند.

و همچنین فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ وَكُلَّ مَلَكًا يُسْمِعُنِي أَقْوَالَ الْخَلَائِقِ؛<sup>۲</sup>

خداوند فرشته‌ای را گماشته است که سخنان خلائق را به  
من می‌شنواند.

پس وقتی این مطلب به ثبوت رسید که پیامبران و شهیدان راه حق در عالم  
«برزخ» زنده‌اند و شاهد صلاة و سلام مردمی که از دور و نزدیک به آن مقرّبان درگاه  
خدا عرض ادب می‌نمایند می‌باشند، دیگر چه جای استبعاد و شک و تردید خواهد

۱- المحیجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱۲، نقل از سنن دارمی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۱۷.

۲- البراهین الجلیة، صفحه‌ی ۲۷، نقل از احیاء العلوم غزالی.

بود در این که ندا و استغاثه‌ی کسانی را که آن بزرگان را می‌خوانند و از ساحت اقدسشان بذل عنایت می‌خواهند و فریادرسی می‌طلبند می‌شنوند و از وضع و حالشان مطلع می‌گردند و حال آن که از رسول خدا ﷺ منقول است که:

عِلْمِي بَعْدَ مَمَاتِي كَعِلْمِي فِي حَيَاتِي؛<sup>۱</sup>  
 علم و آگاهی من پس از مرگ، همانند علم و آگاهی من  
 در زمان حیات من است.

### خلاصه‌ی گفتار

پس نتیجه‌ی دو مقدمه‌ی مزبور این شد که اولیای خدا و مقرّبان درگاه حق، پس از رحلت از دنیا نیز زنده‌اند و دارای «علم محیط» و «قدرت نافذه» می‌باشند و طبعاً به مقتضای حیات و علم و اراده و قدرت موهوبه‌ی از جانب پروردگارشان تصرف در اجزای جهان خارج از خود نموده و همچون زمان حیات دنیوی‌شان به حکم «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى»<sup>۲</sup> در مقام اغاثه‌ی ملهوفین و کشف هم‌مکروبین بر می‌آیند. آه و ناله‌ی مظلومان را می‌شنوند و سعی در رفع شرّ ستمگران می‌نمایند و لذا توسل به آن بزرگان و استمداد از ارواح قاهره‌ی آنان، نه از نظر عقل سلیم کاری لغو و بی‌ثمر است و نه در لسان شرع مبین به آن نهی و ردعی رسیده است.

بلکه قرآن کریم ما را به حکم اطلاق امر «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۳</sup> مکلف به توسل به هر وسیله‌ی ممکنه‌ی که سبب قرب به خدا گردیده و در رفع نیاز و قضاء حوائج ما مؤثر باشد فرموده است و از این نظر فرقی بین زنده و مرده و حاضر و غائب نمی‌باشد.

... قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛<sup>۴</sup>

۱- همان.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۱.

## شبهه‌ی بدعت

دیگر از شبهات فرقه‌ی «وهابیه» در امر «توسّل» شبهه‌ی «بدعت» است. می‌گویند: زیارت قبور انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام و سلام کردن بر آنها و نماز و دعا در کنار مراقد مطهره‌ی آن بزرگواران و بوسیدن و دست مالیدن بر ضریح‌های مبارک و ساختن گنبد و بارگاه بالای قبرهای آنان و نظایر این امور، بدعت و حرام است و نامشروع و باید در منع و هدم اساس آن کوشید.<sup>۱</sup>

**در جواب عرض می‌شود** پیش از هر چیز باید معنای «بدعت» دانسته شود تا روشن گردد که آیا این امور که بر شمردیم از مصادیق بدعت هستند یا خیر. آنچه مسلم است و در لسان علما و صاحب‌نظران در مفاهیم دینی (اعمّ از شیعه و سنّی) معروف و مشهور است این است که:

الْبِدْعَةُ إِذْخَالُ مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ بِقَصْدِ  
الدِّينِ؛

بدعت عبارت از این است که کسی کاری یا عقیده‌ای را که جزء دین نیست و دارای هیچ حکمی از احکام دینی نمی‌باشد به عنوان جزء دین بودن داخل در دین بنماید.

چنانکه «ابن تیمیه» در کتاب «التوسّل و الوسیلة» می‌گوید:  
و من تعبّد بعبادة لیست واجبة و لا مستحبة و هو  
یعتقدها واجبة او مستحبة فهو ضالّ مبتدع...  
باتّفاق ائمة الدّین؛<sup>۲</sup>

هر کس عملی را که از نظر دین نه واجب است و نه

۱- به کتاب‌های التوسّل و الوسیلة تألیف ابن تیمیه، صفحه‌ی ۲۱ و الضراع بین الاسلام و الوثنیة، تألیف قمی، جلد ۱، صفحات ۶۴ و ۶۵ به نقل الدّعوة الاسلامیة، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۹ رجوع شود.

۲- همان، صفحه‌ی ۱۹.

مستحب، به عنوان عبادت دینی انجام داده و آن را از  
پیش خود واجب و یا مستحب شرعی بشناسد، چنین  
کسی به اتفاق عموم پیشوایان دین، گمراهی  
بدعت گذار است.

و البته این کار از نظر حرام بودن و نامشروعیتش، چنان واضح و روشن است که  
برای اثبات حرمت آن، نیازی به استدلال و اقامه‌ی برهان نمی‌باشد، چه آن که به  
حکم عقل و وجدان سلیم، احدی حقّ دخالت در احکام خدا و زیاد و کم کردن آن  
را ندارد و مع الوصف این نصّ از رسول خدا ﷺ رسیده است که:

كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ؛<sup>۱</sup>

هرگونه بدعتی گمراهی است و هرگونه گمراهی در  
آتش است [سراز جهنّم خواهد در آورد].

ولی آنچه که مهم است و باید درباره‌ی آن بحث کرد موضوع تشخیص  
«مصادیق بدعت» و تمییز آن از «مصادیق سنّت» است که کثیراً مورد اشتباه واقع  
می‌شود و احياناً مایه‌ی ضلالت بی‌خبران می‌گردد و ای بسا «سنّت» که تحت عنوان  
«بدعت» از محیط شرع مقدّس اسلامی طرد گشته و متروک می‌ماند و ای بسا بدعت  
که در قیافه‌ی «سنّت» تجلّی کرده و در بین مسلمانان رواج می‌یابد. در صورتی که ما  
با معیار روشنی که برای شناسایی بدعت در دست داریم هرگز نباید دچار چنین اشتباه  
بزرگی بشویم و آن همان است که بیان شد. کاری را که هیچ‌عنوانی از عناوین دینی  
ندارد، تحت عنوان دینی داخل نمودن و آن را به قصد تعبد و تشریح انجام دادن،  
بدعت است.

حال بنا بر اساس این معیار روشن، کاری که هیچ‌یک از عناوین شرعیّه بر آن



منطبق نیست و از جانب شرع مقدّس امر و نهی درباره‌ی آن نرسیده است، اگر ما آن کار را نه به قصد «تعبد» و عنوان شرعی بلکه تنها به عنوان این که یک کاری از کارهای عادی عرفی و عقلایی است انجام بدهیم، مسلماً مشمول مسأله‌ی «بدعت» نخواهیم بود. زیرا در ارتکاب آن قصد «تعبد و تشریح» نداشته‌ایم و آن را به عنوان یک کار واجب و یا مستحبّ شرعی انجام نداده‌ایم تا امر خارج از دین را تحت یک عنوان دینی، داخل در دین کرده باشیم.

نهایت امر اگر آن کار دارای یک فایده و نتیجه‌ی عقلانی باشد، طبعاً در عداد اعمال مفید و مثمر به حساب می‌آید و گرنه کاری لغو و بی‌ثمر محسوب می‌گردد. از باب مثل ما اگر بنا بر این بگذاریم که هر روز پس از انجام فریضه‌ی صبح تخته سنگی را که در گوشه‌ی صحن خانه افتاده است ده بار از زمین تا بالای سر بلند کرده و فرود آوریم و این کار را جزء برنامه‌ی هر روز خود تنظیم نماییم، حال اگر ما این عمل را که می‌دانیم از جانب شرع مقدّس، حکم خاصی درباره‌ی آن نرسیده است به عنوان این که یکی از اعمال مستحبّه‌ی شرعیّه و از تعقیبات نماز صبح است انجام بدهیم، مسلماً «تشریح» محرم مرتکب شده‌ایم و در زمره‌ی بدعتگذاران گمراه محسوب می‌شویم.

ولی اگر نه به عنوان شرعی و تعقیب نماز، بلکه فقط به عنوان یک کار تفریحی و سرگرمی سالم، به ادامه‌ی آن بپردازیم بدیهی است که در این صورت نه تشریحی مرتکب شده‌ایم و نه بدعتی آورده‌ایم. منتها ممکن است و ما می‌توانیم آن را با اصلاح قصد و نیت خود تحت عناوین شرعیّه‌ی خاصّه‌ای در آوریم. مثلاً اگر این عمل را به منظور حفظ صحّت و بهداشت بدن و یا احیاناً به قصد علاج بیماری مهلکی که طبق تشخیص طبیب به ورزش و انجام حرکات ویژه‌ی بدنی نیازمند است، تداوم بدهیم، مسأله در این صورت جنبه‌ی شرعی به خود گرفته و تحت عنوان حفظ سلامت بدن

برای انجام وظایف دینی و یا صیانت نفس از خطر هلاکت و مرگ، استحباب و یا وجوب شرعی پیدا می‌کند و یا حدّ اقلّ روی قاعده‌ی اصالة الاباحه در افعال و اقوالی که به طور خصوص یا عموم از ناحیه‌ی شارع اقدس در باره‌ی آن نهی و ردعی نرسیده است تحت اباحه‌ی اصلیه باقی می‌ماند و خلاصه آن که ممکن است عمل واحدی بر حسب اختلاف قصد و نیت تحت عناوین مختلف درآید و قهراً موضوع برای احکام گوناگون قرار گیرد. چنانکه سیلی زدن به صورت یتیم مثلاً اگر به قصد ایذاء و ستم باشد حرام است و اگر به قصد تأدیب و جلوگیری از انحراف در اخلاق و عمل باشد دارای رجحان (اعمّ از وجوب و استحباب) است و همچنین غیبت یعنی عیب‌گویی از یک مسلمان در غیابش اگر به منظور انتقاص و افشاء معایب وی باشد حرام است و اگر برای نهی از منکر و مصلحت‌بینی در مورد مشورت باشد واجب و یا مستحبّ است.

سجده در کنار قبور پیامبران و امامان علیهم‌السلام اگر به نیت عبادت خدا و شکر خدا باشد که توفیق زیارت آن بزرگواران را نصیب دوستدارشان فرموده است مستحبّ است و موجب قرب به پروردگار است و اگر به قصد تعظیم صاحب قبر باشد بدعت است و حرام است؛ زیرا سجده برای غیر خدا هر چند به قصد تعظیم وی باشد، در شرع مقدّس اسلام ممنوع و گناه است.

بنابراین اگر ما هر یک یک اعمال شیعه‌ی امامیه را که در کنار قبر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قبور ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام انجام می‌دهند دقیقاً بررسی کرده و از نیتشان مطلع و آگاه شویم می‌بینیم هیچ کدام از آن اعمال تحت عنوان «بدعت» در نمی‌آید و به هیچ وجه از مصادیق «تشریح» محرم نمی‌باشد.

زیرا اولاً نوعی از کارها مانند بار سفر بستن و از راه دور به سوی قبر یک شخص بزرگی رفتن و کنار قبر وی نشستن و دست بر قبر کشیدن و بوسیدن و بروی سلام کردن و یا از باب احترام به مقام شامخ او و به منظور حفظ اثر و نشان او سقفی بالای

قبر وی ساختن و شمع و چراغی روشن در کنار مدفنش نهادن، تمام این امور از نوع کارهای عادی بشری است که بر اساس محبت و تکریم صاحب قبر انجام می‌شود نه به عنوان «عبادت» تا موقوف به صدور امر از جانب شارع اقدس باشد و در غیر این صورت «تشریح» و «بدعت» نامیده شود.

نظیر این که شما به قصد دیدار دوستی از دوستان عزیز خود بار سفر بسته و از شهر و دیار خویش به شهر و دیار دیگری بروید و به اقامتگاه آن دوست وارد بشوید و بر وی سلام کنید و او را در آغوش پر مهر خود بگیرید و بوسه بر سر و صورت آن محبوب بزنید و از دیدارش شاد گشته و اشک شوق بریزید و روی حُب و افری که به وی دارید دست به ساختن یک خانه‌ی شایسته و مطلوب برای او بزنید و آن را مفروش و مزین نمایید.

آیا این کارها در روابط اجتماعی انسان‌ها به عنوان «عبادت» انجام می‌شود و موقوف بر صدور امر از جانب شارع است که در صورت فقدان امر از جانب شرع، عنوان بدعت پیدا کرده و فاعل آن طبق فتوای فرقه‌ی «وهابیه» محکوم به طرد و لعن و احیاناً نهب و غارت و قتل و اسارت گردد یا خیر، این امور از امور عادی و از لوازم و مقتضیات روابط عاطفی عائله‌ی بشری است که کافر و مسلم بدون کوچکترین توقّف و تردید در جواز عمل، اقدام به انجام این امور می‌نمایند و «احیاء» و «اموات» را هم طبعاً با توجّه به اعتقاد به حیات برزخی، در این باب مساوی می‌دانند.

یعنی هم چنان که از نظر عقلای بشری، احترام به یک انسان زنده از هر راه ممکن و مشروع عملی است شایسته و ممدوح، همچنین تعظیم یک انسان از دنیا رفته که در عالم برزخ زنده و آگاه است از هر راه ممکن و مشروع، عملی است شایسته و ممدوح.

مگر آن که نسبت به بعض مصادیق آن از جانب شارع اقدس نهی و منعی رسیده باشد که در آن صورت تنها همان مصداق خاصّی که مورد نهی واقع شده است

ممنوع و حرام خواهد بود و گرنه انتظار صدور امر از جانب شرع در امور عادی، انتظاری نابجا است؛ مثل این که شما برای غذا خوردن و خوابیدن و خانه ساختن و به طیب مراجعه کردن، منتظر دستور خاصی از خدا و دین باشید و در غیر آن صورت تمام آنها را «بدعت» بدانید!

و ثانیاً چون در اعمال مورد بحث از زیارت و سلام و استلام ضریح و بوسیدن قبر و ساختن گنبد و بارگاه از ناحیه‌ی شرع مقدّس نهی نرسیده است طبعاً قاعده‌ی «اصالة الاباحه» که در جای خود (علم اصول فقه) به حکم قرآن و سنّت و اجماع و عقل اثبات شده است، درباره‌ی آنها حاکم می‌گردد و مباح بودنشان در لسان شرع مقدّس ثابت می‌شود و نتیجتاً نهی و تحریم آن امور از جانب فرقه‌ی وهابیه بدون دلیل بوده و خود، تشریح محرّم و بدعت آشکار می‌باشد. زیرا کاری که در دین نهی نشده است نهی کردن و آن را حرام دانستن، بدعت واضح است و مخالف با کتاب و سنّت است. چه آن که قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید [در جعل احکام و

شرایع] از خدا و رسولش جلو نیفتید؛ از خدا پروا کنید

که خدا شنوایی داناست.

و در بزرگی گناه «تشریح» و «جعل حکم از پیش خود» همین بس که خداوند

علیّ عظیم بالحنی هراس انگیز، پیامبر گرامی خویش را تهدید می‌کند و می‌فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ❁ لَأَخَذْنَا مِنْهُ

بِالْيَمِينِ ﴿۱۰﴾ ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ؛<sup>۱</sup>

و اگر او [پیامبری که سخت پیش ما عزیز است] پاره‌ای  
از سخنان را که ما نگفته‌ایم به ما نسبت دهد دستش را  
[همچون دست مجرمان] می‌گیریم و سپس رگ حیاتش  
را قطع می‌کنیم.

و همچنین از رسول خدا ﷺ نقل شده است که:

فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاذُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَإِذَا  
نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاَنْتَهُوا؛<sup>۲</sup>

چون شما را به چیزی امر کردم، به قدر توانایی خویش  
آن را بپذیرید [و عمل کنید] و چون شما را از چیزی نهی  
کردم، در آن صورت از ارتکاب آن خودداری نمایید.

و این سخن به طور قضیه‌ی شرطیه، دلالت بر این دارد که در صورت عدم نهی  
رسول ﷺ آنها و خودداری به عنوان دین و دستور شرع جایز نیست و این ممکن  
است تفسیر این آیه‌ی شریفه باشد که می‌فرماید:

...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ  
فَاَنْتَهُوا...؛<sup>۳</sup>

آنچه را که پیامبر ﷺ به شما داده است [امر به آن  
کرده است] بپذیرید [و عمل کنید] و از آنچه که شما را از  
آن نهی کرده است، خودداری نمایید.

۱-سوره‌ی حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

۲-البراهین الجلیله، صفحه‌ی ۱۱، نقل از سنن ابن ماجه، باب اتباع سنّة رسول الله ﷺ.

۳-سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

## تعظیم شعائر خدا

و ثالثاً موضوع «تعظیم شعائر الله» یعنی بزرگداشت علائم و نشانه‌های خدا عنوانی است که قرآن کریم با صراحت تمام، آن را مورد مدح و ستایش قرار داده و می‌فرماید:

... وَ مَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛<sup>۱</sup>

هر کس شعائر و نشانه‌های خدا را [که برای طاعت او نصب شده‌اند] تعظیم نماید و شرایط بزرگداشت آنها را [اعتقاداً و عملاً] مورد توجه و رعایت خویش قرار دهد، در واقع اثر تقوای او را که در دل‌ها [ای اهل ایمان] مکنون است، آشکار و عیان ساخته است [تعظیم شعائر، ریشه از تقوای قلوب و ایمان دل‌ها می‌گیرد].

آری، دل‌های پاک شده‌ی از لوث رذیله‌ی شیطنت و روشن گشته‌ی به نور ایمان و تقوا و فضیلت در هر کجا که به شعاری از شعارهای خدا برسند و ببینند آن شعار، انسان‌ها را به خدا نزدیک کرده و دل‌ها را سرشار از معرفت و محبت خدا و اولیای خدا می‌گرداند و در استوار ساختن پایه‌های اسلام و قرآن عزیز، آثاری بسیار روشن و چشمگیر و جهانی دارد، طبیعی است که آن دل‌های خدادوست در تعظیم و تکریم آن شعار و هر چه بارزتر ساختن آن به هر طریق ممکن و میسوری که در وسعشان باشد می‌کوشند و این کار را یکی از بزرگ‌ترین وسایل «قرب به خدا» می‌شمارند و هیچ تردیدی نیست در این که مساجد و مشاهد مشرفه و مراقد مطهره‌ی ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام از شعائر عظیمه‌ی الهیه‌اند. زیرا چنانکه می‌دانیم و می‌دانید در تمام طول سال از اقطار و اکناف ممالک اسلامی، صدها هزار انسان‌های مسلمان خداپرست موحد رو به اماکن طاهره می‌برند و روز و شب در حول و خوش روضه‌ی

۱-سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۲.

پاک رسول خدا ﷺ و کنار قبور ائمه ی هدی ﷺ به مناجات و راز و نیاز با خدا و سجده و نماز به درگاه حضرت مبدأ اعلا - جلّ شأنه العزیز - می پردازند و خدا می داند که در پناه همین قبه های عالی، چه دل های سیاه شده ی از وسوسه های شیطانی، به نور ایمان و اسلام منور گشته اند و چه افکار گمراه و انسان های تبهکار از برکت آن مراکز ذکر خدا، به راه حق آمده و رو به صلاح و سداد و تقوارفته اند و لذا تعظیم این شعائر مقدّسه، به نصّ قرآن شریف از اعمال پسندیده و نشأت گرفته ی از تقوای قلوب است و اما عنوان «تعظیم» که یکی از مفاهیم عرفیه است طبیعی است که دارای مصادیق مختلف می باشد و ممکن است در اشکال و صور گوناگون، تحقّق پذیرد.

و لذا تمام اشکال و مصادیق آن به حکم اطلاق تعظیم، مشمول آیه ی شریفه گردیده و رجحان و مطلوبیتشان در شرع مقدّس اسلام با کمال وضوح اثبات می شود و اینک ما به ارائه ی نمونه هایی از صور مختلف «تعظیم» که از ناحیه ی «شیعه» در مشاهد مشرفه انجام می شود می پردازیم.

### ساختن قبه و بارگاه، ایجاد صحن و رواق و...

این حقیقت بر همه کس واضح است که شعائر الهیه و اماکن ذکر و عبادت، هر چه در انظار مردم، مجلّل تر و باشکوه تر باشند و علاوه بر جهات معنوی و روحانی، در جنبه های صوری و ظاهری نیز زیباتر و جالب تر باشند طبیعی است که در برانگیختن میل و رغبت واردین از جمیع طبقات و قشرهای مختلف و به ویژه گروه هایی که عادت به ورود به بارگاه های باسطوت و هیبت دارند تأثیری بسزا خواهند داشت. البته می دانیم و شکی نیست در این که رمز عظمت اسلام و جذّابیت قرآن و محبوبیت پیشوایان و بزرگان دین در جهات معنوی آنها و در حقیقت تعالیم آسمانی و متقن بودن احکام و قوانین همه جانبه ی دین نسبت به جمیع شئون زندگی انسان ها و رهبری های صادقانه ی توأم با عدل و امانت الهی انبیاء و اولیاء دین ﷺ می باشد که

متکفّل سعادت هر دو جهانی آدمیان است.

آری، این واقعیت در جای خود درست است و مسلم. ولی مع الوصف، خاصیت اثرگذاری جلوه‌های محسوس جلال و جمال از رهگذر چشم‌ها، در دل‌های بینندگان نیز قابل انکار نیست؛ مخصوصاً نسبت به کسانی که مرعوب مظاهر پر ابهت زندگی مادی می‌باشند، آنچنان که مشاهده‌ی آثار جلال و کبریاء محسوس، آنها را قهراً به خضوع و فروتنی و احترام و اداب و اوا می‌دارد و به طور ناخود آگاه اعتقاد به عظمت و بزرگی صاحبان دستگاه‌های مجلّل را در جانشان می‌نشانند و لذا می‌بینیم ملت‌های تمدن امروز از شرق و غرب جهان نظر به طرز تفکر و بینش و فرهنگ خاصی، که دارند، یک قسمت عمده‌ی از عظمت اسلام و مسلمین را در جنبه‌های مادی این آیین مقدّس و مظاهر صوری آن جستجو می‌کنند و کثیراً به سراغ بناها و ساختمان‌ها و آثار معماری اماکن عالی‌ه‌ی دینی و مساجد و مشاهد که در نقاط مختلف دنیا به یادگار مانده است می‌روند و با مجذوبیت خاصی تحت تأثیر عظمت و شکوه تجلیات مادی اسلام و تمدن عالی مسلمانان پیشین قرار می‌گیرند<sup>۱</sup> و این تأثر از مظاهر کبریا و جلال، از خصایص طبیعی انسان است و هیچگونه ارتباط و مساسی با شرک و کفر و ضلالت اعتقادی ندارد.

بنابراین بسیار بجا و پسندیده است که مسلمانان علاوه بر رعایت ابعاد اصیل روحانی و معنوی آیین مقدّسشان، در این بُعد از تعظیم شعائر دینی خود نیز سعی باشند و به منظور جلب توجه و ترغیب گروه‌های مختلف انسان‌ها به ورود در مساجد و مشاهد اولیای خدا و برخورداری از برکات معنوی آنها در حفظ نظافت و آراستگی آن اماکن شریفه و ساختن قبه‌های رفیعه و نصب ضرایح عالیه و احداث صحن و رواق‌های عدیده و ایجاد هرگونه وسایل رفاه و آسایش واردین و زائرین اقدام و اهتمام

۱- برای اطلاع بیشتر از این مطلب به کتاب تمدن اسلام و عرب تألیف دکتر گوستاو لوبون دانشمند مشهور فرانسوی رجوع شود.



شدید از خود نشان بدهند که خداوند بزرگ، اذن مرتفع ساختن آن خانه‌های مقدّس و افراشتن و سر بلند نمودن آن «بیوت» کریمه را صادر فرموده است؛ آنجا که می‌فرماید:

فِي بُيُوتِ اٰذِنِ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ  
لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْاَصَالِ ۗ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَّ  
لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَاِقَامِ الصَّلَاةِ وَاِيتَاءِ الزَّكَاةِ  
يَخَافُوْنَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَاَلْاَبْصَارُ؛<sup>۱</sup>

[مشکاة و مصباحی یا فندیل نوری که در آیه‌ی سابق بر این آیه مورد تمثیل قرار گرفته است] در خانه‌هایی است که خدا اذن داده است دارای رفعت و افراستگی باشند و در آن خانه‌ها یاد خدا به میان آمده و صبح و شام مردانی در آن خانه‌ها به تسبیح خدا بپردازند که سوداگری‌های دنیا آنان را از یاد خدا و به پا داشتن نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد؛ ترس از روزی دارند که دل‌ها و دیده‌ها در آن روز [از نگرانی و دِهَشْت] دگرگون می‌گردند.

اگر گفته شود که مراد از «بیوت» در اینجا «مساجد» است و مقصود از «رفع» هم رفعت معنوی، یعنی قدردانی و منزلت‌شناسی است؛ نه مرتفع ساختن گنبد و گلدسته و ایجاد صحن و رواق و چلچراغ. در جواب عرض می‌شود خیر، اختصاص دادن «بیوت» در آیه‌ی شریفه به مساجد و همچنین تقیید رفع به رفع معنوی مخالف با «اطلاق» آیه‌ی مبارکه است.

زیرا مقصود از «بیت» به قرینه‌ی «يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ» بیت الذکر و خانه‌ی طاعت

است و آن نیز شامل هر مکانی که محلّ عبادت خدا و جایگاه ذکر خدا باشد می شود و شکی نیست در این که مشاهد مشرفه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام از بارزترین مصادیق «بیت‌الذکر» و عبادتگاه خداست و لذا در ردیف «وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»<sup>۱</sup> قرار گرفته و از جانب خدا مأذون در رفعت و افراستگی می باشند و هکذا مفهوم رفع و برافراشتن که اینجا مساوی با مفهوم تعظیم است، همچنان که در بزرگداشت معنوی و قدر و منزلت‌شناسی، تحقّق می پذیرد، در «رفع» صوری و اعلاء ظاهری نیز صدق می کند.<sup>۲</sup> چنان که در موارد عدیده‌ای از قرآن کریم به همین معنی آمده است؛ از قبیل این آیات مبارکه:

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...<sup>۳</sup>

خداوندی که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که شما

بینیده، افراشته است...

وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ عَلَى الْعَرْشِ...<sup>۴</sup>

[یوسف علیه‌السلام] پدر و مادر خود را بر تخت بالا برد...

وَرَفَعْنَا قَوْمَهُمُ الطُّورَ...<sup>۵</sup>

کوه طور را بالای سر آنان [بنی اسرائیل] بلند کردیم...

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ...<sup>۶</sup>

یاد کن آن هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل ستون‌های

خانه [کعبه] را بالا می بردند...

۱-سوره‌ی حج، ضمن آیه‌ی ۴۰، یعنی مسجدهایی که در آنها نام خدا بسیار به میان آورده می شود.

۲-هر چند ادعای اظهارت آیة‌ی شریفه در رفعت معنوی بعید نیست.

۳-سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲.

۴-سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۰.

۵-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۴.

۶-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۷.

و بسیار روشن است که برافراشتن خدا آسمان‌ها را بدون ستون‌های قابل رؤیت و بالا بردن یوسف علیه السلام ابوبین خود را بر سر تخت و بلند کردن خدا کوه را بالای سر بنی اسرائیل و بالاخره بالا بردن ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام ستون‌های کعبه را، همه از نوع مصداق «حسی» و «صوری» رفع و برافراشتن ظاهری است؛ نه قدردانی و منزلت‌شناسی که مصداق رفع و تعظیم معنوی است (هر چند احتمال این هست که دلالت بر رفعت صوری در این آیات، از جهت احتفاف به قرینه باشد).

پس به حکم قرآن کریم مشاهد مقدّسه‌ی اهل بیت علیهم السلام که مصداق روشنی از «بیوت یذکر فیها اسم» هستند،<sup>۱</sup> هم‌چنان که شایسته است که در ترفیع مقام و تعظیم موقعیت معنویشان به دور نگه داشتن آن روضات مطهّره از قذارت عصیان و آلودگی به گناهان توجّه کامل و سعی بلیغ اعمال شود، هم‌چنین سزاوار است که در بالا بردن و مرتفع ساختن قبه و بارگاه و آثار حسی آن معابد الهیه نیز به مقتضای اطلاق «رفع بیوت» اهتمام شدید ابراز گردد تا چشم ظاهرینان ماده گرای حسی نگر نیز از شوکت ظاهری پیشوایان دین خیره گشته و بر اساس بینش و اندیشه‌ی خاصّ به خودشان در برابر آن بزرگان به حق، خاضع شوند و برای ورود به مراقد پاکشان شائق و راغب گردند و بالمآل از برکات فائضه‌ی از جانب حضرت حق متعال برخوردار شوند.

آری، خدا دوست دارد و خواسته است که خانه‌های علی و آل علی علیهم السلام که مشعل‌های فروزان هدایت و راهنمایان راستین گمگشتگان وادی حیرت و ضلالتند در

۱- ذیل همین آیه (۳۶ سوره‌ی نور) روایاتی از طریق شیعه و سنی رسیده است که مؤید همین معنی است: از باب نمونه الدر المنثور از انس به مالک و بریده نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: فی بیوت اذن الله ان ترفع، پس مردی برخاست و گفت: کدام خانه‌ها است این خانه‌ها یا رسول الله؟ فرمود: بیوت الانبیاء، خانه‌های پیامبران است. آنگاه ابوبکر از جا برخاست و در حالی که اشاره به خانه‌ی علی و فاطمه علیهما السلام می‌کرد گفت: یا رسول الله، هذا البیت منها؟ آیا این خانه نیز از آن خانه‌هاست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نعم، من افاضلها؛ آری از بهترین آنهاست (تفسیر المیزان، جلد ۱۵، صفحه ۱۵۳) و هكذا تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که ذیل همان آیه‌ی شریفه فرمود: هی بیوت الانبیاء و بیوت علی علیه السلام منها، آن خانه‌ها، خانه‌های پیامبران است و خانه‌ی علی علیه السلام از آن خانه‌هاست (جلد ۲، صفحه ۱۰۴ و تفسیر برهان، جلد ۳، صفحات ۱۳۷ تا ۱۳۹).

همه جا و در همه وقت، عزیز و سربلند و بارز و برجسته و چشمگیر در بین جوامع بشری باشند تا از همه سو واماندگان راه گم کرده‌ی نگران به سوی آن منارها و پرچم‌های منصوب از جانب خدا بشتابند<sup>۱</sup> و همچون تشنگان دل سوخته‌ای به سرچشمه‌های صاف علوم و معارف آسمانی آن پاسداران وحی خدا وارد شده و کامیاب گردند؛ چه آنکه خاندان علی علیه السلام جز تأمین سعادت هر دو جهانی انسان‌ها هدفی ندارند و علی‌الدوام در مقام احسان به خلق و دستگیری از افتادگان و درماندگانند، **عادتهم الاحسان و سجتیهم الکرم.**

درخت مبارک و شجره‌ی طیبه‌ای هستند که همیشه میوه و محصول خود را در دسترس حاجتمندان بینوا قرار داده‌اند و می‌دهند؛ هرگز سر بالا نمی‌کشند و دامن خود را از سر خلق خدا بر نمی‌چینند. هیچگاه درب خانه‌ی خود را به روی بندگان خدا نمی‌بندند. آن، زمان حیاتشان بود در دنیا که تا منع و تعرضی از سوی جباران زمانشان نبود، درب خانه‌هایشان به روی مردم باز و سفره‌ی احسانشان بی‌دریغ، از بهر خاص و عام آماده و گسترده بود. تشنگان علم و فضیلت را از زلال علوم آسمانی خویش سیراب می‌نمودند؛ گرسنه‌ها را سیر و برهنه‌ها را می‌پوشانیدند.

از هر جهت قبله‌ی حاجات مردم بودند و در هر شرایطی به حل مشکلات مردم می‌پرداختند. هر درمانده‌ی بیچاره‌ای سراغ آنها را می‌گرفت و هر افتاده‌ی بینوایی دست توسل به دامن آنان می‌زد و این هم بعد از وفاتشان که از یک سو تعالیم عالیه و دستورات حکیمانه‌شان در ابعاد مختلف زندگی مکتبی، سازنده و ارتقاء آفرین است و ذکر فضایل و مناقبشان نشان دهنده‌ی اُسوه و الگویی منزّه از هرگونه خطا و اشتباه است و از دیگر سو، مشاهد پاک و پر نورشان پناه و ملجئی محکم برای دردمندان و

۱- در زیارت جامعه می‌خوانیم: **أَشْهَدُ أَنْكَمُ الْأَيْقَةَ الرَّائِدُونَ... أَصْطَفَاكُمْ بَعْلَمَهُ... وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ... وَ أَعْلَاماً لِيُعَادَهُ وَ مَنَاراً فِي بِلَادِهِ وَ أَوْلَاءَ عَلِيٍّ صِرَاطِهِ...**

آرام‌بخشی عظیم برای دل‌های مضطرب و نگران است.

این، جمعیت‌های انبوه بشری است که می‌بینیم روز و شب بر کنار قبرهای منورشان موج می‌زنند و اشک شوق و محبت به خاک پاکشان می‌ریزند. از برکات ارواح طیبه و علو مقامشان دعاها مستجاب می‌گردد و گرفتاری‌ها رفع می‌شود؛ دردها درمان گردیده و مشکلات حل می‌شود و البته طبیعی است در هر گوشه‌ی از یک بیابان سوزان که چشمه‌ی آبی سرد و زلال آشکار شود، پرندگان تشنه‌ی کام به آنجا کشیده می‌شود و حول و حوش آن چشمه‌ی جوشان بال و پر می‌زنند و صعود و نزول می‌نمایند و روی همین جهت، طبیعی است که می‌بینیم در هر گوشه‌ی دنیا اثری از آثار این منابع فیض خدا و مساکن برکة الله (هر چند به طور محتمل) شناخته شود چه به عنوان مدفن اجساد پاکشان و چه جایگاه عبادت و یا محلّ نزول موبک همایونشان در حال سفر و یا به هر نحوی از انحاء دیگر که انتساب به آن ذوات مقدّسه پیدا کند همان‌جا مرکز تجمع دوستان و زیارتگاه پیروانشان گردیده و مورد تعظیم و تکریم خالصانه‌ی آنان قرار می‌گیرد.

روایت «تسویه‌ی قبور»

از جمله دستاویزهای فرقه‌ی «وهّابیه» در موضوع ساختن قبه و بارگاه که مکرراً در کلماتشان می‌آورند و آن را دلیل بر وجوب هدم گنبد و ضریح امامان علیهم‌السلام می‌دانند روایت مخدوش «ابی الهیاج اسدی» است که می‌گوید:

قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّنِي لَا بَعَثَكَ عَلَيَّ مَا  
 بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا تَدَعُ تِمْنَالاً إِلَّا  
 ظَمَسْتَهُ وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ؛<sup>۱</sup>  
 علی بن ابیطالب علی‌السلام من گفت: من تو را به کاری مأمور

۱- التوسل و الوسيله، تألیف ابن تیمیّه، صفحه‌ی ۱۳، نقل از مسلم.

می‌کنم که رسول خدا ﷺ مرا مأمور به آن فرمود و  
آن اینکه هر صورت و تمثالی را محو نمایی و هر قبر  
بلندی را تسویه کنی.

گروه «وهابیه» به این حدیث تمسک کرده و «تسویه» را به معنای هدم و تخریب  
گرفته‌اند و نتیجتاً دست به تخریب بقاع متبرکه زده و شیعه را متهم به شرک و بدعت  
نموده‌اند، در صورتی که این حدیث، هم از لحاظ سند دارای خدشه است و هم از  
لحاظ متن و دلالت بر مدعا نارساست. توضیح ضعف سند را به کتب مفضله ارجاع  
می‌کنیم.<sup>۱</sup> و تنها مقداری به شرح نارسایی متن و دلالت آن می‌پردازیم:

اولاً: «تسویه» نه در لغت و نه در استعمالات عرفی به معنای هدم و تخریب  
نیامده است؛ بلکه معنای لغوی و عرفی آن «تعديل» است، یعنی چیزی را در حدّ وسط  
قرار دادن و آن را از طرفین افراط و تفریط دور داشتن.<sup>۲</sup> چنان که در آیات شریفه به  
همین معناست:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...؛<sup>۳</sup>  
رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا؛<sup>۴</sup>  
الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى؛<sup>۵</sup>  
الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ؛<sup>۶</sup>

۱- به کشف الارتباب، صفحه‌ی ۳۶۶ رجوع شود و به نقل شارح سنن نسائی از سیوطی، این حدیث از راوی دیگری غیر ابی الهیاج نقل  
نشده است و از ابی الهیاج نیز جز این حدیث روایت دیگری نقل نگردیده است (کشف الارتباب، صفحه‌ی ۳۶۸).

۲- المنجد: سوی الشیء: جعله سوياً: التّوی: وسط بین الطّرفین. مفردات راغب: تسویه الشیء: جعله سوأً أما فی الرّفعة او فی الضّعة و  
التّوی یقال فیما یصان عن الافراط و التّفریط. مجمع البحرین: التّسویه و هی عبارة عن التّعدیل.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

۴- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۸.

۵- سوره‌ی اعلیٰ، آیه‌ی ۲.

۶- سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۷.

زیرا چنانکه روشن است، در این آیات، سخن از آفرینش آسمان و انسان و کلّ موجودات جهان به صورتی «کامل و معتدل» به میان آمده و آن معنی با لفظ «تسویه» تعبیر شده است و اگر مراد در حدیث مزبور از بین بردن آثار قبر و مساوی نمودن آن با زمین بود از نظر قانون القاء کلام می‌بایست با یکی از این عبارات تعبیر شود:

لَا تَدَعِ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا مَحْوَتَهُ (یا) وَطَنَتَهُ؛

جَعَلْتَهُ لَا طِنًا؛

سَوَّيْتَهُ بِالْأَرْضِ؛

یعنی هر قبر بلندی را باید محو کنی، بکوبی و بمالانی، به زمین بچسبانی و با زمین برابر نمایی.

در صورتی که می‌بینیم، هیچ کدام از این تعبیرات در حدیث نیامده است و هیچ نوع قرینه‌ای هم موجود نیست که لفظ «تسویه» در معنای تخریب و یا هم سطح با زمین قرار دادن به کار رفته باشد. وانگهی اصلاً محو نمودن آثار قبر و مساوی نمودن آن با زمین در شرع مقدّس اسلام استحبابی ندارد، بلکه ظاهراً اجماع فقهاء اسلام بر این است که ارتفاع و بلندی قبر از سطح زمین فی الجمله و بنا بر بعض فتاوی و روایات تا حدّ چهار انگشت باز و یا بسته از مستحبات دفن است.<sup>۱</sup>

و لذا مناسبترین و نزدیکترین معنی از معانی محتمله نسبت به معنای لغوی «تسویه» که تعدیل است، همانا معنای «تسطیح» یعنی مسطح نمودن و صاف کردن روی قبر می‌باشد که مقابل «تسنیم» است. زیرا آن روز از رسوم جاهلی یکی آن بوده که روی قبر را «مُسْتَمًّا» یعنی به صورت «پشت ماهی» می‌ساخته‌اند و احتمالاً کلمه‌ی «مُشْرِفًا» نیز در حدیث مزبور اشاره به همین صورت می‌باشد<sup>۲</sup> و چون این کیفیت در

۱- جواهر الکلام، جلد ۴، صفحه ۳۱۲.

۲- اگر کلمه‌ی «شرف» به معنای مطلق علو و رفعت باشد، «تسنیم» از مصادیق آن بوده و کلمه‌ی «مُشْرِفًا» اطلاقیاً شامل آن می‌شود و اگر مشترک بین علو و تسنیم باشد در این صورت وضعاً دلالت بر آن می‌نماید.

شرع مقدّس اسلام مکروه است، لذا در حدیث، امر به «تسطیح» آن شده است که در عین بلند بودن از زمین صاف و مسطح باشد.

**ثانیاً:** بنا به گفته‌ی اهل تاریخ، در آن زمان به مقتضای اعتقاد سخیف بت پرستی که در افکار مردم آن عصر رسوخ یافته بود، پس از دفن اموات، تمثال‌ها و صورت‌هایی روی بعضی از قبور نصب می‌کردند و آنها را می‌پرستیدند و لذا به فرض این که «تسویه» در حدیث به معنای تخریب باشد تردیدی نخواهد بود در این که مقصود، تخریب آن نوع از قبرهاست، مخصوصاً با توجه به این که در همان حدیث آمده است:

وَلَا تَمَثِّلُوا إِلَّا الْاَطْمَسْتَهُ؛

تو ما موریت داری که هیچ صورت و تمثالی را مگذاری

مگر این که آن را محو نمایی.

وگرنه در همان زمان قبرهای مسلمانان در مرثی و منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و هرگز دستور خراب کردن آنها را نداده است.

**ثالثاً:** به فرض این که حدیث سنداً صحیح و دلالتاً نیز تمام باشد و مفاد آن تحریم «رفع قبور» باشد ولی مع الوصف ارتباطی به گنبد و صحن و رواق و ضریح نخواهد داشت، زیرا هیچ کدام از اینها قبر نیستند؛ بلکه تمام اینها ساختمان‌هایی هستند جدا از قبر که در اطراف و یا بر فراز قبر ساخته می‌شوند و لذا اگر خود قبر را مساوی با زمین و یا استجاباً به قدر چهار انگشت بلندتر از زمین بسازند و سپس در حول و حوش آن صحن و رواق و گنبد و بارگاه احداث کرده و نصب ضریح بنمایند (چنانکه خارجاً نیز مطلب چنین است) هیچگونه مخالفتی با مفاد حدیث (ابی الهیاج) نکرده‌اند؛ زیرا تصرفی در خود قبر ننموده و آن را بلند و مرتفع نساخته‌اند.

**رابعاً:** این قبر شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که از همان ابتدای امر، طبق وصیت



خود آن حضرت<sup>۱</sup> در بقعه و حجره‌ی طاهره واقع شده و بعداً نیز ابوبکر و عمر در همان بقعه دفن شده‌اند و امروز هم پس از گذشت چهارده قرن می‌بینیم آن قبر شریف مزین به قبّه و بارگاه و ضریح و دیگر تزیینات عالیه است و همه ساله زیارتگاه و مرکز اجتماع صدها هزار مسلمان از عارف و عامی می‌باشد و هیچگاه از زمان صحابه تا به امروز این جریان مورد اعتراض مسلمانان قرار نگرفته است.

آیا به زعم آقایان «وهابی‌ها»، رسول اعظم خدا ﷺ (العیاذ بالله) با وصیت خود به دفن جسد مطهرش در حجره‌ی طاهره که مرتفع بوده است، وصیت به «بدعت» نموده و تمامی اصحاب با دفن آن حضرت در میان حجره و بعد هم با دفن ابوبکر و عمر در همان بقعه‌ی شریفه، رضا به «بدعت» داده‌اند و عموم امت اسلامی در طول چهارده قرن که مرقد مطهر رسول خدا ﷺ و مدفن شیخین را به همان بنا و ساختمان ابقا نموده و بر تزیین و تشریفاتش افزوده‌اند و قبّه و ضریح از برای آن ساخته‌اند، همه و همه ضالّ و گمراه و مبتدع بوده‌اند و هستند؟! اما لکم کیف تحکمون.

### تعمیر قبور اهل بیت علیهم‌السلام از منظر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

شیخ طوسی - رحمه الله - به سند خود از ابی عامر واعظ اهل حجاز نقل می‌کند:

۱- مرحوم کلینی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است که: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ اذْفِنِي فِي هَذَا الْمَكَانِ وَارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ وَرَشَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم [به هنگام ارتحال از دنیا] به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، مرا در همین مکان که هم اکنون در آن بستری هستم [دفن کن و قبرم را به قدر چهار انگشت از زمین بالا ببر و آب بر آن بپاش.

و نیز امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که: أَتَى الْعَبَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا أَنْ يُدْفِنُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْعِ الْمَضَلِيِّ وَأَنْ يُؤَمَّهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَمَخَّرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِمَامٌ حَيًّا وَمَيِّتًا وَقَالَ إِنِّي أَدْفِنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أَقْبِضُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ عَلَى الْبَابِ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ عَشْرَةَ عَشْرَةَ يَوْمًا أَنْ يَصَلُّوا عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ؛

عباس به حضور امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمد و گفت: ای علی، مردم اجتماع کرده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در مکانی که برای نماز آماده است دفن کنند و به یکی از خودشان در نماز بر آن حضرت اقتدا نمایند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام میان مردم آمد و فرمود: ای مردم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حال حیات و مماتش امام است و فرموده است: من در همان مکانی که در آن قبض روح شده‌ام باید دفن شوم. آنگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام مقابل درب حجره ایستاد و نماز بر آن حضرت خواند و سپس امر فرمود که مردم ده نفر ده نفر نماز بر آن حضرت بخوانند و

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ  
 اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ عليه السلام: يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ  
 قَبْرَ وَوَلَدِكَ بِقَاعاً مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَ عَرَصَاتٍ مِنْ  
 عَرَصَاتِهَا؛

وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ قُلُوبَ نَجَبَاءِ مِنْ خَلْقِهِ وَ  
 صَفْوَةٍ مِنْ عِبَادِهِ نَحْنُ إِلَيْكُمْ وَ تَحْتَمِلُ الْمَدَلَّةَ وَ  
 الْأَذَى فِيكُمْ فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَ يُكْتَبُونَ زِيَارَتَهَا  
 تَقَرُّباً مِنْهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ مَوَدَّةً مِنْهُمْ لِرَسُولِهِ ﷺ  
 أَوْلَيْكَ يَا عَلِيُّ الْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَتِي وَ الْوَارِدُونَ  
 حَوْضِي وَ جِيرَانِي غَدَاً فِي الْجَنَّةِ؛

يَا عَلِيُّ مَنْ عَمَرَ قُبُورَهُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ  
 سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَى بِنَايَةِ الْمَقْدَسِ وَ مَنْ زَارَ  
 قُبُورَهُمْ عَدَلَ ذَلِكَ ثَوَابَ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةٍ  
 الْإِسْلَامِ وَ حَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكُمْ  
 كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ؛

فَأَبْشِرْ يَا عَلِيُّ وَ بَشِّرْ أَوْلِيَاءَكَ وَ مُحِبِّكَ مِنَ النَّعِيمِ  
 بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى  
 قَلْبٍ بَشَرٍ وَلَكِنَّ حُثَالَةَ مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زُورَ  
 قُبُورِكُمْ كَمَا تُعَيِّرُ الزَّانِيَةَ بِزِنَاهَا أَوْلَيْكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا  
 تَنَالُهُمْ شَفَاعَتِي وَ لَا يَرِدُونَ حَوْضِي؛<sup>١</sup>

امام صادق عليه السلام به نقل از پدر و جدبزرگوارش عليه السلام

١- وافی، طبع اسلامیته، جلد ٢، ابواب الزیارات، صفحہ ١٩٦ و بحار الانوار، جلد ١٠، صفحہ ١٢٠، حدیث ٢٢، بانندی تفاوت.

می فرماید: رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن، خدا قبر تو و قبرهای فرزندان تو را بقعه‌هایی از بقاع بهشت و عرصه‌هایی از عرصات جنت قرار داده و دل‌های نجباء از خلق و پاک سرشتان از بندگان خود را چنان کرده که گرایش به سوی شما دارند و در راه شما و تعمیر قبور شما تحمل ناملايمات می نمایند و رنج‌هایی برند.

قبرهای شما را تعمیر کرده و آباد نگه می دارند و با اشتیاق فراوان و مداوم به زیارت قبرهای شما می آیند و بدینوسیله تقرب به خدا جسته و عرض مودت به رسول خدا ﷺ می نمایند. اینانند یا علی که مخصوص به شفاعت من می باشند و وارد حوض من می گردند و همینانند که فردا زائران و همسایگان من در بهشت خواهند بود.

یا علی، هر کس قبرهای آنان [امامان علیهم السلام] را تعمیر کرده و در محافظتش بکوشد، مثل آن است که در ساختن بیت المقدس به سلیمان بن داود علیه السلام اعانت و یاری نموده باشد و ثواب زیارت قبرشان برابر با ثواب هفتاد حج پس از حجة الاسلام [حج واجب] می باشد و زائر به هنگام بازگشت از زیارت شما چنان از [آلودگی] گناهان بیرون می رود که مانند روز ولادت از مادر از لوث معاصی پاک می گردد.<sup>۱</sup>

۱- البته باید توجه داشت که این سنخ از بیانات در مقام بیان جنبه‌ی اقتضایی این نوع از قربات است و مشروط به عدم برخورد با موانعی

پس دلشاد باش ای علی و هم دوستداران خود را به  
 نعمتی بشارت ده که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و  
 نه بر قلب انسانی خطور نموده است ولیکن [با این همه از  
 شرف و فضیلت که بیان شد] فرومایگانی از مردم  
 هستند که به زوار قبر شما چنان با دیده‌ی تحقیر و  
 توهین می‌نگرند که نسبت به یک زن زانیه با آن نظر  
 می‌نگرند و او را به سبب کار زشت شرم‌آورش توبیخ  
 کرده و سرزنش می‌نمایند. این نابخردان اشرار امت  
 من هستند که شفاعت من به آنان نمی‌رسد و وارد  
 حوض من نمی‌گردند.

### سلام کردن بر ارواح طیبه‌ی امامان علیهم‌السلام

پس از این که موضوع حیات برزخی درباره‌ی اموات اثبات شد، دیگر چه  
 جای شک و تردید در جواز «سلام» بر ارواح مقدسه‌ی اولیای خدا از پیامبران و  
 امامان علیهم‌السلام از دور و یا از نزدیک قبرهای شریفشان باقی می‌ماند و حال آن که این  
 قرآن کریم است که صریحاً سلام بر انبیای عظام علیهم‌السلام می‌فرماید، در حالی که آنان در  
 دنیا حیات و حضوری ندارند و از دنیا رحلت نموده‌اند. اینک به این آیات شریفه

عظیم از کبائر موبقه و گناهان بزرگ می‌باشد و به‌ویژه گناهانی که حقی از حقوق مالی یا عرضی مردم را به تباهی کشیده باشد که در این  
 صورت آن حسنه‌ی بزرگ یعنی زیارت امام علیهم‌السلام تأثیر اقتضایی خود را از دست خواهد داد و وسیله‌ی ارتقاء روحی انسان نخواهد بود و  
 حقیقت آن که زیارت به معنای واقعی کلمه‌اش عبارت از اوج گرفتن روح زائر است و منقطع گشتن وی از تعلقات عالم حیوانی و  
 مجذوب شدن او به ساحت قدس و طهارت امام علیهم‌السلام که طبعاً با چنین شرایط و احوال آن چنان باید در روح وی حال توبه و انقلابی عمیق  
 حاصل گردد که تمام آلودگی‌ها و فسادهای گذشته را با شرایط ویژه‌ی توبه‌ی نوح اصلاح نماید و هم بر اساس ریشه‌کن ساختن  
 موجبات فساد از زمین جانش در آینده‌ی عمرش نیز از دست یازیدن به گناه و عصیان خودداری ورزد و در این صورت است که همچون  
 روز ولادت از مادر، پاک و مطهر می‌گردد و گرنه بدیهی است که زائر آلوده‌ی غیر تائب، با شنیدن این نوع از ثواب و فضل «زیارت»  
 نتیجه‌ای جز حال تجزی و گستاخی در امر گناه از زیارت خود نخواهد گرفت. عصمنا الله من الزلل و وفقنا للعلم والعمل.

توجه فرماید:

وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ؛<sup>۱</sup>  
 سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ؛<sup>۲</sup>  
 سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ؛<sup>۳</sup>  
 سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ؛<sup>۴</sup>  
 سَلَامٌ عَلَى إِيْلَ يَاسِينَ؛<sup>۵</sup>  
 إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛<sup>۶</sup>

خدا و فرشتگان او بر پیامبر ﷺ درود می فرستند؛ ای  
 کسانی که ایمان آورده اید بر وی درود بفرستید و سلام  
 کنید [بر او] سلامی کامل.

به حکم این آیه مبارکه، مؤمنان موظفند (اعم از وظیفه و جوبی و استحبابی)  
 که در هر عصر و زمان، تا روز قیامت درود بر پیامبر اکرم ﷺ بفرستند و به حضور  
 اقدس وی عرض سلام و تحیت بنمایند، اگرچه آن حضرت در قید حیات دنیوی  
 نباشد و از همه روشن تر، این دو آیه شریفه است که در یکی راجع به حضرت  
 یحیی علیہ السلام می فرماید:

وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ

۱-سوره صافات، آیه ۱۸۱.

۲-همان، آیه ۷۹.

۳-همان، آیه ۱۰۹.

۴-همان، آیه ۱۲۰.

۵-همان، آیه ۱۳۰.

۶-سوره احزاب، آیه ۵۶.

حَيًّا؛<sup>۱</sup>

سلام بر او [یحییٰ عليه السلام] روزی که از مادر زاییده شد و روزی که می میرد و روزی که در حالی که زنده است [برای حساب] برانگیخته می شود.

و در دیگری از زبان حضرت عیسی عليه السلام می گوید:

وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ  
حَيًّا؛<sup>۲</sup>

سلام بر من [عیسی عليه السلام] روزی که از مادر زاییده شدم و روزی که می میرم و روزی که در حالی که زنده ام [برای حساب] برانگیخته می شوم.

در این دو آیه شریفه با صراحتی تمام حضرت یحیی و عیسی عليه السلام را در روز مرگشان مانند روز ولادت و بعثشان شایسته سلام معرفی کرده است و همچنین از جمله ای جزای واجب و مستحب نماز «سلام» است؛ سلام بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دور و نزدیک که می گوئیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛

و سلام بر تمام بندگان شایسته خدا اعم از اموات و احیا:

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ؛

و سلام بر جمیع انبیاء و اولیاء و مؤمنین به صورت:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛

غزالی در کتاب احیاء العلوم (باب زیارة النبی صلی الله علیه و آله) از قول «نافع» آورده است

۱-سوره ی مریم، آیه ۱۵.

۲-همان، آیه ۳۳.

که گفت:

كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَأَيْتُهُ مِائَةَ مَرَّةٍ أَوْ أَكْثَرَ يَجِيئُ إِلَى الْقَبْرِ  
فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ،  
السَّلَامُ عَلَى أَبِي؛<sup>۱</sup>

پسر عمر را صد بار و یا بیشتر دیدم که کنار قبر [قبر  
رسول خدا ﷺ و قبر شیخین] می آمد و می گفت: سلام  
بر پیامبر، سلام بر ابی بکر، سلام بر پدرم.

و هکذا مدح و ثنای صالحان از اموات و ذم و لعن ستمگران و تبهکاران آنها در  
قرآن شریف آمده است. چنانکه در حق اصفیاء از گذشتگان می فرماید:

...إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا  
وَّ رَهْبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛<sup>۲</sup>

...آنان چنین بودند که در کارهای نیک شتاب  
می نمودند و ما را از روی رغبت [به ثواب] و ترس [از  
عقاب] می خواندند و پیوسته نسبت به ما خاشع بودند.

و در ذکر مصائب و اراده‌ی بر آنان در راه خدا و صبر و ثبات و استقامتشان می فرماید:

وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا  
أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ  
اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ؛<sup>۳</sup>

و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه  
آنها [با دشمنان حق] جنگیدند؛ آنها هیچگاه در برابر

۱- البراهین الجلیله، صفحه‌ی ۵۸.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۹۰.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۶.

آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید] از مصائب و ناگواری‌ها] سست نشدند و ناتوان نگر دیدند و تن به ذلت و تسلیم شدن ندادند و خداوند استقامت‌کنندگان ثابت‌قدم را دوست می‌دارد.

و در ذمّ و لعن کشندگان انبیاء و دیگر ظالمان می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ<sup>۱</sup>

کسانی که به آیات و نشانه‌های خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و مردمی را که امر به عدالت می‌نمایند به قتل می‌رسانند، آنها را به عذابی دردناک بشارتشان ده.

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ<sup>۲</sup>

و کسانی که پیمان‌خدا را پس از تحکیم آن می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور برقراری آنها را داده است قطع می‌کنند و در روی زمین افساد می‌نمایند، از برای آنان لعنت است و برای آنان بدی‌خانه‌ی [آخرت] است.

آیا تردیدی هست در این که «قرابت» رسول اعظم حق حضرت

۱- همان، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۵.



خاتم الانبیاء ﷺ بزرگ‌ترین مصداق «ما امر الله به ان یوصل» است؟ با آن که مخصوصاً به حکم صریح آیه‌ی مبارکه‌ی:

...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...؛<sup>۱</sup>

...بگو: من در مقابل این [ابلاغ رسالت حق] از شما

مزدی نمی‌خواهم مگر دوستی در باره‌ی خویشاوندان...

امت اسلامی موظف به «وصل باذوی القربی» و عرض «مودت» به اهل بیت آن حضرت می‌باشند.

همچنین آیا شکی هست در این که کشتن فرزندان رسول ﷺ و اسیر کردن آنان و انحاء ظلم و ستم بر آنها روا داشتن و رضا به این جنایات دادن، مصداق بسیار روشن «قطع ما امر الله به ان یوصل» است و مرتکبین آن مظالم به حکم آیه‌ی شریفه‌ی «اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار» محکوم به لعنت و مطرودیت از رحمت حق و عذاب الیم آخرت می‌باشند؟ حال آیا مگر شیعه در مشاهد مشرفه‌ی ائمه‌ی دین از درازی رسول خدا ﷺ جز همان اعمالی را که خود قرآن کریم با کمال صراحت درباره‌ی انبیای از دنیا رفته ارائه فرموده است انجام می‌دهند. این متون «زیارات» شیعه است که سراسر سلام و عرض مودت به ساحت اقدس اهل بیت رسالت ﷺ است و ذکر فضایل و خصایص شریفه‌ی آن بزرگواران و اشاره به مصائب و شدائدی که در راه دفاع از حریم حق متحمل شده‌اند و سپس لعن و اظهار تنفر نسبت به قاتلان و ستمگران و غاصبان حقوق آن پیشوایان به حق، که روشی است کاملاً اقتباس شده‌ی از روش قرآن و تأیید شده‌ی از ناحیه‌ی سنت رسول ﷺ و تصدیق گردیده‌ی از جانب عقل و صراحت وجدان.

این متن زیارت «جامعه‌ی کبیره» و «زیارت عاشورا» است که جامع‌ترین و

برجسته ترین متون زیارات شیعه است و برای هر انسان اندیشمند با انصافی، روشنگر این مدّعاست.

### دعا و استغفار در کنار قبور

قرآن مجید درباره‌ی اموات منافقان به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ...؛<sup>۱</sup>

هرگز برای هیچ‌یک از آنها که بمیرند نماز مگزار [یا طلب رحمت منما] و کنار قبر آنان [برای دعا] نایست و توقّف مکن...

از آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که رسم پیامبر اکرم ﷺ این بوده است که کنار قبر مسلمانان توقّف می‌فرمودند و درباره‌ی آنان دعا می‌کرده است و از آنجا که منافقان شایسته‌ی چنین احترامی نبوده‌اند، خداوند متعال، آن حضرت را از انجام این مراسم بر کنار قبور آنان نهی فرموده است و با توجّه به این که به طور قطع، عمل رسول اعظم خدا ﷺ یعنی توقّف و حضور آن حضرت در کنار قبور مسلمانان و دعا برای آنان به حکم «إِنْ أَتَيْتَ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ»<sup>۲</sup> جز آنچه را که به من وحی می‌شود تبعیت نمی‌کنم»<sup>۲</sup> طبق دستور و وحی خدا بوده است. در نتیجه از همین آیه‌ی مبارکه، استحباب زیارت قبور مؤمنین که در صف مقدّم آنان ائمه‌ی دین ﷺ می‌باشند و همچنین استحباب توقّف و دعا در کنار قبورشان، استفاده می‌شود.

ممکن است توهم شود که مستفاد از آیه‌ی شریفه جز این نیست که رسول خدا ﷺ فقط در حین دفن اموات در کنار قبر حاضر می‌شدند و دعا می‌کردند، نه

۱-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۸۴.

۲-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۵.

پس از دفن که مستقلاً به زیارت قبور رفته باشند. ولی این توهم به حکم «اطلاق» آیه، مردود است؛ یعنی قید «حین دفن» در آیه نیامده است و لذا دلیلی بر تقیید و اختصاص به حین دفن نداریم و مخصوصاً با توجه به کلمه‌ی «ابداً» که ظهور در استمرار زمانی دارد، دلالت آیه‌ی شریفه بر استقرار سیره‌ی رسول خدا ﷺ به زیارت قبور اهل ایمان و تصویب آن سیره و سنت سنّیه از جانب خدا بسیار روشن و واضح می‌گردد و گذشته از اینها اگر چنانچه زیارت قبور امامان علیهم‌السلام و دیگر مسلمانان و توقّف در کنار قبرهای آنان به منظور دعا و استغفار و غیر آن، شرک و بدعت باشد (آن چنانکه وهّابی‌ها معتقدند) در این صورت دیگر فرقی بین «حین دفن» و غیر آن نخواهند ماند و بلکه مطلقاً ممنوع و غیر مجاز خواهد بود؛ اگرچه یک لحظه و یک آن، باشد.

### بوسیدن و مسّ ضریح‌های مطهر

این هم عملی است که هر انسان منصف با وجدانی می‌داند و اذعان دارد که از قلبی سرشار از حُبّ و علاقه و شور و شوق برمی‌خیزد و انگیزه‌ای جز شدت اشتیاق و مودّت نسبت به صاحب قبر ندارد و به گفته‌ی شاعر:

أَقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارَا      أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلِي  
وَلَكِنْ حُبٌّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا      وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغْفَنَ قَلْبِي

حاصل مضمون این دو بیت این است:

من از کوی و دیار لیلا که می‌گذرم، بوسه بر این دیوار  
و آن دیوار خانه‌ی وی می‌زنم، اما نه گمان کنید که  
حُبّ خانه و کوی و برزن است که بر پرده‌ی قلبم رسیده  
و دیوانه‌ام کرده است؛ بلکه این محبت صاحب‌خانه  
است که در دلم نشست و از خود، بیخودم ساخته است.

و گمان نمی‌رود که کسی خالی از لجاج و غرض بوده و آگاه از موازین شرعی

باشد و در عین حال بوسه زدن بر در و دیوار خانه‌ی محبوب را که یک کار طبیعی و عادی و نشأت گرفته‌ی از محبت قلبی است، به حساب عبادت شرعی گذارده و آنگاه سخن از شرک و توحید و سنت و بدعت به میان آورد. در صورتی که بحث بدعت و سنت در جایی صحیح است که کسی کاری را به قصد عبادت و امتثال امر شارع انجام دهد؛ در این صورت است که اگر امری از جانب شرع مقدس درباره‌ی آن نرسیده باشد و او نیز آگاه از این مطلب باشد طبعاً تشریح محرّم محسوب می‌گردد و بدعت به شمار می‌آید و گرنه کاری که به اقتضای عادت و طبع انجام می‌پذیرد، تحت عنوان «عبادت» در نمی‌آید تا متوقف بر صدور امر از جانب شرع مقدس باشد و نتیجتاً در صورت فقدان امر، انجام آن «بدعت» محسوب گردد. وانگهی، به فرض این که این کار را به رجاء مطلوبیت در نزد خدا و به قصد تقرّب به خدا و تعبداً انجام دهد، باز هم بدعت نخواهد بود. زیرا در این صورت نیز تحت عنوان عامّ «مودّت فی القربی»<sup>۱</sup> و «تعظیم حرّمات الله»<sup>۲</sup> و «تعظیم شعائر الله»<sup>۳</sup> که از عناوین مصرّحه‌ی در قرآن است درآمده و همچون «استلام» حجرا لاسود و بوسیدن آن، مشروعیت و مطلوبیت شرعی پیدا خواهد کرد. منتها با این تفاوت که در مورد استلام و تقبیل<sup>۴</sup> حجرا لاسود دلیل خاصّ به استحباب آن در روایات و سنت رسیده است،<sup>۵</sup> ولی در مورد مسح و تقبیل ضریح‌های مطهر، دلیل عامّ بر رجحان و مطلوبیت جمیع مصادیق «تعظیم شعائر» و «عرض مودّت» به آل بیت رسول ﷺ در قرآن کریم آمده است.

اگر بگویید در مورد استلام و بوسیدن «حجر» بیعت با خدا منظور است که

۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۰.

۳- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۲.

۴- «استلام» یعنی دست مالیدن و «تقبیل» یعنی بوسیدن.

۵- در صحیح بخاری آمده است که زید بن اسلم از پدرش نقل کرده که گفت: عمر بن خطاب را دیدم که حجر را بوسید و گفت: اگر ندیده بودم که رسول خدا ﷺ تو را بوسید، من تو را نمی‌بوسیدم. (البراهین الجلیه، صفحه‌ی ۶۱)

روایت شده است:

... وَ اسْتَلِمُوا الرُّكْنَ فَإِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ...<sup>۱</sup>  
 ...استلام رکن [حَجَر] نمایند زیرا که آن دست راست  
 خداست در زمینش...

می گویم، در مورد استلام و تقبیل قبر پیامبر و امام علیه السلام نیز بیعت با رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام منظور است که قرآن شریف می فرماید:  
 إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...<sup>۲</sup>  
 کسانی که با تو بیعت می کنند همانا با خدا بیعت  
 می کنند...

و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرموده است:

أَتَمَّا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ  
 رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ  
 بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَهُ  
 عُفِرَ لَهُ<sup>۳</sup>؛

همانا مثل اهل بیت من در میان شما همچون مثل کشتی نوح است که هر کس  
 سوار آن شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید غرق شد و همانا مثل اهل بیت  
 من در میان شما مثل «باب حطه»<sup>۴</sup> در میان بنی اسرائیل است که هر که از آن داخل شد

۱- علل الشرایع، جلد ۲، صفحه ۱۰۹، حدیث ۳، از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲- سوره ی فتح، آیه ۱۰.

۳- مستدرک حاکم، جلد ۳، صفحه ۱۵۱ و طبرانی در اوسط، از ابی سعید، به نقل سیدشرف الدین (رحمة الله) در المراجعات، صفحه ۲۳.

۴- «حطه» اسم فعل است از اِسْتَحَطَّ وَرَزَّةٌ از او تقاضا کرد که گنااهش را یا بار سنگینش را فرود آورد، همانند «آمین» که اسم است از  
 استجب. توضیح آن که بنا بر مفاد آیات ۵۸ و ۵۹ سوره بقره، بنی اسرائیل در صحنه امتحان الهی قرار گرفتند، سرزمین پر نعمت شام  
 برای سکونت آنها منظور گردید، اما مشروط به این که از درب معینی که در میان تمام دروازه های شهر از همه کوتاه تر و تنگ تر بود وارد  
 شوند و به هنگام ورود در حالی که خود را به حال رکوع و خمیدگی که نشان تواضع در پیشگاه خداست در آورده اند. کلمه ی «حطه» را که

مورد غفران خدا قرار گرفت.

### تبرک به آثار رسول خدا ﷺ

علاوه بر آنچه گذشت، موضوع تبرک جستن به آثار رسول خدا ﷺ از موضوعات مسلم‌های است که در میان صحابه و تابعین و صلحاء مؤمنین از زمان حیات رسول خدا ﷺ تا به امروز سنت معموله‌ای بوده و هست و در طول تاریخ اسلام از ناحیه‌ی تمام فرق اسلامی (جز فرقه‌ی وهابیه که سخنی بی‌دلیل آورده‌اند) مورد قبول و پذیرش قرار گرفته است.

علامه امینی (رض) می‌گوید:

لم نجد فی المقام قولاً بالحرمة لاحدٍ من اعلام  
المذاهب الاربعة ممن لهم و لارئهم قيمة فی  
المجتمع... نعم هناک اناس شدت عن شرعة الحق  
و حکموا بالحرمة قولاً بلا دلیل و تحکماً بلا برهان  
و رأياً بلا بیّنة و هم معروفون فی الملا بالشذوذ لا  
یعبأ بهم و بأارئهم؛<sup>۱</sup>

ما در این باب [باب تبرک به قبر رسول خدا ﷺ و در  
آغوش گرفتن و بوسیدن آن] به گفتار احدی از اعلام و  
برجستگان از علمای مذاهب چهارگانه که خود و  
سخنشان دارای ارزشی در مجتمع اسلامی باشند بر  
نخورده‌ایم که قول به حرمت داشته و آن را تحریم

کلمه‌ی استغفار است بر زبان جاری کنند تا خداگناهان آنها را بیامزد و مشمول عنایات خاصه‌ی خویش قرارشان دهد. ولی آن قوم لجوج عنود بر خود ستم کرده و شرط خدا را زیر پا نهادند؛ از «باب حطه» تخلف ورزیده و بالمآل محکوم به عذاب خدا گردیدند.

۱- الغدير، جلد ۵، صفحه ۱۴۶.

### کرده باشند.

آری، در این میان، مردمی خودرأی و تکرو هستند<sup>۱</sup> که به انحراف از مسیر حق دچار گشته و گرفتاری بدون دلیل و ادعایی بدون برهان آورده و حکم به حرمت داده‌اند. اینان در میان امت اسلامی به کجروی و تکروی و سخن بر خلاف قاعده گویی، شناخته شده‌اند و از اینرو نه خودشان و نه آرائشان قابل اعتنا و توجه نمی‌باشند و بر اساس روایات بسیاری که رُوات و محدثین از شیعه و سنی در این باب آورده‌اند تبرک به آثار رسول ﷺ یعنی تماس بدنی یافتن با اشیاء منتسبه به رسول اکرم ﷺ به منظور اکتساب خیر و سعادت و رحمت و به دست آوردن شرف قرب به خدا از راه تقرب به رسول خدا ﷺ نه تنها مورد نهی و انکار پیامبر اکرم ﷺ قرار نگرفته است بلکه با «تقریر» قولی و عملی آن حضرت و صحابه‌ی آن حضرت تأیید و امضاء هم شده است. اینک ما به نمونه‌هایی از آن روایات اشاره می‌کنیم:

### روایات سنی

«بخاری» در «صحیح» خود در باب «غزوه‌ی طائف» و هکذا «مسلم» در «صحیح» خود در باب «فضائل الصحابه»<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند از ابوموسی که گفت: رسول خدا ﷺ در جعرانه - میان مکه و مدینه - فرود آمد؛ من و بلال در حضورش بودیم، در این هنگام مردی از اعراب بیابان‌نشین وارد شد و گفت: چرا وعده‌ای را که به من داده‌ای، انجام نمی‌دهی؟ پیامبر ﷺ فرمود: بشارت باد تو را. مرد عرب گفت: شما این سخن را بسیار گفته‌اید. پیامبر ﷺ خشمگین شد و رو به بلال و ابوموسی کرد و فرمود: عرب بشارت را رد کرد، شما پذیرید. گفتند: پذیرفتیم. سپس ظرف آبی را طلبید و دست و صورت خود را در آن شست و مقداری از آب دهان خود در آن

۱- مراد، این تیمیه و دنباله‌روهای او از فرقه‌ی وهابیه هستند.

۲- باب ۲۸، حدیث ۱۴، فضائل ابوموسی اشعری.

ریخت و فرمود: از این آب بنوشید و به صورت و سینه‌ی خود بپاشید و بشارت باد شما را. آن دو نفر هم ظرف را گرفتند و هم‌چنان که فرموده بود عمل کردند. در این موقع امّ سلمه از پشت پرده صدا زد قدری هم برای مادران بگذارید، سهمی نیز به او دادند. باز «صحیح بخاری» در کتاب شروط در داستان صلح خدیجه آورده است که هرگاه پیامبر اکرم ﷺ آب دهان خود را می‌انداخت، صحابه آن را می‌گرفتند و به صورت و بدنشان می‌مالیدند و پیامبر اکرم ﷺ به آنها نگاه می‌کرد و هرگاه آن حضرت وضو می‌گرفت، صحابه برای ربودن قطرات آب وضوی آن حضرت، بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند.<sup>۱</sup>

و ایضاً «بخاری» در صحیح خود در باب خاتم نبوت از جعید بن عبدالرحمن روایت می‌کند که گفت، شنیدم از سائب بن یزید که می‌گفت: خاله‌ام مرا خدمت رسول خدا ﷺ برد و گفت: این خواهرزاده‌ی من بیمار است، پیامبر اکرم ﷺ دستی بر سر من کشید و از خدا برایم برکت خواست و سپس وضو گرفت و من از آب وضوی آن حضرت نوشیدم.<sup>۲</sup>

باز هم «بخاری» در باب صفت پیامبر ﷺ از ابوجحیفه وهب بن عبدالله سوانی روایت کرده که گفت: مردم به پا خاسته و دست‌های پیامبر ﷺ را گرفته و به صورت‌های خویش می‌کشیدند. من نیز دست آن حضرت را گرفته و به صورت خود کشیدم و دست مبارکش را خوشبوتر از مشک یافتم.<sup>۳</sup>

«بخاری» در باب صفت پیامبر ﷺ از ابوجحیفه‌ی مذکور روایت می‌کند که گفت: پیامبر اکرم ﷺ در «ابطح» در میان خیمه‌ای بود، بلال از خیمه بیرون آمد و مردم را به نماز دعوت کرد و باز به درون خیمه رفت و باز مانده‌ی آب وضوی

۱- جلد ۳، صفحات ۲۵۲ تا ۲۵۵.

۲- جلد ۴، صفحه‌ی ۲۲۷ و مسلم، باب خاتم النبوة، حدیث دوم.

۳- جلد ۴، صفحه‌ی ۲۲۹.



پیامبر ﷺ را بیرون آورد و مردم هجوم بردند و آن آب را می گرفتند و به آن تبرک می جستند.<sup>۱</sup>

این حدیث را «بخاری» در کتاب وضو در باب استعمال بازمانده‌ی آب وضوی دیگران و در دو جای از کتاب «نماز» نیز آورده است. «مسلم» در کتاب «صحیح» از انس روایت می کند که گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم سر می تراشید و اصحابش، اطرافش را گرفته بودند و هر تاری از مویش در دست یکی از آنان بود.<sup>۲</sup>

این نمونه از روایات، اولاً نشانگر این است که شدت علاقه و محبت مسلمانان نسبت به رسول خدا ﷺ تا آنجا بوده است که مویی از موهای بدن آن حضرت را تبرکاً نگهداری می کرده‌اند و قطرات آب وضوی آن حضرت را گرفته و به آن تبرک می جستند و ثانیاً دلیل محکمی است بر این که تبرک جستن به آثار رسول خدا ﷺ در میان صحابه امری آشکار و معمولی و عادی بوده و هیچگونه استنکاری از نظر شرع مقدس اسلام در آن مشهود نبوده است.

«صحیح بخاری» در اواخر کتاب جهاد و همچنین در باب زره، عصا، شمشیر، ظروف، مهر، انگشتر، مو و کفش رسول خدا ﷺ که صحابه و مسلمین بعدی در زمان حیات آن حضرت و پس از وفاتش بدانها تبرک می جستند احادیثی آورده است.<sup>۳</sup>

«در کتب عدیده» و معتبره اهل تسنن نقل شده است<sup>۴</sup> که پس از دفن رسول خدا ﷺ حضرت صدیق‌ی کبری علیه السلام کنار قبر پدر آمد و مشتی خاک از قبر مطهر آن حضرت برداشت و بر چشم‌های خود نهاد و گریست و این دو بیت را انشاء فرمود:

مَاذَا عَلَيَّ مِنْ شَمِّ تُرْبَةِ أَحْمَدَ      أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ عَوَالِيَا

۱- جلد ۴، صفحه ۲۳۱.

۲- جلد ۴، صفحه ۱۸۱۲، کتاب فضائل، باب ۱۹، حدیث ۷۵.

۳- ترجمه‌ی تبرک الصحابة، صفحه ۲۸.

۴- علامه امینی در الغدير، جلد ۵، صفحه ۱۴۷ نام آن کتاب‌ها را ذکر کرده است.

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا      صَبَّتْ عَلَيَّ الْإِيَامُ عُذْنٌ لِيَالِيَا<sup>۱</sup>

کسی که خاک قبر پیامبر ﷺ را بوییده است چه باک  
او را که در تمام طول زمان بوی خوشی از هیچ عطری به  
مشامش نرسیده باشد. فرو ریخت بر من مصائبی که اگر  
بر روزهای روشن می ریخت، تبدیل به شب‌های تیره و  
تار می گردید.

جمال الدین عبدالله بن محمد انصاری محدث گوید: در دمشق با استاد خود  
تاج الدین فاکهانی (فقیه متبحر مالکی) بودم که وی به قصد زیارت «کفش» مبارک  
پیغمبر اکرم ﷺ به سوی محلی که آن کفش در آنجا نگهداری می شد حرکت کرد  
و من هم با او رفتم. همین که چشمش به کفش مطهر افتاد، دیدم سر برهنه کرد و در  
حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، بنا کرد آن کفش مبارک را بوسیدن و  
صورت خود را بر آن مالیدن و در همان حال این دو بیت را انشاء کرد:

فلوقیل للمجنون: لیلی و وصلها      نریدام الدنیا و مافی طوایها؟

لقال: غبار من تراب نعالها      احب الی نفسی و اشفی لبلواها؟<sup>۲</sup>

اگر به مجنون بگویند: آیا برای تو لیلی و وصال لیلی  
محبوب تر است یا دنیا و آنچه در دنیا است؟ هر آینه  
خواهد گفت: گردی از خاک کفش لیلی به نزد من  
محبوب تر از همه چیز دنیا و برای درد و گرفتاری جانم  
شفابخش تر از همه گونه درمان‌هاست.

روایات شیعه

۱- الغدير، جلد ۵، صفحه ۱۴۷.

۲- الغدير، جلد ۵، صفحه ۱۵۵، نقل از الذبیاح المذهب، صفحه ۱۸۷.

ضمن وصیت و وداع رسول خدا ﷺ در مرض موتش نقل شده است که آن حضرت در مجمع عمومی مسلمین فرمود: هر کس که از جانب من به او لطمه‌ی بدنی رسیده است، هم اکنون برخیزد و از من قصاص کند که قصاص دنیا به نزد من محبوب‌تر از قصاص آخرت است. در این هنگام مردی به نام «سواده بن قیس» از جا برخاست و گفت: یا رسول الله، آن روزی که از طائف مراجعت می‌فرمودید: در بین راه عصا و چوبدستی که به دست داشتید و می‌خواستید به ناقه‌ی خود بزنید، تصادفاً به شکم من اصابت کرد و اینک می‌خواهم قصاص کنم. رسول مکرم ﷺ به بلال امر فرمود همان عصا را آورد و سپس با دست مبارک خود جامه از روی سینه و شکم کنار زد و فرمود: ای مرد محترم، برخیز و قصاص کن که من آماده‌ام. مرد از جا برخاست و جلو آمد و ایستاد، آنگاه عرضه داشت: قربانت شوم یا رسول الله، اجازه می‌دهی که من لب‌هایم را به شکم و بدن مبارکت برسانم؟ رسول خدا ﷺ اجازه فرمود، آن مرد سعادتمند هم لب‌های خود را به شکم و بدن آن حضرت نهاد و بوسید و سپس گفت:

اعوذ ببطن رسول الله من النار يوم القيامة؛

پناه به بدن رسول خدا می‌آورم از آتش روز قیامت.<sup>۱</sup>

و به نقل بعض روایات، آنگاه گفت: من دنبال فرصتی بودم که پوست بدنم با پوست بدن رسول مکرم ﷺ تماسی پیدا کند و خدا را شاکرم که به مقصود رسیدم. رسول خدا ﷺ نیز درباره‌ی وی دعا فرمود.

«طفیل عامری» از بیماری جذام به رسول خدا ﷺ شکایت برد. آن حضرت ظرف آبی طلبید و از آب دهان خود در میان آن ریخت و سپس فرمود، با آن آب بدن خود را شستشو دهد؛ آن مرد نیز چنان کرد و شفا یافت.<sup>۲</sup>

۱- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۷۶، این حدیث از طریق اهل تستن نیز با اندک تفاوتی نقل شده است.

۲- بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۳۹.

از جابر نقل است که رسول خدا ﷺ به عیادت من آمد، در حالی که از شدت مرض به هوش نبودم، آن جناب وضو ساخت و از آب وضوی خویش بر من ریخت، در حال به هوش آمدم.<sup>۱</sup>

زنی کودک بیمار خود را که موی سرش ریخته بود، به حضور رسول خدا ﷺ آورد، آن حضرت دست بر سر آن کودک کشید، دردش برطرف شد و مو بر سرش روید.<sup>۲</sup>

**امیرالمؤمنین علی علیه السلام** در روز فتح خیبر که به چشم درد مبتلا بود، حضور رسول خدا ﷺ آمد، آن حضرت از آب دهان خود به چشم مبارک علی علیه السلام مالید، در همان لحظه چشم آن جناب باز شد و دردش منتفی شد.<sup>۳</sup>

در این سری از روایات نیز چنانکه می بینیم، موضوع تبرک به آثار رسول خدا ﷺ یا از جانب خود آن حضرت قولاً و عملاً مورد ترغیب و تشویق قرار گرفته است و یا عمل دیگران با «تقریر» آن حضرت تصویب شده و صحیح و مشروع اعلام گردیده است.

«بخاری» در «صحیح» خود در کتاب «اشربه» از عاصم احول، روایت کرده که گفت: من جام رسول خدا ﷺ را در نزد انس بن مالک دیدم و انس گفت: من بارها با این جام به رسول خدا ﷺ آب دادم.<sup>۴</sup>

«قرطبی» در کتاب «مختصرالبخاری» می نویسد: در برخی از نسخه های قدیمی «بخاری» چنین نوشته است: ابو عبدالله بخاری گوید: من خودم این جام را در بصره دیدم و از آن آب نوشیدم و این جام را از نصرین انس به سیصد هزار خریده بودند و این جام در نزد صحابه و تابعین نگهداری می شد و به آب نوشیدن از آن تبرک

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان، صفحه ی ۴۰.

۴- همان، جلد ۷، صفحه ی ۱۴۷.

می‌جستند و از هیچ‌یک از صحابه و بزرگان تابعین شنیده نشده است که کسی این عمل را کوچک شمرده و یا انکار کرده باشد؛ بلکه باید گفت: چنین نادان‌هایی، خود گمراه هستند.<sup>۱</sup>

حاصل آنکه مشروعیت تبرک به آثار رسول الله ﷺ اعم از زمان حیات و پس از وفات آن حضرت در میان صحابه و تابعین و عموم مسلمین در تمام اعصار از مسلمات غیر قابل انکار بوده و هست و این نیز بدیهی است که آثار اهل بیت رسول ﷺ نیز از نظر اتصال و ارتباط فوق‌العاده شدید معنوی که آن بزرگواران نسبت به رسول خدا ﷺ داشته و دارند<sup>۲</sup> در واقع آثار منسوبه‌ی به رسول ﷺ به شمار آمده و هر دو در مشروعیت، دارای وجه و ملاک مشترک می‌باشند.

### خواندن غیر خدا نه «شُرک» است و نه «بدعت»

از جمله مطالبی که شدیداً مورد تاخت و تاز فرقه‌ی «وهابیه» قرار گرفته است و آن را به زعم خود، یکی از شواهد کفر و شرک «شیعه» دانسته‌اند، موضوع خواندن «غیر خداست» که به صورت: **یا محمد، یا علی، یا صاحب الزمان** ﷺ و امثال آن در زیارات و استغاثه‌هایشان نسبت به اهل بیت عصمت ﷺ اظهار می‌دارند و حاصل آنچه که در این باب از استدلال‌ات فرقه‌ی نامبرده به دست می‌آید این است که آنان مطلق دعا و «دعوت» و «خواندن مخلوق» را به طریق استعانت و استمداد و کمک‌خواهی در انجام امور دنیوی و اخروی داخل در عنوان پرستش و «عبادت» دانسته و خواننده را محکوم به «شرک در عبادت» می‌شناسند و برای اثبات این مدعا به این آیه‌ی شریفه تمسک می‌جویند:

۱- ترجمه‌ی تبرک الصحابه، صفحه‌ی ۳۱.

۲- ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۴) یعنی: [برگزیدگان خدا برای هدایت مردم] دودمانی هستند که [از نظر پاکی و فضیلت و تقوا] بعضی از بعض دیگر گرفته شده‌اند.

وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اُسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ  
 يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ؛<sup>۱</sup>  
 پروردگار شما گفت: مرا بخوانید؛ اجابت می کنم دعای  
 شما را؛ کسانی که از پرستش من کبر می ورزند، داخل  
 دوزخ می گردند در حالی که خوارشدگانند.

می گویند: در آیه ی شریفه چنانکه می بینیم ابتدا امر به «دعا» و خواندن دعا  
 گردیده و آنگاه استکف از دعا به عنوان استکبار از عبادت خدا مورد ذمّ و تهدید  
 قرار گرفته است و این دلیل روشنی است بر این که دعا مصداق «عبادت» است و  
 هکذا به این حدیث که از رسول خدا ﷺ رسیده است، استدلال می کنند.

الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ؛

دعا، مغز و روح پرستش است.

و روی این اساس آیاتی را که نهی از دعای غیر خدا کرده است، دلیل بر  
 مدّعی خود دانسته و خواندن مخلوق را به گونه ی استغاثه و استمداد، عملی مشرکانه و  
 ضدّ قرآن معرفی می کنند و آیات ناهیه از این قبیل است:

وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اٰلٰهًا اٰخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهٖ فَاِنَّمَا  
 حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهٖ اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُوْنَ؛<sup>۲</sup>

هر کس با الله خدای دیگری را بخواند که دلیلی بر آن  
 ندارد، همانا حسابش نزد پروردگارش خواهد بود؛ چه  
 آن که کافران رستگار نمی گردند.

وَ اَنَّ الْمَسٰجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اٰحَدًا؛<sup>۳</sup>

۱-سوره ی غافر، آیه ی ۶۰.

۲-سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۷.

۳-سوره ی جن، آیه ی ۱۸.

حقیقت آن که مسجدها از آن الله است؛ پس احدی را با  
الله مخوانید.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا  
أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ؛<sup>۱</sup>

و کسانی جز او را که می خوانید، توانایی یاری دادن  
شما را ندارند و از یاری دادن به خودشان نیز ناتوانند.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ  
فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ؛<sup>۲</sup>

جز خدا چیزی را مخوان که نه سودی به تو می رساند نه  
زیانی و اگر چنین کنی، در این صورت تواز  
ستمگرانی.

...ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ  
دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۰۶﴾ إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا  
دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ...؛<sup>۳</sup>

...این الله [که خالق ماه و خورشید و ناظم روز و شب  
است] پروردگار شماست؛ تدبیر و حکومت [در جهان  
وجود] از آن اوست و کسانی جز او را که می خوانید،  
مالک پوست نازکی که بر هسته‌ی استخوانی خرماست  
[و حقیرترین اشیاء است] نمی باشند. اگر آنان را  
بخوانید، دعوت شما را نمی شنوند و اگر هم بشنوند،

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۷.

۲-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۶.

۳-سوره‌ی فاطر، آیات ۱۳ و ۱۴.

### دعوتان را اجابت نمی‌کنند...

در جواب می‌گوییم: این مطلب مسلّم است که لفظ «دعوت» بامشقتات گوناگونش در مواضع عدیده‌ای از قرآن کریم به معنای «عبادت» به کار رفته است، مانند: آیه‌ی ۱۱۷ سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی جن، آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی فرقان و آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی انعام. امانه چنان است که کلمه‌ی «دعا و دعوت» در اصل لغت به معنای «عبادت» باشد و یا آن که در همه جا که قرآن این کلمه را به کار برده است به معنای «عبادت» به کار برده باشد. بلکه معنای لغوی و عرفی «دعا و دعوت»، عبارت است از خواندن و ندا کردن دیگری که به منظورهای گوناگونی ممکن است تحقّق پذیرد.

مثلاً فرد خوابیده‌ای را می‌خواند تا بیدار شود، شخص دوری را ندا می‌کند تا نزدیک گردد، گمراهی را دعوت می‌کند که به راه آید، دیگری را صدا می‌زند تا از حضور و غیابش آگاه شود، دوستی را می‌خواند که کاری انجام داده و حاجتی برآورد. معبود از عبد می‌خواهد که قیام به عبادتش بنماید و بالاخره عبد از معبود می‌خواهد که تذلل و عبودیت وی را بپذیرد.

پس، نه هر خواندنی، کمک خواستن است و نه هر کمک خواستی هم پرستش و عبادت؛ تا گفته شود که مطلقاً خواندن غیر خدا شرک است و کفر است و از نظر قرآن حرام است. بلکه باید دید، دعوت «غیر» به چه منظوری به عمل آمده است و متعلق «دعوت» چه مطلبی بوده و تحت چه عنوانی، مورد خواست و طلب، واقع شده است و لذا می‌بینیم این کلمه در مواضع متعدّدی از قرآن کریم به معنای غیر عبادت در مورد غیر خدا به کار رفته و در هر موردی نیز از غیر خدا دعوت به کاری مخصوص شده است. مثلاً در این آیات تأمل فرمایید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا



دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...<sup>۱</sup>؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و  
رسول ﷺ را اجابت کنید، هنگامی که شما را  
می‌خواند به چیزی که مایه‌ی حیات شماست...

اینجا دعوت از جانب رسول خدا ﷺ به اهل ایمان تعلق گرفته است؛ آنها را  
می‌خواند تا فرامین خدا را اطاعت کنند.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ  
بَعْضًا...<sup>۲</sup>؛

رسول [خدا] را در بین خودتان بدانگونه که یکدیگر را  
می‌خوانید، مخوانید...

در این آیه ضمن این که خواندن مردم یکدیگر را و همچنین خواندن آنان نبی  
مکرم را تصویب کرده است، درباره‌ی خواندن آنها رسول اکرم ﷺ را دستور  
رعایت احترام و ادب داده شده است:

...قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ  
لَنَا...<sup>۳</sup>؛

...[دختر شعیب علیه السلام به موسی علیه السلام] گفت: پدرم تو را  
می‌خواند تا مزد داینکه [گوسفندان] ما را آب دادی بدهد...  
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا  
نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ...<sup>۴</sup>؛

۱-سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

۲-سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۳.

۳-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۵.

۴-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.

اگر کسی با تو [ای رسول مکرم] محاجّه کند درباره‌ی  
 او [عیسی علیه السلام] پس از علمی که برایت حاصل شده است،  
 بگو بیاید [برای مباحله] بخوانیم پسران ما و پسران شما  
 را و زنان ما و زنان شما را...

بنابراین نهی و ذمّ قرآن کریم از «دعوت غیر خدا» در موردی است که به قصد  
 پرستش و عبادت و یا بر اساس اعتقاد به اصالت و استقلال در اراده و تدبیر و فعالیت  
 غیر خدا حاصل شود. چنانکه با تأمل در آیات ناهیه و دقت در قید «من دون الله» و «مع  
 الله» این مطلب به خوبی استفاده می‌شود و گرنه خواندن «غیر خدا» و استعانت از  
 مخلوق در حلّ مشکلات و قضاء حاجات، با اعتقاد به این که خدا او را آفریده و  
 نیروی عمل و سببیت در ایجاد اثر به او داده است، نه تنها شرک و کفر و خلاف قرآن  
 نیست، بلکه چنانکه مستلاً در گذشته بیان کردیم «عین توحید» است و اساس زندگی  
 اجتماعی انسان نیز بر تعاون و همکاری و کمک‌خواهی از افراد و کمک‌رسانی به  
 یکدیگر نهاده شده است. این هم قرآن کریم است که دستور «تعاون» و همکاری  
 متقابل به پیروان خود داده و می‌فرماید:

... وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى...<sup>۱</sup>

... در راه نیکی و پرهیزکاری یکدیگر را یاری دهید...

و در آیه‌ی دیگر، هم موضوع کمک‌خواهی در امر دین را امضاء فرموده و هم  
 موضوع کمک‌رسانی در آن را از مسلمانان خواسته است؛ چنانکه می‌فرماید:

... وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِى الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ...<sup>۲</sup>

... و اگر از شما در [حفظ] دین [خود] یاری طلبند بر

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲.

۲-سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۷۲.

شماست که [آنها را] یاری دهید...

تا آنجا که ذات اقدس حق - تعالی شأنه العزیز - با آن قوت قاهره و قدرت مطلقه اش از بندگان ضعیف و ناتوان خویش «استنصار» فرموده است که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ...<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، یاران خدا باشید...

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ<sup>۲</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر خدا را یاری دهید، خدا شمارا یاری می دهد و گام های شما را استوار می سازد. ... کَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ...<sup>۳</sup>

... همچنان که عیسی پسر مریم به حواریین [اصحاب خاص عیسی علیه السلام] گفت: کیانند یاران من، به سوی خدا [یعنی در راهی که منتها الیه آن نیل به لقاء و رضوان خداست]...

حضرت یوسف صدیق علیه السلام به مرد مقرب در نزد سلطان مصر فرمود:

... اذْ كُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ...<sup>۴</sup>

... در نزد صاحب و سرپرست خویش از من یاد کن [سخن از بی گناهی من به میان آور]...

۱- سوره ی صف، آیه ۱۴.

۲- سوره ی محمّد، آیه ۷.

۳- سوره ی صف، آیه ۱۴.

۴- سوره ی یوسف، آیه ۴۲.

دو پیغمبر بزرگوار خدا موسی و خضر علیهم السلام از مردم قریه استطعام کرده و غذا خواستند، چنانکه در قرآن آمده است:

... حَتَّىٰ إِذَا أَتَىٰ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا...؛<sup>۱</sup>

... تا این که میان اهل قریه‌ای آمده و از آنان طعام

طلبیدند...

ذوالقرنین به قومی که مورد ستم و تجاوز از سوی دشمن بود، فرمود:

... فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا؛<sup>۲</sup>

... به نیرویی کمک کنید تا در بین شما و آنان

[دشمنانتان] سدّ محکمی قرار دهم.

جناب سلیمان علیه السلام از حضار مجلس خود خواست که تخت ملکه‌ی سبا را به

حضورش بیاورند:

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا...؛<sup>۳</sup>

گفت: ای گروه اشراف، کدام یک از شما تخت او

[ملکه‌ی سبا] را نزد من می‌آورید؟...

حال آیا اینها که قرآن شریف ارائه کرده است، از مصادیق «دعوت غیر خدا» و

«استعانت از مخلوق» نیست؟ آیا همه‌ی اینها به زعم آقایان وهابّی‌ها شرک است و ضدّ

توحید است و آیا پیامبران خدا همگی مشرکند و منحرف از صراط مستقیم توحیدند و

تنها «ابن تیمیّه» و «محمّد بن عبدالوّهّاب» و دنباله‌روهای آنها موحد کامل و تابع

راستین قرآن کریمند؟ تا آنجا که یکی از سرانشان به نام «صنعانی» می‌گوید: هر کس

مخلوقی را بخواند و از وی طلب یاری و امداد نماید، دچار شرک در عبادت گردیده

۱- سوره‌ی کھف، آیه‌ی ۷۷.

۲- همان، آیه‌ی ۹۵.

۳- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۳۵.

و مشرک می شود، حال آن مخلوق پیغمبر باشد یا ولی، زنده باشد یا مرده، فرشته باشد یا جن، درختی باشد یا قبری. آنگاه می گوید: آن مشرک خودش باید کشته شود و اموالش به غارت برود و اهل و عیالش اسیر گردند؛ هر چند او به ظاهر اقرار به وحدانیت الله کرده و رسم عبودیت و بندگی را به جا آورد.<sup>۱</sup>

و همچنین «محمد بن عبد الوهاب» سردهی این فرقه می گوید: خواندن غیر خدا و استغاثه به غیر خدا سبب ارتداد و خروج از دین و دخول در زمره‌ی مشرکین و بت پرستان می شود و موجب از بین رفتن حرمت مال و جان خواننده‌ی غیر خدا می گردد.<sup>۲</sup>

### تناقض در گفتار را بنگرید!

وقتی هم بر اثر این گفتار بی منطق مخالف با قرآن و عقل، از جانب عقلا و دینداران فهیم مورد اعتراض واقع می شوند، در مقام اعتذار برآمده و می گویند: خیر، ما که نگفتیم مطلق التجاء و استغاثه به مخلوق کفر و شرک است، بلکه ما استغاثه به مخلوق «مرده» و یا «غائب» را آن هم درکاری که از توانایی غیر خدا خارج است شرک می دانیم.<sup>۳</sup>

ما در جواب می گوئیم: اولاً شما گویی از تناقض در سخن باکی ندارید، زیرا یک جا با کمال صراحت می گوئید:

و من اعتقد فی حیّ او میتّ انه یقرّب الی الله او یشفع  
عنده فی حاجة من حوائج الدنیا بمجرّد التشفّع به فقد  
اشرک مع الله غیره و اعتقد و لا یحلّ کما اعتقد  
المشرون فی الاوثان و صار حلال المال و الدّم؛<sup>۴</sup>

۱- کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۲۷۱، نقل از صنعانی.

۲- همان، صفحه‌ی ۲۶۹.

۳- همان، صفحه‌ی ۲۷۰، نقل از رساله‌ی کشف الشبهات ابن عبد الوهاب.

۴- کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۲۳۹، نقل از کشف الشبهات.

هر کس درباره‌ی زنده‌ای یا مرده‌ای معتقد گردد که او آدمی را به خدا نزدیک می‌سازد و یا به مجرد شفاعت خواهی از او می‌تواند در نزد خدا برای برآوردن حاجتی از حوائج دنیا شفاعت نماید، چنین کسی به طور مسلم مشرک است؛ چه آن که غیر خدا را شریک خدا قرار داده و اعتقادی ناروا در دل گرفته است، همانگونه اعتقادی که مشرکان درباره‌ی بت‌ها دارند و لذا بر اثر این اعتقاد شرک آمیز مال و خوشن حلال گردیده است که باید مالش به غارت برود و خوشن نیز ریخته شود!

پس به مقتضای این کلام، اگر کسی از رسول خدا ﷺ در زمان حیات و حضورش با اعتقاد به مقرّبت آن حضرت در نزد خدا تقاضای شفاعت در قضاء حاجتی بنماید (که به طور حتم شفاعت در حدّ توانایی آن حضرت نیز هست) مشرک و مهدورالدم خواهد بود و حال آن که اینجایی گوید استغاثه‌ی به مخلوق زنده در کاری که مقدور او باشد شرک نیست. آیا به نظر شما این دو سخن با هم متناقض نمی‌باشند؟! و ثانیاً: اگر ملاک «شرک» توجّه انسان به مخلوق و استغاثه از مخلوق است، بنابراین نباید فرقی بین «زنده» و مرده قائل شوید؛ زیرا هر دو مخلوقند و استغاثه از هر دو باید شرک باشد. بلکه موجود زنده از آن نظر که به ظاهر امر از مرده قوی تر است و شبهه‌ی استقلال در تدبیر و تأثیر را بیشتر واجد است، طبعاً شبهه‌ی شرک نسبت به وی باید قوی تر باشد. پس چگونه است که شما استغاثه‌ی از مرده را شرک و آن هم مِنْ اعْظَمِ الشَّرْكِ می‌دانید و امّا استغاثه‌ی از زنده را جایز می‌شمارید؟ چنانکه «ابن تیمیّه» می‌گوید:

و من اعظم الشَّرک أن يستغیث الرجل بمیتِ او

## غائب...!

از بزرگ ترین اقسام شرک این است که کسی به  
مرده ای یا انسان غائبی استغاثه نماید...

در صورتی که اگر واقعاً ملاک شرک که همان تذلل و خضوع نهایی در پیش  
مخلوق و اعتقاد به اصالت در فاعلیت و استقلال در تدبیر از ناحیه ی اوست، محقق  
شد، طبعاً شرک محرم، محقق خواهد شد و در این شرایط دیگر حضور و غیاب و  
حیات و ممات آن مخلوق اثری نخواهد داشت و اگر هم ملاک «شرک» حاصل نبود،  
یعنی انسان نه به عنوان تذلل و خضوع نهایی و پرستش و نه با اعتقاد به استقلال در  
تدبیر بلکه طبق جریان عادی زندگی که بر اساس تعاون و همکاری افراد ادامه می یابد  
و با اعتقاد به مخلوقیت آن مخلوق و متکی بودن وی به خدا در تمام آثار و تدابیر و  
به وی آورده و از او تقاضا و استعانتی بنماید، طبیعی است که شرکی در کار نخواهد  
بود؛ اعم از این که آن مخلوق موجودی مرده باشد یا زنده؛ حاضر باشد یا غائب.

خلاصه اگر استغاثه به غیر خدا شرک است در هر دو مورد شرک است و اگر  
نیست در هر دو مورد شرک نیست و لذا باز وقتی این آقایان مشرک تراش با چنین  
اعتراض روشنی مواجه می شوند فوراً ماسک سخن را تغییر داده و می گویند: خیر،  
مقصود ما این است که استعانت از مردگان، کاری لغو و بی فایده است؛ چه آنکه  
مردگان نه سخنی می شنوند و نه قادر بر انجام کاری می باشند. عجباً! تناقض گویی تا  
چه حد؟ از این شاخ به آن شاخ پریدن و بی جهت دست و پا زدن تا کی؟ گاه  
می گویند: «و من اعظم الشُّرک انَّ یستغیث الرَّجُل یمیت» ... استغاثه ی به میت را از  
اعظم اقسام شرک می خوانید و دیگرگاه همین که در بن بست قرار می گیرید دم از  
لغویت کار می زنید و استعانت از میت را عملی بی فایده و لغو می پندارید.

آخر ای انسان‌های با وجدان، اگر این عمل، عملی لغو و بی‌ثمر است و از قبیل تقاضای قرائت کتاب از شخص نابینا و پیشنهاد دیدن به آدمی چلاق و زمین‌گیر است، پس چرا ظالمانه و جاهلانه حکم به شرک عامل آن می‌کنید و علیرغم عقل و وجدان و قرآن، او را مهدورالدم می‌دانید؟ مگر مرتکب شونده‌ی هر کار لغوی مشرک است و اگر چنانچه واقعاً شرک است، پس چرا بین زنده و مرده و حاضر و غائب فرق می‌گذارید و تنها استغاثه‌ی به میت و غائب را عملی مشرکانه می‌خوانید؟!

فما لكم ايها القوم لا تكادون تفقهون حديثاً؛

حال آیا به ما حق می‌دهید که بگوییم: شما تنها درد بی‌درمانتان کینه و بغض و عداوتی است که نسبت به خاندان پیامبر اکرم و اهل بیت رسول ﷺ دارید؟ آری، شما از یک سو می‌بینید آن بزرگواران بر حسب اقتضاء طبع بشری مرده‌اند و یکیشان نیز به اعتقاد پیروانشان به اراده‌ی خدا زنده و غائب است و از اینرو طبیعتاً باید از دل‌ها فراموش شده باشند و تعالیشان متروک گشته باشد.

ولی از دیگر سو مشاهده می‌کنید که خیر، دوستانشان دست از دامنشان بر نمی‌دارند و بلکه علی‌الدوام با شور و محبتی عجیب به سوی مزارشان می‌شتابند و نسبت به امام غائبشان در هر کجا که هستند عرض احترام و ادب می‌نمایند و با تشکیل مجالس ذکرشان در احیاء تعالیشان می‌کوشند و از این راه اسلام و قرآن، مکتب انسانساز ضد شیطان را زنده نگه می‌دارند و نتیجتاً سدی عظیم بر سر راه استعمارگران جبار و مزدوران کثیفشان به وجود می‌آورند که جداً نقشه‌های خائنه‌ی آنها را نقش بر آب می‌سازند و بالاخره می‌بینید دستگاه‌های استعماری و قدرت‌های شیطانی که ولی نعمت شما هستند، آنچنان ضربه‌ی کارگر و سیلی سخت از دست آن امام‌های (به قول شما) مرده و این امام غائب می‌خورند که از دست هیچ انسان زنده و هیچ زورمند حاضری نمی‌خورند و لذا با پی بردن به این واقعیت خطیر، از شدت خشم و غضب به



خود می‌پیچید و برای دفاع از حریم مطامع ابلیس مآبانه اربابانتان به پا خاسته و زیر ماسک قلابی دین به بهانه‌ی طرفداری از «توحید راستین» سخن از شرک و کفر و بدعت و امثال این مطالب به میان می‌آورد.

آنگاه عجیب این که از یک سو، مطلق رو به غیر خدا آوردن و تعظیم غیر خدا کردن و از غیر خدا کمک خواستن را عملی مشرکانه و ضدّ اسلام معرفی می‌کنید و از دیگر سو از میان «غیر خداها» به سراغ «میت» و «غائب» می‌روید و با شدت و حدّتی غریب به ترکتازی در امر استغاثه به میت و غائب می‌پردازید تا آنجا که کيفر آن را قتل و غارت و اسارت اهل و عیال می‌دانید اما راجع به استغاثه‌ی از «زنده» و «حاضر»، سخن نمی‌گویید! آیا این کار از نظر هوشمندان با فراست توجیهی جز این دارد که شما همی جز بستن در خانه‌ی اهل بیت عصمت علیهم‌السلام به روی بشر ندارید و می‌خواهید دست امت اسلامی را از دامن امامان و پیشوایان راستین اسلام که یکیشان «غائب» و بقیه هم (به زعم شما) مرده‌اند کوتاه سازید و با جدا کردن امت از امام به حق، مردم را از حقایق تحرّک آفرین و شهیدپرور اسلام بی‌خبر گردانیده و سرانجام راه را برای هجوم استعمارگران جنایتکار، آماده و هموار سازید و منابع زرخیز کشورهای اسلامی را به تصرف دزدان و غارتگران بین‌المللی درآورده و خود نیز از پس مانده‌ی آن پلیدان به شهوات پست و منفور حیوانیتان نائل گردید؟!!

تَبَّأ لَكُمْ اَيُّهَا الْجَمَاعَةُ السَّفَلَةُ؛

وگرنه خودتان هم می‌دانید که تقاضای کمک از مردگان با اعتقاد به حیات برزخی آنان به براهین عقلیه و نقلیه و اعتقاد به این که خداوند توانا، به آنان نیروی شنیدن سخن داده و همچنین توانایی حلّ مشکلات و قضای حاجات از طریق دعا و شفاعت در پیشگاه خدا، به آنها عطا فرموده است نه عملی مشرکانه است و نه کاری لغو.

نمونه‌ای از مخاطبات شیعه در حرم معصومین علیهم‌السلام

این ما طایفه‌ی شیعه و این هم برنامه‌ی کار و اعتقاد ما که در اذن دخول به حرم رسول اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام می‌گوییم:

...اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَقِدُ حُرْمَةَ صَاحِبِ هَذَا الْمَشْهَدِ  
الشَّرِيفِ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا أَعْتَقِدُهَا فِي حَضْرَتِهِ وَ أَعْلَمُ  
أَنَّ رَسُولَكَ وَ خُلَفَاءَكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يُرْزُقُونَ،  
يَرُونَ مَقَامِي وَ يَسْمَعُونَ كَلَامِي وَ يَرُدُّونَ  
سَلَامِي...<sup>۱</sup>

...بارخدا یا، من به حرمت و احترام صاحب این مشهد  
شریف پس از وفات و در حال غیابش همانند زمان  
حیات و حال حضورش، معتقدم و می‌دانم که رسول تو  
و جانشینان برگزیده‌ات در پیشگاه تو زنده و مرزوقند.  
مرا در جایی که ایستاده‌ام می‌بینند و سخنم را می‌شنوند  
و به سلامم پاسخ می‌دهند...

و همچنین در ذیل زیارت رسول اکرم ﷺ می‌گوییم:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ: ... وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ  
جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا  
اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا<sup>۲</sup>؛

...خداوندا تو [در کلام مجیدت به پیامبر اکرمت]  
گفته‌ای: اگر آنان [گنهکاران امت] وقتی به خود ستم  
می‌کنند [مرتکب گناهی می‌شوند] نزد تو بیایند و از

۱- مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۳۱۱.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۴.

خدا طلب آمرزش نمایند و رسول هم برای آنها طلب  
آمرزش کند، هر آینه خدا را توبه پذیری مهربان  
خواهند یافت.

آنگاه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوئیم:

وَ اِنِّي اَتَيْتُكَ مُسْتَغْفِرًا تَائِبًا مِّنْ ذُنُوبِي وَ اِنِّي اَتُوَجَّهُ  
بِكَ اِلَى اللّٰهِ رَبِّي وَ رَبِّكَ لِيُعْفِرَ لِي ذُنُوبِي؛<sup>۱</sup>

و اینک من [ای رسول بزرگوار خدا] آمده‌ام به سوی  
تو، در حالی که نسبت به گناهامم مُسْتَغْفِر و از گذشته‌ام  
پشیمانم. من به وسیله‌ی تو [که رسول خدا و عبد مقرب  
در نزد خدا هستی] رو به خدا که پروردگار من و  
پروردگار توست می آورم تا [بر اثر استغفار من و  
استغفار تو] گناهامم را بیامزد.

حال آیا انصافاً اینگونه توسل جستن به بندگان مقرب خدا و رو آوردن به آنها

عین توحید و رو به خدا آوردن و خدا را پرستیدن نیست؟

آیا انسان زنده‌ای را که به حیات برزخی (که کامل تر از حیات دنیوی است)  
زنده است و از جانب خدا همه گونه «رزق» از علم و آگاهی و قدرت و نفوذ مشیت و  
دیگر کمالات مناسب با حیات آن جهانی اش به وی اعطا می شود، خواندن و از وی  
تقاضای دعا و شفاعت و انواع کمک کاری‌های در حدّ قدرتش داشتن، آیا این کار  
از نظر هر آدم منصفی یک کار صددرصد طبیعی و برخاسته‌ی از درایت و عقل و  
حکمت انسان نیست؟

آری، به طور مسلم، مطلب همین است. مگر این که شما حیات برزخی را منکر

بشویید و انسان از دنیا رفته را «مرده‌ی» به معنای نابود شده و هیچ و پوچ گشته بدانید؛ اما باید توجه داشته باشید که این انکار چنانکه در گذشته ثابت کردیم، در واقع انکار نصوص قرآن و روایات قطعیته و مخالف با براهین عقلیه است.

### القائه شبهه با تمسک به قرآن

اینجا ممکن است از ناحیه‌ی بعض کج‌اندیشان القاء شبهه‌ای گردیده و برخی از آیات شریفه‌ی قرآن را در ردّ کلام ما مستمسک خود قرار داده و بگویند: این قرآن است که با کمال صراحت تفهیم مردگان و سخن شنوندن به آنان را غیر قابل امکان اعلام می‌نماید و می‌فرماید:

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تَسْمَعُ الضَّمَّةَ الدُّعَاءَ إِذَا  
وَلَّوْا مُدْبِرِينَ؛<sup>۱</sup>

تو [ای پیامبر] نمی‌توانی به مردگان سخن بشنوانی و همچنان نمی‌توانی بانگ دعوت خود را به سمع کربهای که پشت [به تو] کرده و [از تو و دعوت تو] اعراض نموده‌اند برسانی.

این آیه، چنانکه واضح است، مشرکان را تشبیه به مردگان نموده و این حقیقت روشن را بیان می‌کند که همان‌طور که مرده‌های در دل خاک خفته را نمی‌شود چیزی تفهیمشان نمود و سخنی به آنها شنوند؛ این گروه مشرک دل مرده را نیز که سرزیر خروارها خاک جهل و تعصب برده‌اند، اسماع سخن نمی‌شود کرد و کلام حقی به آنان نمی‌توان تفهیم نمود و می‌دانیم که این تشبیه وقتی صحیح است که در واقع اسماع کلام به مردگان و تفهیم آنان ناممکن باشد و گرنه واضح است که تشبیه نادرستی خواهد بود و باز جای دیگر می‌فرماید:

...إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي  
الْقُبُورِ<sup>۱</sup>

...حقیقت آنکه خدا هر که را بخواهد سخن می شنواند  
و تو [ای پیامبر] نمی توانی به آنان که در گورها هستند  
إسماع سخن بنمایی.

این آیه‌ی شریفه نیز همچون آیه‌ی پیشین، کفار را تشبیه به اموات نموده و موضوع امتناع تفهیم مرده‌ها و عدم امکان إسماع کلام به آنها را یک موضوع مسلم و قطعی نشان داده است. بنابراین شما چگونه می گوید خواندن انبیاء و اولیای خدا و سخن گفتن با آنها که مرده‌اند و در زمره‌ی امواتند، کاری عاقلانه و موافق با قرآن است؟ در پاسخ می گوئیم: آری، در این دو آیه‌ی شریفه کفار تشبیه به «اموات» شده‌اند اما باید توجه داشت که مقصود از «اموات» در اینجا نه آن انسان‌های زنده‌ی برزخی هستند که از عالم دنیا بیرون رفته و طبق ادله‌ی عقلیه و آیات و روایات قطعیه، در عالم دیگری به حیات خویش ادامه می دهند. بلکه مقصود همان اجساد مرده و بی‌روحي است که بر اثر جدا شدن روح از آنها فاقد هرگونه شعور و حس و حرکت گردیده‌اند و طبعاً نه سخنی را می شنوند و نه حقیقتی را می فهمند و آدم کافر نیز از جهت فقد «روح ایمان» و عدم درک حقایق قرآنی مانند همان پیکر مرده و بی‌روح است. هم چنان که در بیان دیگری در قرآن کریم، آدم کافر تشبیه به انسان کور و کر شده است:

وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ...<sup>۲</sup>

تو [ای پیامبر] راهنمای کوران از ضلالتشان نمی باشی...

۱-سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۲.

۲-سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۱.

... وَ لَا تُسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ...<sup>۱</sup>

... تو نمی توانی بانگ دعوت خود را به کرها بشنوانی...

از آن نظر که آن دو نیز فاقد حسّ بینایی و شنوایی هستند و قهراً نه آن نابینا ممکن است که با ارائه‌ی طریق و نشان دادن راه، راه را بیابد و به مقصد برسد و نه آن ناشنوا می‌تواند تنها با بانگ و ندا، به درک و فهم مطلبی نائل گردد. یعنی انسان‌های کافر و مشرک که بر اثر لجاج و عناد، از پذیرش حق، قلب‌هایشان مرده و نیروی حق‌بینی و حق‌شنوی را از دست داده‌اند مانند اجساد مرده و همچون انسان‌هایی کور و کُرند و لذا تو پیامبر گرامی ما که باید از طریق عادی با مردم مواجه گشته و دعوت حقّه‌ی خود را به آنها بشنوانی طبعاً نمی‌توانی در این چنین افراد اثری گذارده و آنها را به صراط مستقیم حق بیاوری. بلکه دعوت و ارشاد و هدایت تو تنها در مردمی مؤثر است که دارای عقلی سالم از آفات لجاج و عناد و تعصّب بوده و خصیصه‌ی استسلام و پذیرش حق را پس از مشاهده‌ی آیات و نشانه‌های روشن حق واجد باشند که:

...إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ فَهُمْ مُسْلِمُونَ<sup>۲</sup>

... تو نمی توانی سخن بشنوانی مگر به کسانی که مؤمن

به آیات ما و تسلیم شونده‌ی در برابر حق باشند.

و این همان حقیقتی است که در مواضع عدیده‌ی از قرآن کریم، به تعبیرات

گونگون آمده است؛ از آن جمله است این آیات:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ<sup>۳</sup>

این کتاب که تردیدی در حقیقتش نیست، موجب

هدایت متّقیان است.

۱- همان، آیه‌ی ۸۰.

۲- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۱.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲.

یعنی زمینه‌ی پذیرش هدایت قرآن تنها در وجود افراد متقی حاصل است.

...إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴿۱﴾ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ  
حَيًّا...<sup>۱</sup>

...تنها آن کس که زنده [به حیات ایمانی] است، اثرپذیر  
از قرآن است...

وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۲﴾  
إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ  
بِالْغَيْبِ...<sup>۲</sup>

کافران چه بیمشان بدهی و چه بیمشان ندهی، ایمان  
نمی‌آورند. تنها کسی که روح اتباع و انقیاد در برابر  
قرآن از خود نشان داده و در نهان از خداوند رحمان  
ترس دارد دعوت و انذار تو را می‌پذیرد...

وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ  
لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا<sup>۳</sup>؛

فرومی فرستیم قرآنی را که برای مؤمنان موجب شفا و  
رحمت است و [اما] درباره‌ی ستمگران چیزی جز زیان  
و خسران نمی‌افزاید.

حاصل آنکه دو آیه‌ی شریفه سابق الذکر هیچگونه ارتباطی به مورد بحث ما که  
انسان‌های زنده‌ی بوزخی هستند، ندارند. بلکه مورد تشبیه در آن دو آیه‌ی مبارکه از  
یک سو، مشرکان و از دیگر سو مرده‌های بی‌روحند که فاقد حسّ و شعور و محروم

۱-سوره‌ی یس، آیات ۶۹ و ۷۰.

۲-همان، آیات ۱۰ و ۱۱.

۳-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

از درک و تفهّم می‌باشند. پس موضوع بحث ما در باب «توسّل» و «دعوت» انسان‌های زنده‌اند و موضوع بحث قرآن در آن دو آیه‌ی مبارکه انسان‌های مرده‌اند و فاصله‌ی بین این دو موضوع از دنیا تا برزخ و از مرگ تا حیات است:

وَمَا يَسْتَوِي الْأُحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ...<sup>۱</sup>

زنده‌ها با مرده‌ها یکسان نمی‌باشند...

آنچه را که ما به حکم ادلّه‌ی عقلیه و نقلیه اثبات می‌کنیم (توسّل به انسان‌های زنده‌ی برزخی) این دو آیه آن را نفی نمی‌کنند و آنچه را که این دو آیه نفی می‌کنند (اسماع سخن به اجساد بی‌روح در قبور) ما آن را اثبات نمی‌کنیم و لذا استدلال به این دو آیه در ردّ مدّعی‌ای ما، کاملاً بی‌ربط است.

خلاصه آنکه ما هم می‌دانیم که مردگان و اجساد بی‌روح نهفته‌ی در قبور، هرگز قابل تفهیم و سخن گفتن نمی‌باشند تا چه رسد به این که از آنها استغاثه و استمداد و کمک‌خواهی به عمل آید. ولی آنچه را که باید توجه داشت این است که ما در باب «توسّل» و «دعوت» و «استشفاع» ارواح طیّبه‌ی اولیاء و مقربین درگاه خدا را می‌خوانیم که به نصّ قرآن حکیم، در جهان «برزخ» زنده و مرزوقند و از به کار بردن کلمه‌ی «اموات» و گمان «مرده بودن» درباره‌ی آنها باید خودداری نمود که:

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ

وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ<sup>۲</sup>

به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مگویید که

مرده‌اند، چه آن که آنان زنده‌اند، لیکن شما حیات آنان

را درک نمی‌کنید.

۱-سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۲.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۴.



وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ  
أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛<sup>۱</sup>

گمان مبر که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند،  
بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

آری، ما با آن نفوس زکیه و زنده و حسّاس سخن می‌گوییم نه با اجساد مرده و پیکرهای بی‌روح نهفته‌ی در میان قبور! و اگر می‌بینید ما به زیارت قبرهای اولیای خدا می‌رویم و کنار مدفن اجساد پاکشان حاضر می‌شویم، برای این است که **أَوَّلًا**: ما این عمل را نوعی تعظیم شعائر دینی و تجلیل مقام رجال الهی می‌دانیم به همان توضیح و بیانی که قبلاً گذشت و **ثانیاً**: با تقرّب و نزدیک شدن به نقطه‌ی دفن اجساد طیّبه‌ای که مورد تعلق و عنایت آن ارواح مقدّسه بوده‌اند تبرّک جسته و از این راه خود را آماده برای نزول رحمت حضرت حق می‌سازیم و **ثالثاً**: بنا بر روایات کثیره‌ای که در باب زیارت قبور اولیای دین رسیده است، این کار از نظر امتثال امر خدا، عبادت خدا محسوب می‌گردد و وسیله‌ی تقرّب به خدا می‌شود و مخصوصاً با توجه به مفاد روایاتی که دلالت بر بقاء اجساد پاک انبیاء و ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام و عدم فناء ابدان‌شان می‌کنند<sup>۲</sup>، طبیعی است که این زیارت و تعظیم و تبرّک و نزدیک گشتن به محلّ دفن اجساد شریفشان، بسی شایسته‌تر و به پسند عقل و خرد نزدیک‌تر خواهد بود و به بیان دیگر، ما می‌توانیم از دو آیه‌ی سابق الذّکر (اِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى... و ما انت بمسمع من فی القبور) مطلب دیگری استفاده کنیم و آن این که غرض اصیل در این آیه‌ها **نفی استقلال در اثرگذاری** از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در امر هدایت خلق است. یعنی تو ای پیامبر عزیز، از نظر شأن «نبوت» و پیامبری جز ابلاغ پیام حق و دعوت عائله‌ی

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۹.

۲-به کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۱۱۳ رجوع شود.

انسان به سوی خدا و اسلام، وظیفه‌ی دیگری نداری.

موضوع اثرگذاری دعوت در قلوب انسان‌ها و تسلیم و انقیادشان در برابر حق از قلمرو کار تو خارج است و مسئولیت آن بر دوش تو نیست. زیرا تا مشیت و خواست خدا (که مشیت و خواست و اختیار انسان نیز در نظام مشیت حق قرار گرفته است)<sup>۱</sup> تعلق نگیرد و شرایط توفیق از داخل و خارج وجود انسان‌ها فراهم نگردد، دعوت تو در دل‌ها نخواهد نشست و دل‌های مرده‌ی به کفر و شرک را زنده‌ی به حیات توحید و ایمان نخواهد کرد. بلکه قدرت و توانایی بر این امر استقلالاً به دست خداست.<sup>۲</sup> حال آنکه از این که آن موتی‌مردگان حقیقی باشند مانند اجساد بی‌روح خفته‌ی در دل گور و یا مردگان تنزیلی همچون کافران دل مرده‌ی از حق و حقیقت به دور و لذا می‌فرماید:

...إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي  
الْقُبُورِ؛<sup>۳</sup>

خداست که به هر که بخواهد تفهیم می‌کند و اسماع سخن می‌نماید و تو [ای پیامبر] نمی‌توانی به مرده‌ها [یعنی کافران معاند] تفهیم سخن نمایی [چه آن که مشیت خدا به اسماع و تفهیم کافران عنود تعلق نگرفته است].

منظور این که هدف در آیه‌ی کریمه، نفی «استقلال در عمل» از شخص رسول ﷺ است که از باب آگاهی دادن به مردم و رفع مسئولیت از ساحت رسول

۱- با توجه به همین حقیقت است که توهم «جبر» دفع می‌گردد.

۲- البته هر بنده‌ی راهم که خدا بخواهد و شایسته‌اش بداند، نیروی اثرگذاری در قلوب دیگران را به اراده‌ی وی می‌بخشد و در آن صورت است که آن بنده‌ی مقرب صالح نیز به اذن خدا قادر بر تفهیم موتی و اسماع سخن نسبت به آنان می‌گردد. ولی این نیرو از شئون ولایت تکوینی است و جدا از شأن نبوت است.

۳- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۲.

مکرم ﷺ خطاب به آن حضرت می فرماید: تو بی مشیت خدا قادر بر اثرگذاری و اسماع سخن به کافران مرده دل نمی باشی. بنابراین تو از این که مرده دلان، دعوت را نمی پذیرند، تأثر و اندوهی به خود راه مده و عدم پذیرش آنان را به حساب کوتاهی در ابلاغ پیام مگذار. این حقیقت در موارد دیگری از قرآن نیز آمده است؛ از جمله می فرماید:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ  
يَشَاءُ...<sup>۱</sup>

تو [ای پیامبر] نمی توانی هر کس را که بخوای هدایت کنی؛ ولیکن خدا هر کس را که بخواهد هدایت می نماید [البته خواست خدا نیز در خواست و اختیار انسان تجلی کرده و ظاهر می شود]...

و در جای دیگر آمده است:

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...<sup>۲</sup>  
هدایت آنان [مردم مشرک] بر عهده ی تو نیست؛ ولی  
خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند...

با این که می دانیم مسلم ترین وظیفه ی پیغمبر اکرم ﷺ موضوع هدایت و ارشاد مردم به صراط مستقیم حق و دین شریف اسلام است. لذا با توجه به این مطلب می فهمیم که منظور از نفی وظیفه ی هدایت در آیه ی شریفه از رسول خدا ﷺ موضوع اثرگذاری در قلوب کفار است که بی مشیت خداوند حکیم، ممکن الحصول نمی باشد. باز هم می فرماید:

۱-سوره ی قصص، آیه ی ۵۶.

۲-سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۲.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛<sup>۱</sup>

بیشتر مردم هر چه هم که اصرار بورزی، ایمان نمی آورند.

همچنین تأمل در آیات قبل و بعد آیه ی ۸۰ سوره ی نمل نیز که مورد استدلال

مستشکلین قرار گرفته است، این حقیقت را به وضوح اثبات می کند که می فرماید:

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿۱۰۳﴾  
 فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿۱۰۴﴾ إِنَّكَ لَا  
 تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا  
 مُدْبِرِينَ ﴿۱۰۵﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ  
 تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ؛<sup>۲</sup>

همانا خدای تو بین آنان به حکم خود داوری می کند و او قادر داناست. پس تو که بر حق مبین استوار هستی [در امر هدایت و ارشاد مردم] به خدا توکل کن [و از او در امر اثربخشی ارشاد و هدایت یاری بجوی] چه آن که تو قادر بر اسماع کلام به مردگان و نه به کربهایی که پشت کرده اند نمی باشی و تو نمی توانی کوران را [به صرف دعوت و بانگ انداز] از ضلالت و گمراهی شان به راه آوری [بلکه] تنها کسانی را که [بر اساس عقل سلیم و فطرت پاک خویش] ایمان به آیات و نشانه های ما آورده و تسلیم حق می شوند، می توانی سخن بشنوانی [و آنها را به راه حق و حقیقت در آوری؛ یعنی

۱-سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۳.

۲-سوره ی نمل، آیات ۷۸ تا ۸۱.

تنها آنها هستند که به قضاء و حکم خدا شایستگی  
 هدایت را دارند و همچنین تو نیز به اذن خدا قادر بر  
 تفهیم همانان می باشی.]

پس آیات شریفه بنا بر این برداشت در مقام بیان این مطلب است که کافران و  
 مشرکان که بر اثر لجاج و عناد و الحاد، در اکتیت فطری خود را نسبت به حقایق هستی  
 از دست داده و همچون مردگان و اجساد بی روح نهفته‌ی در دل گور شده‌اند و بسان  
 کوران و کران از دیدن آیات حق و شنیدن آوای حق قاصر گشته‌اند، تو ای رسول  
 مکرم، بی اذن خدا و مستقلاً نمی توانی در هدایت آنان مؤثر باشی (چنان که در غیر  
 آنان نیز مطلب همین است) مگر این که بر خدا توکل نموده و از عنایات خفیه‌ی او  
 مدد بخواهی که:

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ؛

حال که مقام و محور اصلی سخن در آیات شریفه روشن شد دیگر موضوع  
 این که آیا انسان‌های از دنیا رفته که در برزخ هستند توانایی استماع کلام زنده‌های  
 دنیایی را دارند یا خیر، به کلی از مورد نظر آیات خارج است و این آیات کریمه به  
 هیچ وجه توجّهی به آن مطلب ندارند و اثبات و نفی درباره‌ی آن نمی کنند.

نمونه‌ای از روایات در شنواندن سخن به مردگان

در جنگ بدر، پس از اینکه اجساد کشتگان از کفار را در میان چاه انداختند،  
 رسول خدا ﷺ کنار چاه آمد و آنان را به نام‌هایشان ندا کرد و فرمود:

يَا فُلَانُ، يَا فُلَانُ، قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا  
 فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؛

من وعده‌ی خدای خویش را به حق یافتم. آیا شما هم

وعده‌ی خدای خود را به حق یافتید؟

بعض همراهان از روی تعجب گفتند:

يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَنَادِيهِمْ وَ هُمْ أَمْوَاتٌ؛

آیا مرده‌ها را می‌خوانید و با مرده‌ها سخن می‌گویید؟

رسول اکرم ﷺ فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَا سَمْعَ لِهَذَا الْكَلَامِ مِنْكُمْ

إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْجَوَابِ؛

قسم به کسی که جانم به دست اوست، آنان نسبت به این

سخن شنواتر از شما هستند؛ اما توانایی بر جواب گفتن

ندارند.<sup>۱</sup>

در روایات مربوط به وفات رسول اکرم ﷺ آمده است که امام امیرالمؤمنین

علی عليه السلام پس از فراغت از غسل بدن شریف آن حضرت گوشه‌ی کفن را از صورت

مبارک وی کنار زد و آنگاه گفت:

يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي طُبْتَ حَيًّا وَ طُبْتَ مَيِّتًا؛

پدر و مادرم فدای تو که در حیات و ممات طیب و

پاکیزه بوده و هستی.

سپس فرمود:

يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَذْكَرُنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ

هَمِّكَ؛

پدر و مادرم فدای تو [یا رسول الله] از ما نزد خدایت یاد

کن و ما را از زمره‌ی کسانی که مورد عنایتت هستند

قرار بده.

۱-المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۹۶، نقل از صحیح مسلم، جلد ۸، صفحه ۱۳۶، از حدیث عمر بن خطاب.

پس از آن، روی بدن مطهر آن حضرت افتاد و صورت مبارکش را بوسید.<sup>۱</sup>  
 و هکذا روایات در باب زیارت اهل قبور رسیده که آنها را با جملاتی نظیر:  
 «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ» ندا می کنیم<sup>۲</sup> و همچنین در باب  
 تلقین میت دستور استجابی داریم که پس از دفن، او را مخاطب قرار داده و بگوییم:

يَا فَلَانَ بْنَ فَلَانَ اذْكُرِ الْعَهْدَ الَّذِي حَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنَ  
 الدُّنْيَا؛ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ  
 اللَّهِ...<sup>۳</sup>

ای فلان [نام میت و پدرش را ذکر می کنیم] به یاد بیاور،  
 آن عهد و پیمانی را که بر اساس آن از دنیا بیرون رفتی  
 و آن شهادت بر یگانگی الله و رسالت محمد ﷺ است.

در بعضی روایات «تلقین میت» آمده است که وقتی تلقین کننده سه بار خطاب  
 به میت می گوید: یا فلان بن فلان (نام او و پدرش و یا مادرش را می برد) بار اول و دوم  
 میت می شنود اما جواب نمی دهد و پس از بار سوم جواب داده و می گوید: «أُرْشِدُنَا  
 رَحِمَكَ اللَّهُ»؛ ارشادمان کن، خدای رحمت کند. ولی شما سخن او را نمی شنوید.<sup>۴</sup>  
 به این روایت نیز توجه فرمایید:

از «حَبَّهٔ عُرْنَى» نقل است که در ملازمت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خارج  
 کوفه رفتم؛ آن حضرت در «وادئ السلام» (گورستان معروف) مانند کسی که با  
 جمعی به گفتگو مشغول شود ایستاد، تا حدی که من خسته شدم و نشستیم. بار دیگر

۱- کشف الارتیاب، صفحه ۲۶۵، نقل از مجالس مفید، از ابن عباس و شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۴.  
 کلام ۲۳۰، با تفاوت در جملات منقول و ما طبق محکی مجالس مفید آوردیم و قریب به جریان منقول را بعض مدارک اهل تستن به  
 ابوبکر نسبت داده اند. به کشف الارتیاب، همان صفحه رجوع شود.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲.

۳- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲.

۴- المحجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۹۲.

ایستاده و از خستگی نشستم و عاقبت برخاستم و ردا از دوش خود برگرفته و روی زمین پهن کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین اندکی استراحت کرده و رفع خستگی بنمایید. فرمود:

يَا حَبِيبَةُ إِنَّ هُوَ إِلَّا مُحَادَثَةٌ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤَانَسَةٌ؛

ای حبّته، این جز سخن گفتن با مؤمنی یا انس گرفتن با وی چیز دیگری نیست [یعنی من با مؤمنین عالم برزخ مانوس گشته و با آنان مشغول سخن بودم].

گفتم: یا امیرالمؤمنین، آیا آنها نیز با هم مانوس و هم سخن می‌شوند؟ فرمود:

نَعَمْ، وَ لَوْ كُشِفَ لَكَ لَرَأَيْتَهُمْ حَلْقًا حَلْقًا مُحْتَبِينَ؛

آری، اگر پرده از برای تو برداشته شود، آنها را خواهی دید که حلقه حلقه روی پا نشسته‌اند و با هم مشغول گفتگو هستند.<sup>۱</sup>

### مسأله‌ی شفاعت

از جمله مسائلی که از سوی فرقه‌ی «وهابیه» مورد تشکیک قرار گرفته است، مسأله‌ی «شفاعت» است و لذا مقتضی است که ما نیز به تناسب موضوع کتاب که پاسخ به تشکیکات وهابیین در زمینه‌ی تو سئل است، تا آنجا که وضع این جزوه ایجاب می‌کند و وجه تناسب محفوظ است به بحث درباره‌ی آن بپردازیم و البته ما اینجا در صدد بحث گسترده و مُسْتَقْصِی که تمام جوانب و ابعاد مسأله را فرا گیرد و اقسام شفاعت و اشکالات و جواب‌های آنها را متعرّض شود، نمی‌باشیم.

زیرا بحث مُستوفی در این باب، علاوه بر این که با غرض اصلی ما از این نگارش که ردّ شبهات فرقه‌ی وهابیه است وفق چندان نمی‌دهد، با در دسترس بودن نوشته‌ها و



مقالات بسیار ارزنده و مستدل در این زمینه از جانب دانشمندان و محققان ضروری و لازم نیز به نظر نمی‌رسد<sup>۱</sup> و به همین جهت ما تنها از یک بعد این مسأله وارد می‌شویم و فقط در آن ناحیه که با کیش «وهابیت» در ردّ و ابرام سخن هستیم به احتجاج می‌پردازیم و آن بُعد «شفاعت خواهی از اولیای خدا» در دنیاست.

چه آنکه باید دانست که علیرغم آنچه که در السنه و افواه مردم مشهور است، فرقه‌ی «وهابیّه» منکر اصل «شفاعت در روز جزا» که از اصول مسلمّه‌ی قرآن کریم و مورد اتفاق تمام فرقه‌های امت اسلامی است<sup>۲</sup> نمی‌باشند. بلکه آنچه را که این طایفه در ردّ و انکار آن پافشاری بسیار نموده و معتقدان به آن را جدّاً مشرک و خارج از ربقه‌ی اسلام می‌دانند، موضوع «شفاعت خواهی از مخلوق است در دنیا» که می‌گویند: درست است که گروهی از بندگان خاصّ و مقرب درگاه خدا می‌توانند در روز جزا به اذن خدا درباره‌ی جمعی از گنهکاران شفاعت کرده و آنها را از عذاب خدا برهانند. ولی ما در دنیا نمی‌توانیم از آنان تقاضای شفاعت نموده و از خودشان به طور مستقیم بخواهیم که درباره‌ی ما شفاعت نمایند. بلکه ما باید تنها از خدا بخواهیم که شفاعت آنها را درباره‌ی ما بپذیرد و یا آنکه شفاعت آنها را روزی ما گرداند و اینک ما نمونه‌هایی از سخنان سردمداران این طایفه را می‌آوریم:

«ابن تیمیّه حرانی دمشقی» که بنیانگذار مسلک وهابگیری و نخستین فردی است که اوّلین بذر این کیش انحرافی را در مجتمع اسلامی پاشیده است می‌گوید:

۱- علاقه‌مندان به کتاب «کشف الارتیاب» از صفحه‌ی ۲۳۸ تا ۲۶۶ و «تفسیر میزان»، جلد ۱، از صفحه‌ی ۱۵۶ تا ۱۸۸ و «تفسیر آلاء الرحمن»، صفحات ۶۰ تا ۶۳ و فارسی زبان‌ها به کتاب «عدل الهی» تألیف استاد شهید مطهری از صفحه‌ی ۲۲۹ تا ۲۵۹ و کتاب «شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث» تألیف آقای سبحانی و گفتار فلسفی آیه‌الکرسی از صفحه‌ی ۲۳۱ تا ۲۷۰ رجوع نمایند.

۲- فخر رازی که از علمای بزرگ اهل تسنن است، در تفسیر کبیر، جلد ۳، صفحه‌ی ۵۵ می‌گوید: اجمعت الامة علی انّ لمحمد ﷺ شفاعة فی الاخرة؛ یعنی: امت اسلام بر این امر اجماع و اتفاق دارند که در عالم آخرت برای پیامبر اکرم ﷺ حقّ شفاعت هست و همچنین علامه حلی که از بزرگان علمای شیعه است در شرح تجرید، صفحه‌ی ۲۶۲ می‌گوید: اتفقت العلماء علی ثبوت الشفاعة للنبي ﷺ؛ یعنی: علماء، متفقند بر اینکه شفاعت برای پیامبر اکرم ﷺ ثابت و مسلم است.

پیامبر اسلام ﷺ دارای سه نوع شفاعت است (و پس از بیان دو نوع آن می گوید) شفاعت سوّم این که پیامبر ﷺ درباره‌ی کسانی که مستحقّ عذابند شفاعت می کند؛ نه تنها او بلکه تمام پیامبران و صدّیقین و غیر آنان نیز درباره‌ی گنهکاران شفاعت می کنند تا معذّب نشوند و اگر وارد دوزخ شده‌اند، از آن بیرون آیند.<sup>۱</sup>

و همچنین وی در سخن دیگرش به صحّت «شفاعت» تصریح کرده و معتزله و خوارج را که منکر شفاعت به معنای معروف شده‌اند گمراه و بدعتگذار معرفی می کند و می گوید: شفاعت به طور تواتر و از طریق اجماع، ثابت شده است و کسانی که پس از اقامه‌ی دلیل، چنین موضوعی را انکار کنند، کافر می شوند.<sup>۲</sup>

چنان که می بینیم «ابن تیمیّه» در این دو قسمت از سخنانش که از دو رساله‌ی وی نقل شده است صریحاً به وجود و صحّت اصل «شفاعت در آخرت» اقرار و اعتراف کرده و منکر آن را کافر شمرده است و همچنین «محمّد بن عبدالوّهّاب» که مؤسس فرقه‌ی «وهّابیّه» و در واقع مروج افکار ابن تیمیّه است، ضمن سخنانش به حقیقت اصل «شفاعت» اقرار نموده و می گوید:

و نُثَبَّتِ الشَّفَاعَةُ لِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ  
 لِسَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَوْلِيَاءِ وَ الْأَطْفَالِ  
 حَسْبَمَا وَرَدَ وَ نَسَأَلُهَا مِنَ الْمَالِكِ لَهَا وَ الْأَذْنَ فِيهَا  
 بِأَنْ نَقُولَ اللَّهُمَّ شَفِّعْ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا ﷺ فِيْنَا يَوْمَ  
 الْقِيَامَةِ أَوْ اللَّهُمَّ شَفِّعْ فِيْنَا عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ أَوْ  
 مَلَائِكَتِكَ أَوْ نَحْذُ لَكَ مِمَّا يَطْلُبُ مِنَ اللَّهِ لَا مِنْهُمْ؛  
 فَلَا يُقَالُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ أَسْأَلُكَ الشَّفَاعَةَ

۱- الزمائل الكبرى، جلد ۱، رساله‌ی عقیده‌ی واسطیه، صفحه‌ی ۴۰۷، به نقل آقای سبحانی در کتاب شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث، صفحه‌ی ۳۵.

۲- الزمائل الكبرى، رسالة الاستغاثه، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۸۱، به نقل شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث، صفحه‌ی ۳۷.

او غیرها... فاذا طلبت ذلك في أيام البرزخ كان  
من اقسام الشُّرك؛<sup>۱</sup>

ما طبق روایات رسیده از جانب شرع مقدّس شفاعت در  
روز قیامت را برای پیامبر اکرم ﷺ و سایر انبیاء و  
فرشتگان و اولیای خدا و اطفال ثابت و محقق می دانیم؛  
اقا وظیفه‌ی ما این است که شفاعت را از خدا که مالک  
واقعی و اذن دهنده‌ی شفاعت است بخواهیم و بگوئیم:  
بارخدا یا، پیامبر ما محمّد ﷺ را در روز قیامت  
درباره‌ی ما شفیع گردان [یا] بارالها، بندگان صالح و  
فرشتگان را شفیع ما قرار ده [و امثال این جملات] و  
هرگز حق نداریم که به طور مستقیم از خود آنان  
بخواهیم و بگوئیم: ای رسول خدا یا ای ولی خدا، از تو  
شفاعت و یا چیز دیگر می خواهم... پس اگر چنین کنی  
و از آنها که در عالم برزخ هستند تقاضای شفاعت  
بنمایی، دچار نوعی از شرک گشته‌ای...

و نیز می گوید:

انّ الشَّفاعة و انّ كانت حقّاً في الآخرة فلها انواع  
مذكورة في محلّها و وجب على كلّ مسلم الايمان  
بشفاعته ﷺ بل و غيره من الشّفعاء... فالمتعيّن  
على كلّ مسلم صرف همّته الى ربّه بالاقبال اليه و  
الاتكال عليه... بخلاف من اهمل ذلك و تركه و

۱- کشف الارتباب، صفحه‌ی ۲۳۹، نقل از الهدية السننیه. الرسالة الثانية.

ارتکب ضدّه من الاقبال الی غیر الله... و الائتجاع الی ذلک الغیر مقبلاً علی شفاعته... طالباً لها من التّبیّ ﷺ او غیره فانّ هذا بعینه فعل المشرکین و اعتقادهم...<sup>۱</sup>

شفاعت در آخرت با انواع و اقسامش که در محلّ خود ذکر شده است، حق است و مسلم و بر هر مسلمانی واجب است که به شفاعت پیامبر اکرم ﷺ و سایر شفیعان ایمان و اعتقاد داشته باشد... و مع الوصف بر هر مسلمانی لازم و متعین است که تمامی توجّهش به خدا باشد [و در امر شفاعت طلبی رو به غیر خدا نیارد] و هر که در این مهمّه اهمال ورزیده و از غیر خدا از پیامبر اکرم ﷺ و دیگران تقاضای شفاعت بنماید، درست کار مشرکین را مرتکب گردیده و با آنان هم عقیده شده است...

و باز همو در رساله‌ای که به عنوان تعلیم راه مناظره و احتجاج به پیروانش نوشته است، می‌گوید:

اگر از شما پرسند، آیا شما شفاعت رسول خدا ﷺ را انکار می‌کنید و از آن تبرّی می‌جوئید؟ در جواب بگوئید نه، هرگز شفاعت او را انکار نمی‌کنیم؛ بلکه معتقدیم او شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته می‌شود و ما نیز امید به شفاعت آن حضرت داریم.

ولی باید بدانیم که شفاعت، تمامی آن به دست خداست و او بدون اذن خدا

۱- الهدیة السنیة، الرسالة الاولى، به نقل از کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۲۴۰.

نمی‌تواند در باره‌ی کسی شفاعت بنماید و اینک که با مرکز شفاعت که خداست آشنا شدیم، باید بگوییم: بار خدایا ما را از شفاعت پیغمبر اکرم ﷺ محروم مفرما. بارالها، شفاعت او را در باره‌ی ما بپذیر. <sup>۱</sup> از تأمل در این سخنان نیز به خوبی استفاده می‌شود که فرقه‌ی «وهابیه» به اصل «شفاعت در روز جزا» معتقدند و تنها چیزی را که در این باب انکار می‌کنند موضوع «استشفاع» و «تشفع» است. یعنی شفاعت طلبی از اولیاء را در دنیا به توهم این که شرک است غیر مجاز می‌دانند.

«محمد بن عبدالوهاب»، رئیس فرقه، در تتمه‌ی همان سخنانی که از وی نقل شده می‌گوید: اگر کسی بگوید من از رسول خدا ﷺ می‌خواهم از همان شفاعتی که خدا به او داده است به من بدهد، در جواب می‌گوییم: آری خدا به او منصب شفاعت داده است؛ ولی به تو اجازه‌ی خواستن از وی را نداده و بلکه تو را از این خواستن نهی فرموده است؛ آنجا که می‌گوید: «...فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»؛ <sup>۲</sup> ...احدی را با خدا مخوانید. <sup>۳</sup> جدّاً چه سخنی سست و نامعقول؛ آنگاه اسناد آن به خداوند حکیم چه قبیح است و مستنکر!!

آیا برای هیچ فرد عاقلی شایسته است که به یک جمعیت زیر دست خویش اعلام کند که من فلان قسمت از وسائل زندگی شما را در فلان مؤسسه و زیر نظر فلان متخصص کار قرار داده‌ام و او آماده است که در رفع نیازهای شما قدم بردارد. ولی در عین حال شما حق ندارید در تأمین نیازمندی‌های خود به آن مؤسسه و آن متخصص مراجعه نمایید؟!

یا اینکه بگوید: ای انسان‌های تشنه کام من آب مورد نیاز شما را در فلان مکان قرار داده‌ام؛ ولی شما نباید در مقام تحصیل آب به آنجا بشتابید. آیا این چنین اعلام،

۱- کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۲۴۱، به نقل از رساله‌ی کشف الشبهات.

۲- سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۸.

۳- کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۲۴۱، نقل از کشف الشبهات.

اعلامی لغو و این چنین سخن، سخنی سَفَه آمیز و احیاناً تناقض گویی نیست؟! آیا این صحیح است که خداوند حکیم علی الاطلاق از باب تجلیل و تکریم رسول گرامی اش و هم به منظور تعمیم کرم و رحمت و واسع‌ی الهیته اش مقام شفاعت کبرای روز جزا را به آن جناب اعطا نماید و این جلالت مقام حبیبش و متصدی بودن وی کانون پخش نوای رحمت و مغفرت ربوبی را به بندگان اعلام فرماید و آنگاه امت مسکین و نیازمند به مقام شفاعت را که اساساً به خاطر برخورداری همان امت مسکین، این اعطا و اعلام انجام پذیرفته است از رجوع به آن مقام منبع و تقاضای شفاعت مورد نیازش نهی فرماید؟ «تعالی الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً»؛ آیا نباید پرسید که آن اعطا و اعلام برای چه بود و این نهی و ردع از برای چیست؟

آیا نه مگر آن آب حیات از جانب خداوند متان برای نجات این تشنگان در دسترسشان قرار داده شده است؟ پس آب به تشنه‌ها نشان دادن و آنگاه آنها را از نزدیک شدن به آن برحذر داشتن از نظر حکمت حکیم و خداوند کریم چه معنی دارد؟ و اما آیهی شریفه‌ی «فلا تدعوا مع الله احداً» که مستمسک این فرقه قرار گرفته و آن را دلیل بر عدم جواز «استشفاع» ادعا کرده‌اند در گذشته مشروحاً توضیح داده شد که مراد از «دعوت مع الله»، خواندن مخلوق است به گونه‌ی پرستش و عبادت و یا آن که مخلوق را در معیت «عرضی» خدا قرار دادن و استقلال در وجود و ایجاد برای مخلوق قائل شدن. آری این نوع «دعوت» غیر خداست که در آیه‌ی شریفه مورد نهی واقع شده است.

و اما مسأله‌ی «استشفاع» بسیار روشن است که هیچگونه ارتباطی به این نوع از «دعوت» ندارد. چه آن که ما در مقام «استشفاع» وجود «شفیع» و اعطای منصب «شفاعت» را به وی و همچنین قدرت به کار بردن وی آن منصب را همه را از خدا یعنی «من الله» و «بالله» و «الی الله» می‌دانیم و او را هم «باذن الله» می‌خوانیم؛ نه «من دون الله» و

«مع الله» که ملاک و معیار کفر و شرک است و مورد نهی در آیه‌ی شریفه است. و اگر راستی مقصود در آیه‌ی مبارکه، نهی از خواندن مخلوق به طور مطلق باشد، پس باید تقاضای دعا و درخواست استغفار از مقرّبین درگاه خدا بلکه مطلق کمک‌خواهی از دیگران اعمّ از مرده و زنده، حاضر و غائب، مطلقاً ممنوع و غیر مجاز باشد، زیرا همه از مصادیق «دعوت غیر خداست». در صورتی که استعانت و استمداد از مخلوقات در زندگی اجتماعی و تعاون و همکاری افراد مجتمع یک امر طبیعی و ممدوح از نظر عقل و شرع است و همچنین درخواست دعا از برادران ایمانی، گذشته از نبی اکرم ﷺ و اولیای کرام علیهم السلام از امور مستحسنة‌ی در شرع مقدّس اسلام بوده و هیچ گروهی از گروه‌های امت اسلامی در صحت و استحسان آن تردیدی نکرده‌اند. چه آنکه راه‌گشا و نخستین مجوز این عمل در عالم اسلام خود قرآن کریم است که مردم را به تقاضای «دعا» و «درخواست استغفار» از رسول مکرّم ﷺ ترغیب فرموده است؛ آنجا که می‌فرماید:

...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ

وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛<sup>۱</sup>

...اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند، نزد تو [ای

رسول مکرّم] می‌آمدند و آنگاه از خدا طلب آمرزش

می‌نمودند و رسول نیز از برای آنان طلب آمرزش

می‌نمود، هر آینه خدا را توبه‌پذیری مهربان می‌یافتند.

حال اگر این درخواست استغفار از رسول ﷺ (که منظور از آمدن به سوی

رسول است)<sup>۲</sup> درخواست ناپسندی بود، طبیعی است که دنبال آن نباید خدا را «توّاب»

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۴.

۲-آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه می‌گوید: «جاؤک» علی اثر ظلمهم بلا ریت متوسلین بک...

و «رحیم» بیابند؛ بلکه باید تهدید به عذاب و عقاب خدا بشوند و از این که به جای «وَأَسْتَغْفِرُ» که متناسب با «جَاؤُوكَ» و در سیاق «خطاب» بوده است، تعبیر به «وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمُ الرَّسُولُ» فرموده و عنوان «رسالت» را مورد توجه قرار داده است، ممکن است اشعار به این حقیقت داشته باشد که مسأله‌ی صحت درخواست «دعا» و تقاضای «استغفار»، اختصاص به شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارد؛ بلکه هر مقام مقرب‌ی که دارای جنبه‌ی سفارت و وساطت بین خدا و خلق بوده و واجد اهلیت استجاب دعا در پیشگاه خدا باشد، تقاضای دعا از آن مقام کریم، مطلوب و «مرغوب» فیه است. چنانکه در سوره‌ی یوسف از فرزندان یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که آنان از پدر خود خواستند که در حق آنان طلب آموزش بنماید. حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر بزرگوار خدا نیز تقاضای آنان را پذیرفت و وعده‌ی استغفار از خدا به آنها داد که می‌فرماید:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ۖ قَالَ  
 سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ؛<sup>۱</sup>  
 گفتند ای پدر، برای ما از جهت گناهانمان استغفار کن  
 که ما خطا کاریم. گفت در آینده‌ی نزدیک از خدای  
 خویش برای شما استغفار خواهم کرد، چه آن که او  
 آمرزنده‌ی مهربان است.

واضح است که اگر این درخواست از جناب یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان «دعوت غیر خدا» عملی ناپسند و ضد برنامه‌ی توحیدی انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام بود، می‌بایست آن نبی کریم آنان را که در حال توبه و بازگشت به سوی خدا بودند از این عمل شرک‌آمیز زجر و منعشان نموده و راه صحیح رو به سوی خدا رفتن را که (به زعم وهابیتون) استغفار مستقیم از خدا بدون وساطت اولیای خداست نشانشان بدهد؛ در حالی که می‌بینیم آن



حضرت (علیرغم وهابیتون) نه تنها نهیشان نکرده است، بلکه این تقاضا و «استشفاع» فرزندان را به عنوان یک راه صحیح جلب رضا و مغفرت خدا، امضاء نموده و وعده‌ی استغفار به آنان داده و قطعاً به وعده وفا هم نموده است.

پس تقاضای «دعا» و «درخواست» استغفار از بندگان مقرب، چنانکه واضح است، تردیدی در صحت و استحسان قرآنی آن نیست و لذا می‌گوییم «استشفاع» از اولیای خدا نیز که همان تقاضای دعا و درخواست استغفار است نباید تردیدی در صحت و مشروعیت قرآنی آن باشد، زیرا شفاعت شافعان راستین جز دعا و نیایش آنان به درگاه خدا به منظور جلب غفران و عنایت خدا چیز دیگری نیست. پس استشفاع از آنان نیز جز تقاضای همان دعا چیز دیگری نخواهد بود.

حال از آقایان وهابیتون می‌پرسیم، این چگونه است که اگر ما بگوییم مثلاً یا رسول الله یا ولی الله ادع الله ان ینظر لی ذنوبی و یقضی لی حاجتی؛ یا بگوییم: **اسألک الاستغفار لی و الدعاء لقضاء حاجتی**، می‌گویند این تقاضای دعاست و اشکالی ندارد و جزء دستورات دین است و موافق با قرآن است. اما همین که لفظ «دعا» و «استغفار» را تبدیل به لفظ شفاعت نموده و گفتیم: **یا رسول الله یا وجیهاً عندالله اشفع لی عندالله ان ینظر لی ذنوبی و یقضی لی حاجتی؛ یا گفتیم: اسألک الشفاعة لی عندالله فی غفران ذنوبی و قضاء حاجتی**، ناگهان فریاد و فغان بر می‌آورد که آهای، مشرک شدی و مهدورالدم! سرت باید بریده شود و مالت به غارت بود و اهل و عیالت به اسارت کشیده شوند!!!

ای عجب! برای چه مشرک و چرا مهدورالدم؟! آخر نه مگر «شفاعت» اولیاء قسمت عمده‌اش همان «دعا» و «استغفار» از پیشگاه خداست؟ آیا به زعم شما درخواست دعا از یک بنده‌ی صالح پروردگار، «مشرک» است و درخواست کننده‌ی آن «مشرک» است؟

سبحان من طبع علی قلوب اعداء الحق فهم لا

يفقهون؛

این «ابن تیمیّه» بنیانگذار این مسلک است که می گوید: طبق احادیث معروفه، رسول خدا ﷺ از امت خود طلب دعا کرده است. آنگاه این حدیث را از «صحیح مسلم» نقل می کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

... صَلُّوا عَلَيَّ... ثُمَّ سَلُّوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ فَإِنَّهَا دَرَجَةٌ

فِي الْجَنَّةِ... فَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ عَلَيْهِ

شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛<sup>۱</sup>

...بر من درود و تحیت بگویند... آنگاه از خدا برای من

وسیله را تقاضا کنید که آن درجه‌ی بسیار رفیع بهشتی

است... هر کس برای من از خدا وسیله را بخواهد در

روز قیامت به شفاعت من نائل گردد.

رسول اکرم ﷺ به مستفاد از این حدیث، از ما خواسته است که درباره‌ی حضرتش دعا کنیم و از خدا بخواهیم که اعلیٰ درجات رفعت را که «وسیله» است به آن حضرت عطا فرماید به همانگونه که ما از آن جناب می خواهیم که نزد خدا درباره‌ی ما شفاعت کرده و از خدا بخواهد که گناهان ما را بیامرزد و ما را در زمره‌ی اهل بهشت قرار دهد. حال آیا می شود گفت که درخواست رسول اکرم ﷺ از ما عین توحید است؛ اما درخواست ما از رسول خدا ﷺ محض شرک است؟ و حال آن که ما به دعا و شفاعت آن حضرت نیازمندیم تا آن حضرت به دعای ما!

فما لكم ايّتها الجماعة كيف تحكمون؟ اتكمنون

الحق و انتم تعلمون؛

خلاصه آنکه آیه‌ی «فلا تدعوا مع الله احداً» هیچ ارتباطی با مسأله‌ی استشفاع و شفاعت طلبی از مقرّبین درگاه خدا که مصداقی از مصادیق تقاضای استغفار و درخواست دعا از اولیای خداست ندارد.

بلکه چنانکه گفتیم، مقصود آیه، نهی از خواندن غیر خدا به گونه‌ی پرستش و عبادت است نه مطلق خواندن و شاهد بر مطلب، یکی کلمه‌ی «مع الله» است که به مقتضای معنای «معیت» دلیل بر این است که غیر خدا را در عرض خدا قرار دادن و او را «معبود» و یا «مستقلّ» در وجود و ایجاد دانستن و به این قصد از وی چیزی خواستن نهی شده است و دیگر جمله‌ی «و انّ المساجد لله» که در اوّل آیه آمده و در موضع تعلیل نهی از دعوت غیر خدا قرار گرفته است. یعنی چون مساجد از انّ خداست به همین جهت دیگری را نباید خواند. حال اعمّ از این که منظور از مساجد در آیه جایگاه‌های عبادت مانند کعبه و مسجد الحرام و بیت المقدّس و دیگر معابد باشد<sup>۱</sup> و یا نفس عبادت و نماز<sup>۲</sup> و یا اعضای هفتگانه‌ی سجده.<sup>۳</sup>

و به هر حال این تعلیل به خوبی نشان می‌دهد که مقصود از «دعوت» در آیه، دعوت خاصی است که ملازم با سجده و عبادت بوده و با مسجد و معبد، از آن نظر که پرستشگاه است و مختصّ به خداست مرتبط باشد و مآلاً معنای آیه این می‌شود: چون سجده و نماز و پرستشگاه اختصاص به خدا دارد، بنابراین احدی را جز خدا پرستش نکنید و سجده و نماز به درگاه کسی جز خدا نبرید و هرگز مخلوقی را در امر «عبادت» شریک خدا مسازید و گرنه بسیار روشن است که اگر ما مثلاً در میان مسجد کسی را که متصدّی خدمت و آب و چای دادن به مردم است، بخوانیم و بگوییم: ای فلان، برای من چای یا آب بیاور و آنگاه رو به خدا آورده و بگوییم: ای خدا مرا

۱- چنانکه در تفاسیر آمده است: تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۱۲۵.

۲- همان.

۳- چنانکه از امام جواد علیه السلام نقل شده است، تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه‌ی ۱۳۵.

بیمارز، آیا هیچ انسان عاقلی به ما می‌گوید: تو مشرک شدی؛ زیرا در میان مسجد، غیر خدا را با خدا شریک در «دعوت» قرار داده و هر دو را خواندی و از هر یک چیزی خواستی و حال آن که خدا فرموده است:

وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا<sup>۱</sup>

مسجدها از آن خداست و کسی را با خدا نخواند.

آیا راستی هیچ آدم درست و حسابی، چنین حرفی می‌زند و چنین برداشتی از آیه‌ی قرآن می‌کند؟ نه به خدای سوگند، هیچ انسان عاقل متعارف عادی، تفوه به چنین سخن واهی نمی‌کند و هرگز چنین برداشتی از آیه‌ی شریفه قرآن نمی‌نماید. مگر این که بدبخت بینوا قدمی به وادی «وهابیت» نهاده و اندکی از باد و هوای آن وادی به دماغش رسیده و انقلاب و دگرگونی خاصی در مشاعرش پدید آمده باشد.

آری، در این صورت است که اگر چنین آدمی مثلاً به میان چاهی کثیف و گندابی عفن افتاد که وسایل بیرون آمدن از آن در اختیارش نیست، طبعاً باید داد زدن و فریاد کشیدن و استمداد از رهگذران را به فرمان «ابن عبدالوهّاب نجدی»، کفر و شرک و ضدّ توحید بداند و همچنان یا الله و یا الله بگوید تا جان از بدنش درآید! حال نمی‌دانیم آیا چنین مؤمن موحد خالصی! در این مکتب توحیدی خالص پرورش یافته است و می‌یابد و یا خیر، او هم مانند دیگر بچه‌های آدم، همین که در چاه افتاد تمام یافته‌ها و ساخته‌های نامعقول «ابن عبدالوهّاب» از خاطرش زایل گشته و همچون انسانی عاقل و مسلمانی کامل به حکم عقل سلیم و شرع متین، استمداد از رهگذران نموده و خود را از آن مهلکه می‌رهاند؟

آری، اگر چنین کرد و خود را رهانید آنگاه می‌فهمد تمام آنچه که می‌گفت و به آن نفهمیده معتقد شده بود اوهام و خرافاتی بوده است دور از منطق عقل و شرع و

اگر نه، همچنان ساکت و خاموش ماند تا جان از بدنش به در رفت، آنگاه است که وی از نظر عقلا یک آدم دیوانه‌ای محسوب می‌گردد و از نظر دینداران صحیح هم محکوم به عذاب خدا می‌باشد. زیرا بر اثر سکوت و عدم استمداد از وسایلی که خدا مقرر فرموده اقدام به انتحار و خودکشی نموده است، در حالی که خدا می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...<sup>۱</sup>

ای اهل ایمان، رعایت فرمان خدا نموده و در به دست

آوردن فیض و رحمت او اتّخاذ وسیله نمایید...

که در این جهان جاری بر نظام «توسّل» وظیفه‌ی انسانِ موّحد، دست به دامن «وسایل» زدن است.

باز هم استدلال به قرآن کرده‌اند!

باز از جمله آیاتی که در این باب از سوی این طایفه مورد استدلال غیر صحیح قرار گرفته و آن را دلیل بر شرک شفاعت طلبان از اولیای خدا دانسته‌اند، این دو آیه است:

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...<sup>۲</sup>

[مشرکان] به جای خدا موجوداتی را می‌پرستند که نه

می‌توانند زبانی به آنان برسانند و نه سودی و می‌گویند:

اینها شفاعت ما در نزد خدا هستند...

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ  
أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...<sup>۳</sup>

۱-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

۲-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۸.

۳-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳.

آگاه باشید که دین خالص و منزّه از شرک، از آن  
 خداست و آنان که جز خدا اولیایی [به عنوان معبود]  
 اتخاذ کرده‌اند [عذرشان این است که می‌گویند ما] آنها  
 را نمی‌پرستیم مگر از این جهت که آنها ما را به وجه  
 احسنی به خدا نزدیک کنند...

آقایان وهّابی‌ها در بیان استدلال خود می‌گویند:

**آیه‌ی اوّل** اعتقاد به شفاعت بت‌ها و شفاعت خواهی از آنها را شرک و پرستش  
 غیر خدا دانسته و مورد ذمّ و نکوهش قرار داده است.

**آیه‌ی دوّم** نیز اتخاذ غیر خدا را به «ولایت» و آنگاه از راه تولّی وی، تقرّب  
 جستن به خدا را موجب شرک و ضدّ دین توحیدی خالص ارائه نموده است. بنابراین  
 غیر خدا را «ولّی» خود گرفتن و از وی «شفاعت طلبیدن» و او را وسیله‌ی «تقرّب به  
 خدا» دانستن به مقتضای این دو آیه‌ی شریفه «شرک» است و مباین با توحید است.  
 در پاسخ به این استدلال می‌گوییم:

عجبا، گویی که شما در خلط مبحث کردن و افکار ساده و سطحی نگر را به  
 انحراف کشانیدن و گمراه نمودن، مهارت و تردستی خاصی دارید که بدون تأمّل  
 وافی در کلام خدا و بی آنکه این آیه‌های شریفه را با سایر آیات مربوط به «شفاعت»  
 و «شرک» در عبادت بسنجید و حدود و قیود هر یک از آن دو عنوان را دقیقاً مورد  
 تحلیل و بررسی قرار بدهید، در معنی و تفسیر آیه با عجله و شتابی خاصّ، سرهم بندی  
 مخصوصی به کار برده و فوراً یک مطلب خود ساخته و اطو کشیده‌ای را از جیب  
 مبارک خود بیرون می‌آورید و به عنوان مدلول مسلّم آیه، به خورد ساده‌اندیشان  
 می‌دهید و گرنه با یک تأمّل نه چندان دقیق و عمیق از هر دو آیه این مطلب به دست  
 می‌آید که موضوع سخن در آیه‌های شریفه این نیست که شفاعت طلبی از مخلوق و

یا تقرّب جویی به خدا از طریق مخلوق از نظر قرآن عبادت غیر خدا محسوب می‌گردد و «شُرک» است.

بلکه منظور اصلی در آیه‌های مزبور، ردّ و انکار تعلیل و توجیهی است که بت پرست‌ها برای صحیح نشان دادن کار ناصحیح خود یعنی «پرستش بت» تقریر می‌کردند و می‌گفتند: علت و جهت این که ما بت‌ها را می‌پرستیم این است که می‌خواهیم از طریق عبادت آنها به شفاعت آنها نائل شویم که آنان با وساطت و میانجی‌گری خود در نزد خدا ما را به خدا که خالق عالم است نزدیک گردانند و در نتیجه از ما دفع بلا نموده و خیر و سعادت در زندگی نصیب ما سازند و لذا خداوند حکیم به منظور ابطال این توجیه نامعقول در آیه‌ی اول می‌فرماید:

...قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ...<sup>۱</sup>

... بگو [به اینان ای پیامبر ﷺ] آیا به خدا خبر می‌دهید  
از یک جربانی [شفاعت بت‌های بی‌جان] که در هیچ  
جای عالم وجود ندارد...

جمله‌ی «ما لا يعلم فی السموات و لا فی الارض» که نفی علم از خدا می‌کند کنایه از «نفی وجود» است؛ زیرا چیزی که مورد تعلّق علم خدای دانا به محتویات آسمان و زمین قرار نگیرد طبعاً در عالم هستی وجود نخواهد داشت. استفهام در اینجا به اصطلاح اهل ادب استفهام «انکاری» است و حاصل مفاد آیه این می‌شود: اعتقاد شما [بت پرست‌ها]<sup>۲</sup> به شفاعت بت‌ها و انتظار شفاعت از آنها اعتقادی پوچ و انتظاری نابجاست.

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۸.

۲- ضمیر غائب «بعبدون» به قرینه‌ی «ما» و مکی بودن سوره، راجع به «بت پرستان» است. (تفسیر المیزان).

چه آنکه موجودات مرده‌ی فاقد حسّ و شعوری که سود و زیان به حال شما نمی‌توانند داشته باشند، دارای اهلیت شفاعت نمی‌باشند و چنین شفعاپی (مرده‌های لایضِرّ و لاینفع) در عالم علم خدا وجود ندارند.

بنابراین بت‌پرستی به انگیزه‌ی انتظار شفاعت بت، علاوه بر این که «شرک» است، عملی احمقانه و جهل آمیز هم هست؛ یعنی از آن جهت که عبادت غیر خداست، شرک است و از آن نظر که توقّع شفاعت از موجودی مرده و لایشعر است، حماقت و سفاهت است. فعلهذا آنچه که در آیه‌ی شریفه مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته است، دو مطلب است:

۱- عبادت بت‌های لایضِرّ و لاینفع.

۲- اعتقاد به شفاعت آن بت‌ها و توقّع شفاعت از آنها به عنوان انگیزه و هدف

پرستش.

و «واو عطف» که به قانون ادبی، دلالت بر مغایرت «معطوف» و «معطوفٌ علیه» دارد، با عطف جمله‌ی «يقولون هؤلاء شفعاثنا عندالله» به جمله‌ی «يعبدون من دون الله ما لا يضرهم و لا ينفعهم» روشنگر همین معنی است که اعتقاد به شفاعت بت‌ها و انتظار شفاعت از آنها، مطلبی است جدا از موضوع عبادت بت‌ها.

و به همانگونه که در همه جا به حکم بدیهی عقل، «علت» غیر «معلول» است و «هدف» غیر «طریق»؛ اینجا نیز اعتقاد به شفاعت بت‌ها «علت» است و عبادت آنها «معلول». شفاعت بت‌ها نزد خدا (بزعم مشرکان) «هدف» است و عبادت آنها «وسیله» و «راه». همچنان که ممکن است دواعی و عوامل دیگری نیز غیر «اعتقاد به شفاعت» در روح و فکر آدمی اثر گذارده و او را وادار به پرستش موجودی غیر خدا بنماید؛ از قبیل تقلید از پدران و گذشتگان از اجداد و نیاکان، پیروی از جوّ حاکم بر محیط، تعصّب قومی، ترس از مخالفت با روش دیگران و بالاخره عادت و انس و الفت و امثال این



امور که هیچ کدام از آنها به طور مسلم «شرك» نیست؛ ولی ممکن است هر یک از اینها بر اثر جهل و نادانی انسان موجب و داعی بر «عبادت» موجودی غیر خدا گردد که در آن صورت تنها همان «عبادت غیر خدا» شرك خواهد بود، نه آنچه که «سبب» و «داعی» بر عبادت شده است. چه آنکه بر همه کس روشن است که ترس و تعصب و عادت در این زمینه، هر چند خویی زشت و ناپسند است، اما هرگز شرك و عبادت غیر خدا محسوب نمی شود.

در اینجا نیز می گوئیم، آری، عبادت بت‌ها به حکم عقل سلیم و نص قرآن کریم مسلماً شرك است و ضد توحید است. اما اعتقاد به شفاعت بت‌های لایضر و لاینفع که به مفاد همین آیه‌ی شریفه انگیزه و علت غائی عبادت آنها بوده است، هر چند اعتقادی ابلهانه و نامعقول است؛ ولی هرگز شرك و عبادت غیر خدا محسوب نمی گردد. بلکه در نهایت امر آنچه می شود گفت این است که توقع شفاعت از بت‌ها در آیه‌ی شریفه از دو جهت تقبیح شده است:

۱- از آن جهت که موجوداتی مرده و عاری از توانایی بر نفع و ضرر هستند و لذا عقلاً شایسته‌ی آن نیستند که به شفاعت در نزد خدا برانگیخته شوند.

۲- از آن نظر که به فرض واجد بودنشان صلاحیت شفاعت را، هرگز شایستگی آن را نخواهند داشت که مورد «عبادت» و پرستش شفاعت طلبان قرار گیرند. چه آن که توقع «شفاعت» از کسی، تلازم با «عبادت» وی ندارد و به عبارت دیگر، راه نیل به شفاعت شفعاء، عبادت آنان نمی باشد. بنابراین استشفاع ما از اولیای خدا یعنی کسانی که نه مرده‌ی بی جانند و نه معبود شفاعت طلبان، عملی خواهد بود که نه «شرك» است و نه «حمق آمیز» و لذا به هیچ وجه ارتباطی با مدلول آیه‌ی مورد بحث نخواهد داشت. زیرا آیه‌ی شریفه، چنانکه بیان شد، در مقام تقبیح استشفاع از موجوداتی است که هم مرده‌ی لایضر و لاینفع اند و هم معبود بنا حق شفاعت طلبان قرار گرفته‌اند. در صورتی

که استشفاع ما از کسانی است که هم زنده‌اند و هم به هیچ عنوان و به هیچ جهتی مورد پرستش و عبادت ما شفاعت‌طلبان قرار نمی‌گیرند.



از توضیحی که درباره‌ی این آیه‌ی شریفه دادیم، مفاد آیه‌ی دوّم نیز روشن شد؛ زیرا در آن آیه نیز تقرب‌جویی به سوی خدا انگیزه و علت عبادت بت‌ها ارائه شده است. یعنی بت‌پرست‌ها از روی جهل و نادانی چنین می‌پنداشتند که اگر بت‌های مرده را به «ولایت» خویش اتخاذ کرده و آنها را به عنوان «ولی» و مدبّر امر زندگی بپرستند، آنها هم وسیله می‌شوند و اینان را به خدا که خالق عالم است نزدیک گردانیده و مورد لطف او قرار می‌دهند و نهایتاً آنان را به سعادت در زندگی می‌رسانند. در صورتی که اولاً به گواهی عقل سلیم، موجودات مرده‌ی لایشرع، اهلیت این را ندارند که «ولی» و مدبّر امر انسان باشند و ثانیاً به فرض اهلیت و استعداد، تا مقام «ولایت» و تدبیر امور از سوی خدا به کسی اعطا نشود، تقاضای ولایت و تدبیر از وی، عملی نابجا و بی‌اثر خواهد بود و ثالثاً به فرض صلاحیت و اهلیت ولایت نیز، شایسته‌ی آن نخواهند بود که «معبود» و مورد پرستش انسان قرار گیرند.

اما اگر کسی که هم زنده و فعال است و هم از سوی خدا به او مقام «ولایت» و «تدبیر» اعطا شده است و هم ما او را نه «من دون الله» بلکه «باذن الله» به ولایت خویش اتخاذ کرده و از او بخواهیم که راه صحیح پرستش و عبادت خدا را به ما بیاموزد و ما را در ظلّ عنایات و رهنمودهای خود به قرب خداوند رحمان نائل گرداند، در این صورت بدیهی است که ما نه شرکی مرتکب شده‌ایم و نه کاری قبیح و نامعقول انجام داده‌ایم که مآلاً مشمول ذمّ آیه‌ی شریفه قرار گرفته باشیم.

چه آنکه ما اولیای منصوب از جانب خدا را نه می‌پرستیم و نه از پیش خود به آنها «ولایت» بر خویش می‌دهیم؛ بلکه به امر خدا، آنها را «ولی» بر خود گرفته و آنگاه

از راه «تولی» و «اتباع» از تعالیم آسمانی آنها، به خدای جهان تقرب می‌جوئیم.

### دخل و تصرفدر تفسیر آیه‌ها

حال که معنی و مراد از این دو آیه‌ی شریفه روشن شد، اینک توجهی به دخل و تصرفات ناروای «ابن عبدالوهاب» در تفسیر همین آیه‌ها بفرمایید. در نامه‌ای که وی به عنوان «شیخ الرکب المغربی» نوشته و ضمن آن به شرح عقیده‌ی خود پرداخته و موضوع «توسل» و «استشفاع» از اولیای خدا را محکوم به «شرک» کرده و استدلال به آیه‌ی شریفه نموده است که:

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَ  
يَقُولُونَ هُوَ لَآءِ شَفَاعَتِنَا عِنْدَ اللَّهِ...<sup>۱</sup>

آنگاه ذیل همین آیه می‌گوید:

فَاخْبِرْ أَنَّهُ مَنْ جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَسَائِطَ يَسْأَلُهُم  
الشَّفَاعَةَ فَقَدْ عْبَدَهُمْ وَ اشْرَكَ بِهِمْ...<sup>۲</sup>

خدا در این آیه به مردم اعلام کرده که هر کس بین خود و خدا وسائطی قرار داده و از آن وسائط درخواست شفاعت نماید، با این عمل، وسائط را پرستش کرده و به وسیله‌ی آنها شرک به خدا آورده است...

ملاحظه می‌فرمایید که رئیس فرقه‌ی وهابی‌ها با چه جرأت و بی‌باکی آیه‌ی شریفه‌ی قرآن را بر اساس رأی خود تفسیر نموده و عقیده‌ی شخصی خود را به ذات اقدس حق تعالی نسبت داده است و با کمال صراحت می‌گوید: خدا در این آیه گفته است: کسی که از وسائط، درخواست شفاعت نماید، با این عمل وسائط را پرستش

۱-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۸.

۲-کشف الارتیاب، صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸.

کرده و شرک به خدا آورده است. یعنی به نظر وی، منظور اصلی آیه‌ی کریمه این است که مشرک بودن شفاعت طلبان از غیر خدا را ثابت کند، در حالی که مشروحاً توضیح دادیم که هدف اصلی آیه، باطل نشان دادن توجیه و تعلیلی است که بت پرستان برای عمل مشرکانه و نامعقول خود (پرستش بت‌های لایضرّ و لا ینفع) آورده و می‌گفتند: علت این که ما بت‌ها را می‌پرستیم این است که نیازمند به شفاعت آنها هستیم و می‌خواهیم از راه پرستششان به شفاعتشان نائل شویم.

آری، آیه‌ی شریفه این توجیه غلط را که برای صحیح نشان دادن یک کار غلط دیگرشان آورده‌اند، انکار و ابطال می‌نماید. نه این که محضاً در مقام کوبیدن مسأله‌ی «استشفاع» و شفاعت طلبی برآمده و بخواهد مطلقاً شفاعت طلبی را «شرک» و شفاعت طلبان را مشرک بخواند. ما نمی‌دانیم آقای «ابن عبدالوہاب» اولاً از کجای این آیه به دست آورده است که مشرکین از وسائط خود درخواست شفاعت داشته‌اند که با عبارت «و یسألهم الشّفاعة» مدلول آیه‌ی شریفه را بیان کرده و «استشفاع» از اولیاء و مقربین را همانند استشفاع مشرکین از اصنام (که به زعم وی مراد آیه است) ارائه می‌کند. در حالی که آیه‌ی شریفه اصلاً سخن از سؤال شفاعت و استشفاع به میان نیاورده است؛ بلکه فقط با عبارت «و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عندالله» نقل قول مشرکین نموده و می‌فرماید: آنها می‌گویند «اینان شفعااء ما در نزد خدا هستند» و البتّه روشن است که قول و اعتقاد به شفاعت، غیر از تقاضا و سؤال شفاعت است. آیا روی چه میزانی «ابن عبدالوہاب» قول به شفاعت را به «سؤال شفاعت» تفسیر کرده است؟

و ثانیاً به فرض این که معنای قول به شفاعت، تقاضای شفاعت باشد، باز هم ما نمی‌دانیم آیا آن عالیجناب از کدام قسمت این آیه استفاده کرده که سؤال و تقاضای شفاعت از موجودی، عبادت و پرستش آن موجود است که با عبارت «فقد عبدهم» با صراحت تمام به خدا نسبت داده که خدا فرموده است: هر کس از وسائط، درخواست

شفاعت نماید آنها را پرستش کرده است؟ آیا از این که جمله‌ی «يقولون هؤلاء شفاعونا» دنبال جمله‌ی «يعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم» آمده است، این معنی را استنباط کرده که شفاعت خواهی از بت‌ها همان عبادت آنهاست؟ در صورتی که چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، طبق قانون ادبی، «واو عطف» که بین این دو جمله قرار گرفته است، دلالت بر مغایرت و دوئیت مدلول جمله‌ی معطوف و معطوف علیه دارد و با وضوح تمام می‌رساند که مسأله‌ی «قول به شفاعت بت‌ها» غیر مسأله‌ی «عبادت آنها» است.<sup>۱</sup>

البته ما معترفیم و جای هیچگونه تردیدی نیست در این که هر دو کار مشرکان، از آن نظر که بت‌ها موجوداتی لا یضرّ و لا ینفع بوده و طبعاً نه شایسته‌ی «شفاعت» هستند و نه سزاوار «عبادت»، در لسان آیه‌ی شریفه مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته و هر دو عمل، عملی جاهلانه و ابلهانه معرفی شده‌اند.

اما آنچه که معیار «شُرک» مشرکین بوده و آنها را از صراط مستقیم «توحید در عبادت» خارج نموده و با جمله‌ی «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» که متمم همان آیه‌ی شریفه است، ساحت قدس خدا از آن، تنزیه شده است. همانا موضوع عبادت و پرستش بت‌هاست نه مسأله‌ی «توقّع شفاعت» از آنها و لذا می‌بینیم آیات عدیده‌ی دیگری از قرآن که در ذمّ و تقبیح مشرکین آمده است تنها سخن از «عبادت» غیر خدا به میان آورده و همان را رمز «شُرک» مشرکین ارائه نموده است؛ بدون این که نامی از «شفاعت» و «استشفاع» غیر خدا به میان آورده باشد. از آن جمله این آیات است:

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا...<sup>۲</sup>

۱- حمل «واو عطف» بر عطف تفسیری حمل برخلاف ظاهر عطف است بدون قرینه‌ی ملزمه در کلام.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۶.

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا  
يَضُرُّكُمْ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۱  
وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ  
كَانَ الْكَافِرِ عَلَى رَبِّهِ ظَهيراً؛ ۲

آقای «ابن عبدالوهاب» در دوّمین آیهی مورد بحث ما (آیهی ۳ سورهی زمر) از  
طریق «تفسیر به رأی»، تصرّف ناروا نموده و در همان نامه‌ی سابق الذّکر خویش، ذیل  
همان آیه می‌گوید:

وَ اخبر انّ المشركين يدعون الملائكة و الانبياء و  
الصّالحين ليقرّبوهم الى الله زلفى و يشفعوا لهم  
عنده...؛ ۳

خداوند در این آیه به مردم اعلام کرده است که  
مشرکین، فرشتگان و پیامبران و صالحان را می‌خوانند  
برای این که آنها را به خدا نزدیک کنند و در پیشگاه  
خدا از آنان شفاعت نمایند.

اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید که رئیس وهابیین، اولاً «عبادت» را در جمله‌ی «ما  
نعبدهم» به معنای «دعوت» و خواندن تفسیر کرده و آنگاه عقیده و رأی خود را به خدا  
نسبت داده و می‌گوید:

وَ اخبر انّ المشركين يدعون...؛  
خدا خبر داده و گفته است که مشرکین دعوت می‌کنند

۱- سورهی انبیاء، آیات ۶۶ و ۶۷.

۲- سورهی فرقان، آیهی ۵۵.

۳- کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۲۱۷.

## و می خوانند....

در صورتی که مادر گذشته ثابت کردیم که مفهوم «خواندن» و «دعوت»، طوری نیست که مطلقاً مساوی با مفهوم «عبادت» و «پرستش» باشد، همچون دو لفظ مترادف مانند انسان و بشر، تا ما بتوانیم در همه جا لفظ «عبادت» را به معنای دعوت و یا لفظ «دعوت» را به معنای عبادت تفسیر کنیم. بلکه «دعوت» چنانکه روشن است، مفهومی جدا از مفهوم «عبادت» دارد. منتها گاهی «دعوت» در صورت «عبادت» تحقق می پذیرد و آن موقعی است که آدمی «مدعو» خود را «معبود» و یا مستقل در «وجود» و «ایجاد» بداند و در این صورت است که اگر آن «مدعو» معبود، ذات اقدس الله باشد دعوت او دعوت «توحیدی» و عبادت الله خواهد بود و اگر غیر خدا باشد دعوت وی نیز دعوت «مشرکانه» و عبادت «من دون الله» به شمار خواهد رفت و همچنین ممکن است گاهی مفهوم «عبادت» تحقق پذیرد، بدون این که دعوت و خواندنی در کار باشد؛ مثل این که انسان برای خدا «رکوع» و «سجده» و طواف انجام بدهد، بی آن که با کلمات «یا الله» و «یا رباه» او را بخواند.

بنابراین، تفسیر «عبادت» در آیه‌ی شریفه به «دعوت» در حالی که قرینه‌ای در کار نیست «تفسیر به رأی» است و ثانیاً در آیه‌ی شریفه هم چنان که می بینیم هیچ سخنی از ملائکه و انبیاء و صالحین به میان نیامده است؛ بلکه مقصود از جمله‌ی «من دونه» مطلق موجودات «غیر خداست» و لذا مفاد آیه این می شود: کسانی که غیر خدا موجوداتی را به «ولایت» برگیرند و آنها را به منظور تقرب جویی به خدا «عبادت» نمایند از دین توحیدی خالص بیرون رفته و در عداد «مشرکان» محسوب می شوند و حال آنکه آقای ابن عبدالوهاب اینجا نیز از خود تصرّف ناروایی کرده و جمله‌ی «من دونه» را در آیه‌ی شریفه به «ملائکه و انبیاء و صالحین» تفسیر نموده و از مجموع این تصرّف‌های غیر مجاز این نتیجه را گرفته و تحویل ساده دلان داده است که هر کس

فرشتگان و پیامبران و دیگر صالحان از بندگان خدا را بخواند و از آنان تقاضای «شفاعت» نماید مشرک شده و از صراط توحید انحراف پیدا کرده است.

آری، حقیقت امر این است که آقای «محمد بن عبد الوهاب»، پیشوای «وهابیین» از یک سو، بر اساس عقیده‌ی شخصی خویش از موضوع «توسل» به خاندان پیامبر اکرم ﷺ و شفاعت خواهی از مردان الهی سخت در رنج روانی افتاده و جداً ناراحت است و از دیگر سو می‌بیند تا به این عقیده‌ی نابجا و بی‌دلیل خود «صبغه» و «رنگ قرآنی» نزنند، در عالم اسلام ممکن نیست جای پای باز کند و لذا به تکاپو و تلاش افتاده و از میان آیات شریفه‌ی قرآن کریم این دو آیه (آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی یونس و آیه‌ی ۳ سوره‌ی زمر) را به زعم خویش متناسب با پندار واهی خود تشخیص داده و با دخل و تصرفات نامشروع، عقیده و رأی شخصی خود را تحمیل به قرآن نموده است؛ با آن که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعْهُ مَعْدَهُ مِنَ النَّارِ؛<sup>۱</sup>

کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند باید جایگاه

خود را از آتش [دوزخ] انتخاب نماید.

وَمَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ  
الْكَذِبَ؛<sup>۲</sup>

کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، برخدا دروغ

بسته است.

## تنبيه و تذکر

اینجا از باب تنبيه و تحذیر، این نکته را باید تذکر داد که جداً این یک خطای

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۵۰ و منقول از سنن ترمذی، جلد ۵، صفحات ۱۹۹ و ۲۰۰.

۲- تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۸.



بسیار روشن و بلکه خیانت بسیار بزرگی است که کسی در مقام ارائه‌ی نظر قرآن درباره‌ی موضوعی، تنها به یک یا دو آیه اکتفا کرده و از سایر آیات مربوط به آن موضوع که حدود و قیود آن را بیان می‌کنند و موضع تفسیری آیات دیگر را دارند چشم ببوشد. در حالی که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی قرآن می‌فرماید:

يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ؛<sup>۱</sup>

بعض آن، به کمک بعض دیگرش سخن می‌گوید و

پاره‌ای از آن بر پاره‌ی دیگرش شهادت می‌دهد] برای

فهم مراد از آیه‌ای به استمداد و استشهاد از آیات دیگر

باید توجه داشت].

و لذا اگر بگویم بسیاری از کج فهمی‌ها که در معارف اسلامی پیش آمده و نتیجتاً به منازعات محنت‌بار دامنه‌دار مذهبی انجامیده و تفرقه‌ها به وجود آورده است، معلول همین‌گونه استدلال‌های ناقص و بررسی‌های «آبتر» قرآنی بوده است که پیروان مذاهب، بدون در نظر گرفتن مسئولیت‌های عظیم علمی و دینی، بدان مبتلا بوده‌اند و هستند، اغراق نگفته‌ایم و از اینرو باید تصدیق و باور داشت که یک نتیجه‌گیری صحیح از قرآن درباره‌ی یک موضوع از هر قبیل که هست در گروی این است که تمام آیات مربوط به آن موضوع را مورد فحص دقیق و بررسی کامل قرار داده و با در نظر گرفتن کل خصوصیات از تقیید مطلقات و تخصیص عمومات و تبیین مجملات و انواع دیگر از ویژگی‌های اصولی به استدلال و استنتاج از دیدگاه قرآن پرداخت.

الهمنا الله التَّقْوَى و وَقَفْنَا لِلَّتِي هِيَ اَزْكَى؛

ریشه و اساس مسلک «وهابیت» و...

اشاره‌ای کوتاه به ریشه و اساس مسلک «وهابیت» و چگونگی نشأت گرفتن آن،

۱- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۳۳، قسمت پنجم.

### از سیاست استعماری دشمنان اسلام و شمه ای از جنایات وهابی‌ها!

حال که سستی تشکیکات و واهی بودن آراء فرقه‌ی «وهابیّه» روشن شد، در اینجا بی‌تناسب نمی‌بینیم که ریشه‌ی این مسلک ضدّ عقل و مخالف شرع را هر چند به نحو اجمال و مختصر هم که شده است ارائه نماییم و چگونگی نشأت گرفتن آن را از فکر شیطانی و سیاست استعماری جهانخواران مادّه‌پرست توضیح داده و آنگاه اشاره‌ای کوتاه به یک قسمت از جنایات شرم‌آور و رسوا که از سوی این فرقه‌ی بی‌حیا در لُقافه‌ی جانبداری از دین و دفاع از توحید! در مجتمع مسلمین به وقوع پیوسته است بنماییم و سپس ایمان پاک هر مسلمان خداجو، نه، بلکه وجدان خالی از مرض هر انسان پاک‌سرشت نیک‌اندیش را به داوری بطلیم و از وی بپرسیم که آیا ممکن است خداوند حکیم جهان و یا فطرت سلیم انسان این چنین بیدادگری‌های خصمانه و قتل و غارت‌های وحشیانه را بر اساس آن چنان سخنان بی‌مایه و اوهام سست و بی‌پایه روا دارد و این همه نامردمی را درباره‌ی یک فرد انسان، تا چه رسد به یک امت ریشه‌دار مسلمان تجویز نماید!

در گذشته اشاره شد که اگرچه بذر نخستین این مسلک، در قرن هفتم هجری به وسیله‌ی «احمد بن تیمیه» در بین امت اسلامی افکنده شد؛ ولی رشد و ظهور و انتشار آن در قرن دوازدهم به وسیله‌ی «محمد بن عبدالوهاب» انجام پذیرفت و سپس سایه‌ی شوم آن به دستیاری ایادی «استعمار» به بسیاری از بلاد اسلامی کشیده شد. سازمان شیطانی استعمار بین‌المللی که پیوسته بر اساس سیاست «فَرَقْ تَشَدُّ = تفرقه بینداز تا حکومت کنی» دست به کار ایجاد گروه‌ها و فرقه‌های گوناگون متضادّ در بین امت عظیم اسلامی بوده و از این راه هزاران ضربه‌ی کاری ویرانگر بر پیکر این امت واحده وارد ساخته و خود با به غارت بردن انحاء ذخایر مسلمین به سیادت عظیم جهانی رسیده است، دائماً با طرح نقشه‌های عجیب و صرف هزینه‌های سنگین و تاسیس

تشکیلات وسیع، عناصر ویژه و افراد به خصوصی همچون علی محمد باب، حسینعلی بهاء، احمد کسروی و نظایر اینان که واجد شرایط «اضلال» و «تفتین» باشند در نقاط مختلف جهان شناسایی نموده و از راه‌هایی که می‌دانند، اگرچه از نظر خود آن عناصر آشوب‌آفرین نیز مخفی باشد، آنها را استخدام می‌کنند و به وسیله‌ی آنها وحدت کلمه‌ی امت اسلامی را که رمز بقاء عزت و شوکت مسلمین است از بین می‌برند و سپس با کمال سهولت و آسانی به مقاصد شوم شیطانی خود نائل می‌شوند.

### جاسوس انگلیسی چگونه آغاز به کار کرد؟

آری، این سازمان مکار کهنه کار ابلیسی که در اوایل قرن هجدهم میلادی (یعنی بیش از ۲۵۰ سال پیش) به نام «وزارت مستعمرات بریتانیای کبیر» فعالیت داشت، توسط یکی از یادی و جاسوس‌های بسیار هوشیار خود به نام «مستر همفر مسیحی» که به ظاهر در پوشش عنوان بازرگانی و تجارت و در واقع به منظور شیطنت در بلاد اسلامی و تفریق کلمه و ایجاد اختلاف بین مسلمانان از «لندن» به کشورهای مصر، عراق، ترکیه، ایران، نجد و حجاز اعزام شده و پس از یاد گرفتن زبان‌های ترکی، فارسی و عربی و تحصیل علوم مقدماتی اسلامی و شرکت در حوزه‌های علمیه و آشنایی نزدیک با علمای بزرگ شیعه و سنی و پی بردن به نقاط «قوت و ضعف مسلمین» و دادن گزارش‌های پی‌درپی به «لندن» و گرفتن دستورالعمل‌های عمیق و وسیع از سازمان استعماری لندن، توانست یکی از این عناصر مستعد و قابل، یعنی «محمد بن عبدالوهاب» را در «بصره» به دام ابلیسی خویش افکنده و او را با لطائف الحیل به استخدام وزارت مستعمرات بریتانیای کبیر درآورد.

در کتابی که همین جاسوس انگلیسی به صورت «خاطرات سیاسی» خود نوشته و اخیراً به زبان‌های عربی و فارسی نیز ترجمه شده است تحت عنوان «اول آشنایی با محمد بن عبدالوهاب» می‌گوید: اینجا (یعنی در بصره و در کارگاه یک نجار مسلمان)

با جوانی آشنا شدم که به این دکان تردد داشت و هر سه زبان ترکی، فارسی و عربی را می دانست و در لباس طلاب علوم دینی بود و به نام محمدبن عبدالوهاب نامیده می شد. این شخص جوانی سخت مغرور و متکبر و عصبی مزاج بود... این جوان مغرور، در فهم قرآن و سنت از درک خودش پیروی می کرد و آراء و نظریات بزرگان مذاهب را طرد می کرد؛ نه تنها بزرگان زمانش و بزرگان مذاهب اربعه، بلکه حتی درباره ی ابی بکر و عمر نیز - در صورتی که از کتاب و سنت چیزی خلاف نظریات آنان می یافت - آراء آنان را هم به دیوار می زد... (صفحه ی ۷۵ خاطرات)

و همچنین تحت عنوان «گمشده ی خود را یافتم» می نویسد: من، گمشده ی خودم را در محمدبن عبدالوهاب یافته بودم! زیرا آزادگی و غرور و منش و تنفّری که از علمای عصر خود داشت و استقلال نظرش که حتی به خلفای چهارگانه نیز اهمّیتی نمی داد و تنها به فهم خودش در قرآن و سنت اتکا می کرد... (صفحه ی ۸۱ خاطرات)

جاسوس انگلیسی پس از طیّ نخستین مراحل آشنایی خود با محمدبن عبدالوهاب و ایجاد شکّ و تردید در عقاید دینی او و کاملاً پختن و آماده کردن وی برای پذیرش وسوسه های ابلیسی<sup>۱</sup> به امر وزارت مستعمرات انگلستان به لندن باز می گردد و پس از توقّف کوتاهی در آنجا و گرفتن دستورات تازه، مجدداً به عراق اعزام می شود.

در این باب در همان کتاب می نویسد: تا این که دوباره از طرف وزارت مستعمرات دستور رسید به عراق بازگردم تا برنامه را با محمدبن عبدالوهاب تکمیل کنم و دبیر کلّ به من دستور داد که درباره ی «شیخ» کوتاهی نکنم؛ زیرا می گفت: از گزارشاتی که به دستش رسیده است معلوم می شود که شیخ (محمدبن عبدالوهاب)

۱- برای کسب اطلاع بیشتر از کیفیت اغوای این جاسوس انگلیسی و اثرگذاری وی در افکار و عقاید محمدبن عبدالوهاب، به کتاب خاطرات سیاسی مستر همفر رجوع شود. از صفحه ی ۸۱ تا ۹۸، ترجمه ی فارسی.

بهترین شخصی است که می‌توان برای رسیدن به هدف‌های وزارت مستعمرات، به او اعتماد داشت. سپس دبیرکل<sup>۱</sup> به من گفت: از این پس با «شیخ» صریح صحبت کن و گفت: جاسوس ما در اصفهان (چون محمد بن عبدالوهاب بنا به صلاح دید مستر همفر جاسوس، از بصره به اصفهان و شیراز رفته بود<sup>۱</sup>) با صراحت با او صحبت کرده است و شیخ هم آمادگی خود را اعلان کرده است؛ اما به شرطی که به هنگام اظهار نظریات و افکارش که قهراً مورد حملات حکومت‌ها و علما قرار خواهد گرفت، او را حفظ کنیم و از نظر بودجه و اسلحه - اگر روزی مقتضی شد - او را مجهز سازیم و یک حکومت و لو در منطقه‌ی کوچکی در اطراف بلاش (نجد) به او بدهیم. وزارت نیز تمام این خواسته‌ها را قبول کرده است.

من از شنیدن این خبر که جاسوس اصفهانی مطلب را صریح به «شیخ» گفته و شیخ هم قبول کرده است سخت خوشحال شدم، به حدی که نزدیک بود از شادی و روحم از بدنم پرواز کند. سپس به دبیر کل گفتم: اکنون کار ما چیست و به «شیخ» چه بگوییم و از کجا شروع کنیم؟ دبیر کل گفت: وزارت مستعمرات نقشه‌ی دقیقی برای شیخ تهیه نموده است که آن را باید اجرا کند و این نقشه عبارت است از:

۱- تکفیر تمام مسلمانان و مباح نمودن قتل آنان و غارت کردن اموالشان و هتک آبروی آنان و فروختن آنان در بازار برده‌فروشان و جواز برده ساختن مردانشان و کنیز گرفتن زنانشان.

۲- نابود ساختن «کعبه» به نام این که جزء آثار بت پرستی است - اگر بتواند - و مانع شدن مردم از حج و تحریک عشایر و قبایل به قتل و غارت قافله‌های حجاج و کشتن آنان.

۳-....

۱- خاطرات مستر همفر، صفحه‌ی ۱۱۳.

- ۴- ویران ساختن قبه‌ها و ضریح‌ها و اماکن مقدّسه از نظر مسلمانان در مکه و مدینه و دیگر بلاد اسلامی که برایش امکان داشته باشد، به نام این که اینها بت پرستی و شرک و نوعی اهانت به شخصیت پیامبر و خلفای او و رجال اسلام است.
- ۵- ایجاد هرج و مرج و آشوب در بلاد به هر اندازه که بتواند.
- ۶- انتشار قرآنی که کم و زیادهایی طبق احادیثی که در مورد «تحریف» قرآن رسیده است، در آن عملی شده باشد.

دبیر کلّ پس از توضیحی پیرامون برنامه‌های مزبور گفت: از این برنامه‌های سنگین هول‌نکنی، زیرابرمال لازم است تخم‌افشانی کنیم و نسل‌های بعد خواهند آمد تا این خطّ سیر را تکمیل کنند. حکومت انگلستان عادت دارد که همیشه نفّس‌هایی طولانی می‌کشد و قدم به قدم، سوی هدف خود پیشروی می‌کند. آیا مگر محمد ﷺ پیامبر، انسانی نبود که به تنهایی توانست این انقلاب شگفت‌انگیز را انجام دهد؟ «محمد بن عبد الوهّاب» نیز مانند محمد ﷺ باید بتواند این انقلاب را به راه اندازد.<sup>۱</sup>

«مستر همفر» جاسوس انگلیسی مجدداً به عراق باز می‌گردد و آنجا باخبر می‌شود که محمد بن عبد الوهّاب از سفر اصفهان به بصره مراجعت نموده و از آنجا به سوی نجد<sup>۲</sup> حرکت کرده است. او نیز بی‌درنگ عازم حرکت به سوی نجد گردیده و پس از تحمّل رنج بسیار، وارد نجد می‌شود و «شیخ» را طبق نشانی که قبلاً به دست آورده بود، در خانه‌اش ملاقات می‌کند و در همانجا است که مقدمات قیام خائانه‌ی وی و اعلان «دعوت شیطانی» او را فراهم می‌آورد؛ چنانکه در همان کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

دو سال تمام در نجد همراه او بودم و ترتیبات لازمه را برای اظهار «دعوت» فراهم

۱- خاطرات مستر همفر، صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۲.

۲- «نجد» سرزمینی است در عربستان سعودی که بین مدینه و اردن واقع شده است و قیام محمد بن عبد الوهّاب نیز از آنجا بوده است.

می ساختم و در سال ۱۱۴۳ هجری، تصمیم شیخ قطعی شد<sup>۱</sup> و در آنجا هم یارانی به حد کافی پیدا کرده بود و دعوت خود را با کلماتی مبهم! و الفاظی مختصر، برای یاران مخصوص خود اظهار نمود و سپس شروع کرد به توسعه دادن دعوت خود. من نیز عده‌ای افراد قوی به عنوان «حافظ و سپر»، اطرافش گذاشتم و «پول» کافی هم به آنان دادم و هر وقت که از طرف دشمنان شیخ حمله‌ای می شد آنان را سخت تحریک می کردم تا مقاومت کنند. شیخ هر چه بیشتر اظهار دعوت می کرد، دشمنش بیشتر می شد و گاهی در اثر فشار دشمن و شایعاتی که بر ضدش می شد می خواست از راهش برگردد؛ ولی من نمی گذاشتم و دوباره او را مصمم می ساختم و به او می گفتم: محمد ﷺ پیامبر، در راه اظهار دعوت خود بیش از اینها رنج کشید و این راه، راه بزرگواری است و هر مصلحی می بایست سختی و نامالیقات ببیند.

ما با دشمنان همچنان دست به گریبان بودیم، گاهی حمله می بردیم، گاهی هم فرار می کردیم. من برای دشمنان «شیخ» جاسوس‌هایی تعیین کردم و آنان را با «پول» خریدم و هر وقت می خواستند فتنه‌ای برپا کنند جاسوس‌های ما خبر می دادند و ما می توانستیم نقشه را عوض کنیم... شیخ به من وعده داد که تمام «نقشه‌ی شش ماده‌ای» گذشته را اجرا خواهد نمود. ولی گفت: من در حال حاضر نمی توانم تمام این نقشه را اظهار کنم و راستی همین طور هم بود. مثلاً شیخ بعید می دانست که بتواند خانه‌ی «کعبه» را هنگامی که دسترسی به آن پیدا کرد، ویران سازد و نیز نمی تواند مردم را قانع کند که «کعبه» از آثار «بت پرستی» است و نیز بعید می دانست که بتواند «قرآن جدیدی» منتشر کند... و می گفت: اگر ما این «دوامر» را اظهار کنیم، قهرالشکریانی عظیم به سوی ما راه می اندازند که به هیچ وجه نخواهیم توانست با آنان روبه‌رو شویم. من نیز

۱- مرحوم سید محسن عاملی نیز در «کشف الارتیاب»، صفحه‌ی ۵، این تاریخ را ابتدای ظهور محمّد بن عبدالوهاب از خلاصه‌ی الکلام نقل می‌کند.

عذرش را پذیرفتم؛ زیرا هنوز همان طور که شیخ می گفت، موقعیت اجازه نمی داد. پس از چند سال فعالیت، وزارت مستعمرات توانست «محمد بن سعود» (امیر درعیته)<sup>۱</sup> را به طرف ما جلب کند و قاصدی نزد من آمد و این جریان را برای من توضیح داد و از آن پس برای ما لازم شد که از «دو محمد» (محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود) پیروی کنیم. از محمد بن عبدالوهاب «دین» و از محمد بن سعود «قدرت»؛ تا این دو بر دلها و اجساد مردم مستولی شوند. زیرا تاریخ ثابت کرده است که «حکومت‌های مذهبی» دوام بیشتری دارند و دارای نفوذ و هیبت بیشتر می باشند و همین طور هم بود و با این برنامه، ما سخت تقویت شدیم و «درعیته» را مرکز «حکومت» و «دین» جدید قرار دادیم و وزارت مستعمرات به حکومت جدید به طور سری پول می رسانید و حکومت جدید عده‌ای برده خریداری نمود که در ظاهر برده بودند ولی در واقع از بهترین افسران وزارت مستعمرات بودند که زبان عربی را به خوبی آموخته بودند و یک دوره تعلیمات در مورد جنگ‌های صحرائی دیده بودند و من و آنها که یازده نفر بودند در طرح نقشه‌های لازم همکاری می کردیم و هر دو محمد (محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود) نیز طبق نقشه‌ای که ما برایشان طرح می کردیم حرکت می کردند و ما دوازده نفر همگی با دختران عشایر آنجا ازدواج کردیم... و با این برنامه پیوستگی ما با عشایر بیش از پیش شد و از این پس کارمان روز به روز بهتر می شد و مرکزیت ما نیز مرتب قدرت می یافت و اگر حادثه‌ی ناگواری پیش نیاید «بذرافشانی» خوبی شده است تا این «بذرها» رشد کند و میوه‌های مطلوب ما را بدهد.<sup>۲</sup>

۱- «محمد بن سعود» فرمانروای درعیته بوده است که پس از وی فرزندش عبدالعزیز و سپس سعود بن عبدالعزیز به حکومت رسیدند و تاکنون آل سعود در عربستان حکومت دارند.

۲- خاطرات مستر همفر، ترجمه فارسی، صفحات ۱۸۴ تا ۱۸۸. اصل این کتاب به انگلیسی و تألیف «مستر همفر» جاسوس نامی و زبردست وزارت مستعمرات انگلستان سابق (۱۷۱۰ میلادی، حدود دو قرن و نیم پیش) است که یک مجله‌ی فرانسوی آن را منتشر ساخته و ترجمه‌ی عربی آن در لبنان طبع و نشر گردیده است (نقل ملخص از مقدمه‌ی عالم مجاهد آقای شیخ حسین لنکرانی بر ترجمه‌ی فارسی کتاب مزبور و پشت جلد آن).



این خلاصه و اجمالی بود از ریشه‌یابی مسلک شوم «وهابی» که دیدیم چگونه بذر آن به دست شیطنت بار «استعمار» افشانده شد و آنگاه از آن مراقبت جدی به عمل آمد تا به حدّ ثمر رسید و اینک به نمونه‌هایی از ثمرات تلخ و ننگین آن بنگرید و ببینید این فرقه‌ی دشمن اسلام و قرآن چگونه با زدن ماسک قلابی جانبداری از اسلام به چهره‌ی خویش، یورش‌ها و حملات وحشیانه‌ی مکرّر به مجتمع مسلمین آورده و شهرهای اسلامی را مورد قتل و غارت و انواع رذالت‌ها و جنایت‌های سبعانه‌ی خود قرار داده‌اند.

### هجوم به عراق!

«عراق» در خلال سال‌های ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۵ چندین بار مورد هجمه‌ی «وهابیین» قرار گرفته و ویرانی‌ها به خود دیده است.<sup>۱</sup> از جمله در سال ۱۲۱۶ هجری، سعود بن عبدالعزیز بن محمد بن سعود وهابی، با لشکری عظیم از اعراب (نجد) به عزم سرکوبی اهل عراق آمد و ابتدا «نجف» را مورد حمله قرار داد، ولی بر اثر مقاومت اهل نجف نتوانست داخل حصار شود و لذا رو به «کربلا» رفت. صبح روز «عید غدیر» بود که اعراب وحشی نجد همچون سباع ضاریه و دزندگان خونخوار به شهر کربلائی معلّی یورش بردند و مسلمانان بی‌گناه و زوّار بی‌دفاع حرم امام «سید الشهداء علیّه السلام» پنج هزار نفر از مرد و زن و کودک را کشتند و با اعمال شیعه‌ی خویش از قتل و غارت و انحاء جنایات، تاریخ «عاشورا» و فاجعه‌ی «حرّه»<sup>۲</sup> را مجدداً به وجود آوردند و به منظور هتک

۱- کشف الارتیاب، صفحات ۱۳ و ۱۴.

۲- «حرّه» نام موضعی است در جانب شرقی مدینه الرسول ﷺ که در سال ۶۲ هجری در آنجا بین اهل مدینه که علیه یزید بن معاویه - لعنة الله علیهما - شوریده بودند و لشکر خونخوار یزید که به سرکردگی مسلم بن عقبه جبار برای سرکوبی آنان آمده بودند، درگیری شدید به وجود آمد و سرانجام مسلم که پس از آن به نام مُسرف نامیده شد، بر مدینه مسلط گردید و دستور قتل عام و غارت اموال و هتک نوامیس صادر کرد و تا سه روز همه چیز اهل مدینه را بر لشکر کفر و الحاد اموی مباح گردانید و با این عمل لگه‌ی ننگین و سیاهی بر چهره‌ی تاریخ درخشان اسلام بر جای نهاد. لعنة الله علیهم و علی اتباعهم.

حریم مقدّس امام علیه السلام با اسب‌ها و مرکب‌های خود وارد صحن مطهر شدند و سپس به داخل حرم شریف ریخته و ضریح مبارک را از جا کنده و صندوق روی قبر منور را شکستند و همانجا (نستجیر بالله) هاون نهاده و قهوه کوبیدند و دم کرده و نوشیدند و تمام آنچه را که در میان حرم بود از اشیای نفیسه و قندیل‌های طلا و نقره و انواع دیگر جواهرات و لثالی، جمع‌آوری کردند؛ تا آنجا که خشت‌های طلای ایوان را کردند و همه‌ی آن اموال غارت شده را بار شتران نموده بردند.<sup>۱</sup>

در «روضات» آمده است که فرقه‌ی «وهّابیه» پس از ورود به کربلا و قتل و غارت و تخریب، به عزم کشتن عالم جلیل‌القدر شیعی، سیدعلی «صاحب ریاض»<sup>۲</sup> - رحمه الله - به سوی خانه‌ی وی حرکت کردند. سید که از جریان آگاه شد، تمام افراد خانواده‌ی خود را به محلّ دیگری که «مأمّن» بود فرستاد و خودش ماند با یک کودک شیرخوار و چون مَفَرّی برای خود ندید، طفل را در بغل گرفت و در میان یکی از اطاقک‌ها که هیزم‌خانه بود، در زیر سبدی پنهان شد و بچه را به سینه چسباند؛ توکلاً علی الله. آن دژخیمان پست و پلید تمام خانه را گشتند و سرانجام برای پیدا کردن سید بزرگوار به هیزم‌خانه آمدند و به تمام زوایای آن اطاقک سر کشیدن و تمام هیزم‌ها را یک به یک برداشته و روی همان سبدی که سید در زیر آن پنهان بود گذاشتند و کسی را ندیدند. از لطف خدا نه آنان به سید توجهی کردند و نه از طفلک شیرخوار، آه و ناله‌ای برآمد و لذا پس از این که مطمئن شدند که کسی در خانه نیست از خانه بیرون رفتند و سید و کودکش جان سالم به در بردند.<sup>۳</sup>

۱- منتخب التواریخ، صفحه‌ی ۵۷۸ و کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۱۳، با اندکی تفاوت در نقل.

۲- کتاب ریاض المسائل از کتب نفیسه‌ی «فقه» شیعه است که در شرح المختصر النافع تألیف محقق حلّی صاحب شرایع نوشته شده و معروف به شرح کبیر است؛ در قبال «شرح صغیر» که از همین مؤلف در شرح همان تألیف است و از ابن‌روم سیدعلی در میان فقهاء عظام به عنوان صاحب ریاض شناخته شده است.

۳- منتخب التواریخ، صفحه‌ی ۵۷۸.

## هجوم به طائف!

در ماه ذیقعدہی سال ۱۲۱۷ حمله به «طائف» برده و آن شهر اسلامی را قتل عام کردند؛ تا آنجا که کودک شیرخوار را روی سینه‌ی مادرش سر بریدند. به مساجد یورش برده و نمازگزاران را در حال نماز کشتند؛ داخل خانه‌ها ریخته و هر که را که دیدند به قتل رسانیدند. جمعی از مردان سلحشور «طائف» به مقاومت ایستادند؛ تا سه روز جنگ و درگیری میانشان برقرار بود و سرانجام اهل طائف دست از جنگ کشیدند و امان خواستند. آن تبهکاران نیز عهد و پیمانی با آنها بسته و با شرط «خَلع سلاح» آنها را از کشته شدن «امان» دادند. اما تمام اموالشان را به غارت برده و حتی لباس از تنشان ربودند و آن بینوایان را برهنه و عریان و مکشوف العوره از مرد و زن به اجبار و اکراه از خانه‌ها به وسط بیابان کشیدند؛ تا آن که پس از چندی قسمتی از جامه‌های کهنه در میانشان پرتاب کردند که خود را بپوشانند و پس از سیزده روز که به این وضع گذشت از آنها پیمان گرفتند که به مسلک «وهابیت» تن در دهند. اموال غارت شده‌ی از شهر طائف که در میان بیابان به صورت کوه‌ها درآمده بود، پس از آن که یک پنجم آن به امیر و فرمانده‌ی لشکر اختصاص داده شد بقیه در میان اعراب نجد و یغماگران تقسیم گردید و سپس به فکر این که گنجینه‌هایی در خانه‌ها مدفون است، بار دیگر به کندن منازل و خانه‌ها و حتی مستراح‌ها پرداختند و شهر طائف را زیر و زبر کردند. قرآن‌ها و کتاب‌های حدیث و علوم از هر قبیل، در معابر و کوچه‌ها و زیر پای اسب‌ها و انسان‌ها ریخته و نابود ساختند.<sup>۱</sup>

## تسلط وهابیین بر «مکه» و «مدینه»!

در سال ۱۲۱۸ هجری، به منظور تصرف «مکه» و هدْم قبور بزرگان اسلام رو به مکه آوردند و چون اهل مکه از وضع طائف و رفتار دَدمنشانه‌ی آنان با اهل طائف

۱- کشف الارتیاب، صفحه‌ی ۱۸.

باخبر شده بودند، توانایی ایستادگی در مقابل آنها را در خود ندیده و بی مقاومت تسلیم شدند. آنان نیز با کمال گستاخی وارد حریم خدا گشته و دست به ویران نمودن آثار و شعائر اسلامی زدند. تمام قبه‌ها که در حول و حوش کعبه و بالای قبور بزرگان دینی بود از بین بردند و از مردم مگه خواستند که پس از این باید دستورالعمل‌های «محمد بن عبدالوهاب» را به عنوان دستورات اصیل دینی در میانشان مورد بحث و عمل قرار دهند<sup>۱</sup> و سپس در سال ۱۲۲۱ هجری دست به تخریب آثار اسلامی در «مدینه» و غارت اموال روضه‌ی مقدسه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله زدند و آنچه که بود از جواهرات و اشیای نفیسه‌ی بسیار قیمتی همه را بردند و قبه‌های قبور ائمه‌ی بقیع علیهم السلام و سایر بزرگان اسلامی را ویران نمودند و مردم را از زیارت قبر مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منع کردند. ولی جرأت تخریب قبه‌ی مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به خود ندادند<sup>۲</sup> و بر اثر ناامنی که فرقه‌ی وهابیه در حجاز به وجود آورده بود تا سال‌های متمادی، راه «حج» به روی مسلمانان بسته بود.<sup>۳</sup>

در سایر بلاد اسلامی نیز از این قبیل حمله‌ها و قتل و غارت‌ها داشته‌اند و ما برای رعایت جانب اختصار از نقل آنها خودداری می‌کنیم و طالبان اطلاع بیشتر را به مقدمه‌ی اول کتاب «کشف الارتیاب» تألیف علامه‌ی جلیل و مجاهد مرحوم سید محسن امین عاملی - اعلی الله مقامه الشریف - ارجاع می‌نماییم.

### قسمتی از نقشه‌های تخریبی «استعمار شیطانی»

اینجا برای این که بهتر و بیشتر روشن شود که این مسلک ضد اسلامی، یک مسلک کاملاً «استعماری» بوده و تمام دستورات و برنامه‌هایش، فقط به منظور هدم

۱- کشف الارتیاب، صفحات ۲۲ و ۲۳.

۲- همان، صفحات ۳۴ و ۳۵.

۳- همان، صفحه‌ی ۳۵.

اساس اسلام از جانب «وزارت مستعمرات لندن» آن روز، تهیه و تنظیم گردیده و سیله‌ی جاسوس‌های ورزیده‌ی وزارت در اختیار «محمدبن عبدالوهاب» و اتباعش گذارده شده است، به این قسمت دیگر از کتاب «خاطرات سیاسی» مستر همفر، جاسوس سابق‌الذکر انگلیسی توجه فرمایید. همفر پس از این که از عراق به لندن بازگشت و مجدداً مأمور مراجعت به عراق شد، در باب دستورات تازه‌ای که گرفته است می‌نویسد:

آنگاه دبیر کل (مقصود دبیر کل وزارت مستعمرات انگلستان است) کتابی ضخیم که دارای هزار صفحه بود به دست من داد... کتاب را همراه خودم به خانه بردم و ضمن سه هفته مدتی که اجازه داشتم، کتاب را از اول تا به آخر خواندم و دبیر کل پس از خواندن کتاب، دستور داد آن را به او برگردانم... با خواندن این کتاب اعتماد من نسبت به حکومتم بیشتر شد و متوجه شدم به طور یقین آن طور که کتاب پیش‌بینی کرده است امپراطور عظیم عثمانی (که در آن زمان یکی از دو حکومت قدرتمند و چشمگیر اسلامی بوده است) در کمتر از یک قرن از هم خواهد پاشید...

کتاب مذکور را از جلد به جلد با دقت و تفکر، مطالعه کردم و افق‌های جدیدی در معرفت اوضاع و احوال پیروان محمد ﷺ پیش رویم باز شد و نیز از طرز تفکر آنان آگاه شدم و فهمیدم تا چه اندازه عقب افتاده هستند و به نقاط ضعف آنان پی بردم و نیز متوجه نقاط قدرت آنان هم شدم و این را هم متوجه شدم که چگونه باید عمل کنم تا نقاط قوت آنان را تبدیل به نقاط ضعف کنم...<sup>۱</sup>

در جای دیگر همان کتاب (خاطرات) می‌نویسد: نام این کتاب (کتاب هزار صفحه‌ای که از «وزارت» داده بودند) «كَيْفَ نُحَطِّمُ الْإِسْلَامَ» بود؛ یعنی: چگونه اسلام را نابود کنیم و راستی که محتویات این کتاب برای من بسیار جالب و برای

فَعَالِيَتِ هَايِ آيِنْدَهَام، بَهْتَرِيْن بَرْنَامَه بُوْد. پَس اَز اَن كِه كِتَاب رَا بَه دَبِيْر كَلِّ بَرگَرْدَانْدَم و دَرْبَارَهِيْ اَن سَخْت اَظْهَار تَعْجَب و خَشْنُوْدِي كَرْدَم، بَه مَن كَفت: دَانَسْتَه بَاش كِه تُو دَر اِيْن مِيْدَان تَنَهَا نِيَسْتِي؛ بَلَكِه تَا كَتُوْن تَعْدَاد كَسَاْنِي كِه «وَزَارَت مَسْتَعْمَرَات» دَر اِيْن مِيْدَان بَسِيْج كَرْدَه اسْت بِيْش اَز پَنْج هَزَار نَفَر مِي بَاشْد و وَزَارَت مَسْتَعْمَرَات دَر اِيْن فِكْر اسْت كِه تَعْدَاد اِيْن اَفْرَاد رَا اَفْزَايِش دَهْد تَا رُوْزِي بَه يَكْصَد هَزَار نَفَر بَرَسْنْد؛ هَنْگَامِي كِه تَعْدَاد اَفْرَاد مَا دَر اِيْن مِيْدَان بَه اِيْن رَقْم رَسِيْد، اَن وَقْت اسْت كِه بَر تَمَام مُسْلِمَانَان تَسَلُّط يَافْتَه اِيْم و اِسْلَام و بِلَاد اِسْلَامِي رَا اَنْطُوْر كِه بَايْد و شَايْد اَز هَم پَاشِيْدَه اِيْم!! سَپَس دَبِيْر كَلِّ اَضَافَه كَرْد و كَفت: مَن بَه شَمَا مَرْدَه مِي دَهْم كِه اَخْرِيْن مَدَّتِي كِه وَزَارَت بَرَاي تَكْمِيْل اِيْن نَقْشَه لَازِم دَارْد «يَك قَرْن» اَز زَمَان اسْت و اِگَر خُوْد مَا بَه اِيْن هَدَف نَرَسِيْم، فَرزَنْدَان مَا بَه زُوْدِي اِيْن دُوْرَان رَا بَا چَشْمَان خُوْد خَوَاهَنْد دِيْد. اِيْن مَثَل چَه زِيَاَسْت كِه مِي كُوِيْد: دِيْگَرَان كَاشْتَنْد و مَا خُوْر دِيْم؛ مَا نِيْز مِي كَارِيْم تَا دِيْگَرَان بَخُوْرَنْد.

و هَر گَاه «عُرُوس دَر يَاهَا» (مَنْظُوْر اَنْگَلَسْتَان اسْت كِه دَر وَسْط دَر يَا قَرَار دَارْد) تُوَانَسْت اِسْلَام رَا اَز هَم پَاشْد و بَر كِشُوْر هَايِش تَسَلُّط پِيْدَا كَنْد، جِهَان مَسِيْحِيْت رَا شَاد خَوَاهَنْد نَمُوْد. زِيْرَا طَيِّ دُوَازْدَه قَرْن مُسْلِمَانَان، اَنَان رَا اَز هَر سُو مُوْرْد هَجُوْم قَرَار مِي دَادَنْد و طَرْد مِي سَاخْتَنْد. دَبِيْر كَلِّ كَفت: جَنْگ هَايِ صَلِيْبِي فَايْدَه اِي نِدَاشْت؛ هَمَا نْگُوْنَه كِه قَوْم «مَغُوْل» نَتُوَانَسْتَنْد اِسْلَام رَا رِيْشَه كَن سَازَنْد. زِيْرَا عَمَلِيَات اَنَان دَفْعِي و بَدُوْن بَرْنَامَه و نَقْشَه يِ قِبَلِي بُوْد و اَنَان عَمَلِيَات نِظَامِي اَنْجَام مِي دَادَنْد كِه جَنْگِي عِلْنِي و اَشْكَار بُوْد و لَذا دَر مَدَّتِي كُوْتَاه اَز بِيْن رَفْت. اَمَّا اَمْرُوْز، حُكُوْمَت بَاعْظَمْت مَا دَر فِكْر اِيْن اسْت كِه اِسْلَام رَا اَز دَاخِل بَا يَك نَقْشَه يِ مَطَالَعَه شُدَه و دَقِيْق، بَا بِيْنِش و بَه مُرُوْر زَمَان نَابُوْد سَازْد! اَلْبَتَّه اِيْن بَرْنَامَه نِيْز دَر اَخْر كَار نِيَاَزْمَنْد بَه يَك لَشْگَر كِشِي و يُوْرش هَسْت؛ وَلِي اِيْن كَار مَوْقِعِي اَنْجَام مِي گِيْرْد كِه بِلَاد اِسْلَامِي رَا سَقُوْط دَادَه و اَز هَر سُو كَلَنْگ و يِرَانِي بَر پِيْكَر اِسْلَام وَارْد آوْرْدَه اِيْم كِه دِيْگَر قَدْرَت جَمْع آوْرِي قُوا و مَقَابَلَه دَر بَرَابَر

جنگ ما را نداشته باشد...<sup>۱</sup>

و اینک قسمتی از دستورالعمل‌های کتاب «كَيْفَ نُحَطِّمُ الْإِسْلَامَ» را از نظر بگذرانید: سپس «همفر جاسوس» به ارائه‌ی نقشه‌های تخریبی آن کتاب هزار صفحه‌ای پرداخته و از جمله می‌نویسد: آنگاه کتاب مزبور توصیه می‌کند که به چه طریق باید نقاط ضعف توسعه داده شود و از چه راهی باید نقاط قوت را از بین برد و برای چگونگی عمل در این مورد، ادله‌ی کافی یادآوری کرده است. این کتاب می‌گوید: عملیاتی که می‌توان به منظور توسعه دادن به نقاط ضعف انجام داد: دامن زدن به آتش اختلافات در بین مسلمانان است. اختلاف موجود را<sup>۲</sup> می‌توان با تکثیر سوءظن میان گروه‌های متنازع، هر چه بیشتر دامن زد؛ می‌توان کتاب‌هایی نشر داد که در آن بعضی از «مذاهب» را مورد «توهین» قرار دهد و لازم است در راه تخریب و تفرقه‌ی بین مسلمانان پول به حدّ کافی صرف شود...<sup>۳</sup>

و در همین باب می‌گوید: یک روز نزاع «شیعه» و «سنّی» را در «وزارت مستعمرات» برای بعضی از رؤسای خودم تعریف کردم و به او گفتم: **اگر مسلمانان فهم و درک صحیحی برای زندگی داشته باشند باید امروزه این نزاع را کنار بگذارند و اتحاد پیدا کنند.** رئیس به من نهیبی زد و گفت: بر تو لازم است تا می‌توانی این شکاف را بیشتر کنی نه آن که به فکر «اتحاد کلمه‌ی» آنان باشی و به همین مناسبت بود که دبیرکل، روزی در یکی از جلسات که پیش از حرکت به سوی عراق با من داشت گفت: همفر، دانسته باش... عمده‌ی هدف تو در این سفر آن است که به این نوع نزاع‌ها در میان مسلمین پی ببری و نقطه‌های «انفجار» این نزاع‌ها را به دست

۱- خاطرات مستر همفر، صفحات ۱۵۹ تا ۱۶۱.

۲- مقصود از اختلاف موجود همان است که در صفحه‌ی ۲۹ کتاب خاطرات می‌نویسد: از جمله نقاط ضعف مسلمین اختلاف «شیعه» و «سنّی» و اختلاف بین ملت و دولت آنان و اختلاف میان عشایر و اختلاف علما با حکومت بود.

۳- خاطرات مستر همفر، صفحه‌ی ۱۳۸.

بیاوری و معلومات دقیق و کافی در این باره به «وزارت مستعمرات» برسانی و هر جا هم که توانستی نزاعی به راه اندازی، عالی ترین خدمت را به انگلستان کرده‌ای. زیرا ما انگلیسی‌ها نمی‌توانیم زندگی راحتی داشته باشیم مگر از راه فتنه انگیزدن و ایجاد نزاع در تمامی مستعمراتی که داریم و نیز نمی‌توانیم قدرت و سلطنت دولت عثمانی (حکومت مقتدر اسلامی آن روز) را از بین ببریم، مگر از راه ایجاد فتنه میان ملت‌های مسلمان. وگرنه ملتی مانند ما با این کمی عدد چگونه می‌تواند بر ملت‌های بسیار و پرجمعیت سیطره داشته باشد.

بنابراین با تمام نیرو و کوشش کن که سوراخی پیدا کنی و از آن راه به میان مسلمانان رخنه کنی. این راهم دانسته باش که... اگر مسلمانان «اتحاد کلمه» را از دست دادند و نیروهایشان متفرق شد، ما به بهترین راه می‌توانیم آنان را به سادگی «استعمار» کنیم.<sup>۱</sup>

### از بین بردن "نقاط قوت":

اما سفارش‌هایی که این کتاب در مورد از بین بردن نقاط قوت مسلمانان کرده است این است که: بسیار ضروری است کاری کنیم که از هر سو عربده‌های «ملت‌خواهی» و «اقلیم پرستی» و «تبعیضات نژادی»، «ترک و فارس»، «عرب و عجم» و از این قبیل تعصبات تفرقه انداز راه بیفتد و نیز لازم است مسلمانان را وادار کنیم که اهمیت بسیاری به تمدن‌های پیش از اسلامشان بدهند و قهرمانان و شخصیت‌های قبل از اسلام را زنده کنیم؛ مانند احیاء «فرعونیت» در مصر و احیاء «زردشتیگری» در ایران و «بابلیه» در عراق تا آخر صورت مفصلی که بدین منظور در کتاب آمده بود...<sup>۲</sup>

### متهم ساختن علماء!

۱- خاطرات مستر همفر، صفحات ۶۴ و ۶۵.

۲- همان، صفحه ۱۴۲.



و نیز واجب است به وسیله‌ی «متهم ساختن علماء» و داخل نمودن جاسوسانی در لباس آنان کاری کنیم که رابطه‌ی مسلمین با علمائشان قطع شود و باید جاسوسان مادر لباس علماء، جنایات بسیاری مرتکب شوند تا مردم، هر عالمی را که می‌بیند شک داشته باشند که آیا آن هم «عالم» است یا «جاسوس» است؟ و نیز یکی از راه‌های تضعیف روابط مسلمین با علماء، آن است که مدارس افتتاح کنیم که معلّمین آنان اطفال را بر ضدّ علماء و خلیفه‌ی مسلمین تربیت کنند و از بدی‌های آنان بگویند و بگویند که اینان، تن‌پرور هستند و همیشه در فکر لذّات خود هستند و اموال ملت را صرف فساد و خوشگذرانی می‌کنند و اینان که جانشینان پیامبر هستند به پیامبر شباهت ندارند.<sup>۱</sup>

### جلوگیری از اجتماعات!

و باید بسیار سخت از «حجّ» جلوگیری به عمل آورد و از هر نوع اجتماعی مثل «نماز جماعت»، «شرکت در مجالس حسینی علیه‌السلام» و «دسته‌های عزاداری» برای حسین علیه‌السلام همانگونه که باید به سختی از ساختن «مساجد» و «زیارتگاه‌ها»، «خانه‌ی کعبه»، «حسینیّه‌ها» و «مدارس دینی» جلوگیری به عمل آورد.

### تشکیک در مسأله‌ی خمس!

و واجب است در «خمس» تشکیک کنیم که «خمس» مخصوص «غنایم جنگی» است که از «دارالحرب» به دست می‌آید نه در «ارباح مکاسب». علاوه بر این خمس به «پیامبر و امام» واجب است نه به علماء که بروند از مال مردم قصرها و خانه‌ها و مرکب‌های سواری و باغ و بستان بخرند. بنابراین دادن خمس به آنان شرعاً جایز نیست.<sup>۲</sup>

### ترویج فساد از طریق کشف حجاب زنان

و باید زنان مسلمان را فریب داد و از زیر «چادر» و «عبا» بیرون کشید؛ با این بیان

۱- همان، صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲- خاطرات مستر همفر، صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱.

که «حجاب» یک «عادت» است از خلفای بنی عباس و یک برنامه‌ی اسلامی نیست... پس از آن که زنان را از «چادر» و «عبا» بیرون آوردیم، باید جوانان را تحریک کنیم که دنبال آنان بیفتند تا در میان مسلمانان «فساد» رواج یابد و برای پیشبرد این نقشه لازم است اول زنان غیر مسلمان را از «حجاب» بیرون آوریم تا زنان مسلمان از آنان یاد بگیرند.<sup>۱</sup>

### تخریب قبور بزرگان و منع مردم از زیارت آنان

اما «قبور» بزرگان را باید خراب کرد؛ به این دلیل که این نوع قبورها در زمان پیامبر نبوده است و این عمل «بدعت» است و نیز لازم است مردم را از «زیارت» این قبور باز داریم... و «بقیع» را باید با زمین یکسان نمود. همانگونه که واجب است تمام بقعه‌ها و قبّه‌های موجود در میان مسلمین را در تمام بلاد آنان از بین برد.<sup>۲</sup>

### برداشتن عمامه‌ها از سر مردان دین

...و نیز لازم است که «عمامه‌ها» را از سر مردان دین و «سادات» برداریم تا نسب «اهل بیت (علیهم‌السلام)» ضایع شود و رجال دین از احترام مردم برخوردار نباشند...<sup>۳</sup>

### ایجاد روحیه‌ی بی بندوباری و آزادمنشی در مردم!

لازم است روحیه‌ی مردم را آزاد بار بیاوریم؛ به طوری که هر کس آزاد باشد هر عملی را که بخواهد انجام دهد و امر به معروف و نهی از منکر و تعلیم احکام، واجب نباشد و نیز لازم است در میان آنان چنین تبلیغ شود که عیسی به دین خود، موسی به دین خود و هیچ کس را توی قبر دیگری نمی گذارند و امر به معروف و نهی از منکر مخصوص «سلطان» است و برای همه‌ی مردم نیست.

### تشکیک درباره‌ی قرآن و حدیث و منع از آموزش زبان عربی

۱- همان، صفحه‌ی ۱۵۳. این نقشه‌ی استعماری را هم که دیدیم چگونه به خاندان پلید پهلوی در کشور ایران با چه فضاقت و رسوایی اجرا شد که هنوز هم آثار ننگین آن باقی است.

۲- همان، صفحه‌ی ۱۵۴. این برنامه نیز چنانکه گذشت به دست وهاب‌ی‌ها در مدینه‌ی طیبه انجام شد.

۳- خاطرات مستر همفر، صفحه‌ی ۱۵۵. این نقشه نیز به دست رضاخان پهلوی در ایران عملی شد؛ ولی بحمدالله دوامی نداشت.

و نیز لازم است پیرامون قرآن تشکیک شود... و باید قرآن را به زبان‌های محلی مانند: ترکی، فارسی و هندی ترجمه کرد و باید ممنوع کرد که قرآن در غیر از بلاد «عربی»، نباید به عربی خوانده شود و نیز واجب است «اذان» و «نماز» و «دعا» کردن به زبان «عربی» در کشورهای غیر عربی «قدغن» شود و نیز لازم است در مورد احادیثی که روایت شده است تشکیک نمود که اینها مانند «قرآن» واجب‌العمل نیستند و آنها را نیز «تحریف» نمود و «ترجمه» کرد و به آن اشکال وارد کرد.<sup>۱</sup>

### به وجود آوردن ادیان و مذاهب گوناگون

برای به وجود آوردن «ادیان و مذاهب» ساختگی در پیکره‌ی بلاد اسلامی، نقشه‌های بسیار دقیقی لازم است؛ به طوری که هر یک از این ادیان ساختگی، با تمایل جمعی از بلاد اسلامی مناسب باشد. مثلاً در بلاد «شیعه» کاشتن چهار «دین» لازم است:

دینی که حسین بن علی علیه السلام را به «الوهیت» پرستند.

دینی که جعفر صادق علیه السلام را پرستند.

دینی که مهدی موعود علیه السلام را پرستند.

و دینی که علی الرضا علیه السلام را پرستند.

و محلّ مناسب برای کاشتن دین اوّل «کربلا» است.

محلّ مناسب برای دین دوّم «اصفهان» است.

محلّ مناسب برای دین سوّم «سامراء» است.

و محلّ مناسب برای دین چهارم «خراسان» است.<sup>۲</sup>

### به وجود آوردن جنگ‌های دائمی در بین مسلمانان!

۱- خاطرات مستر همفر، صفحات ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲- همان، صفحه‌ی ۱۶۸.

شعله‌ور ساختن جنگ‌های داخلی و مرزی همیشگی میان مسلمانان و غیر مسلمانان و میان مسلمانان با خودشان تا در نتیجه نیروی مسلمانان از بین رفته و آنان را از فکر ترقی و ایجاد «اتحاد» باز دارد و از این راه نیروهای فکری و مخازن مادی و نیروهای فعال جوانان را از دست داده و در میان آنان هرج و مرج و اختلاف پدید آید.

### تخریب اقتصادی و ایجاد بیکاری

ویران ساختن تمام اقسام اقتصادیات آنان از کشاورزی، تجارت، ویران کردن سدها و پر کردن نهرهای آب و کوشش‌هایی برای ایجاد «بیکاری» در میان آنان، با این راه که آنان را از کار، دل‌سرد کنیم و اماکنی به‌منظور خوشگذرانی و صرف وقت<sup>۱</sup> و فراوان کردن استعمال کنندگان «تریاک» و دیگر مواد مخدر و این بندها به‌طور مفصل و همراه نقشه‌ها و عکس‌ها و اشکال لازم، در کتاب مزبور تشریح شده بود.<sup>۲</sup>

### توسل از بُعد سیاسی

نکته‌ی مهمی که در پایان کتاب بجا به‌نظر می‌رسد که به آن توجه داده شود این است که «توسل»، همانگونه که مشروحاً بیان شد به معنای «اتخاذ وسیله» برای رسیدن به اهداف و مقاصد انسانی است و از طرفی هم، ما امت اسلام و پیروان قرآن که در مسیر دین و آیین حیات بخش «اسلام» حرکت می‌کنیم و به حکم صریح قرآن اعتقاد به این داریم که:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي  
الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛<sup>۳</sup>

هر کس دین و آیینی جز اسلام برگزیند [در پیشگاه حق] از

۱- ایجاد سینماها و تئاترها و کاخ‌های جوانان و تشویق به مسابقات ورزشی از کشتی و فوتبال و تنیس و مشت‌زنی و سایر انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها نمونه‌ای از همان نقشه‌ی استعماری است که متأسفانه در بلاد اسلامی در حال رواج است.

۲- همان، صفحات ۱۷۸ و ۱۷۹.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸۵.

وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زبانیگان است.

آری، ما ائت اسلام بر اثر این اعتقاد، طبیعی است که «هدف» و «مقصودی» عالی تر از این نخواهیم داشت که حقایق آسمانی «اسلام» آن چنانکه هست در عالم محفوظ بماند و در سایه‌ی **حکومت عادل‌هی الهیّه**، به مرحله‌ی اجرا درآید و عالم انسانی را به سعادت هر دو جهانی برساند و هم بدیهی است که این هدف جز در پناه «علم و قدرت» تأمین‌شدنی نخواهد بود. آن هم علم و قدرتی که نماینده و خلیفه‌ی علم و قدرت خالق و آفریدگار جهان و فرو فرستنده‌ی قرآن باشد تا اسلام را آن چنانکه هست و خالی از هرگونه اشتباه و خطا بشناسد و آن را بی آن که تحت تأثیر هوس‌های شیطانی و امیال نفسانی قرار گیرد به مرحله‌ی اجرا درآورد و به عبارت دیگر دارای ملکه‌ی «عصمت» و نیروی صیانت از مطلق انحراف و خطا در علم و عمل باشد و چون به مقتضای ادله‌ی متقنه‌ی در جای خود، این چنین علم و قدرت توأم با «عصمت» پس از رسول خدا ﷺ جز در خاندان پاک و **اهل بیت مطهر** آن حضرت<sup>۱</sup> یعنی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام در جای دیگری یافت نمی‌شود و لذا بر ائت اسلامی فرض است که در راه **احیاء و زعامت سیاسی اهل بیت رسول** علیهم السلام که همان «ولایت تشریحیه» آن امامان به حق است با جدّ و جهد تمام بکوشند و با دشمنان آنان که دشمنان خدا و طاغوت‌های هر زمانند در نهایت شدّت و قوّت به مبارزه و جنگ و ستیز برخیزند تا به وسیله‌ی روی کار آوردن «حکومت عادل‌هی» آن خلفاء الله آیین اسلام را ابقاء و اجراء نمایند و عالم انسان را به حیات جاودانه و سعادت همیشگی برسانند.

آری این یکی از مصادیق بسیار روشن «توسّل» و یکی از مسائل بسیار

۱- چنانکه خدا فرموده است: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا* (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳) یعنی: همانا اراده‌ی مستتمّ خدا بر این است که هرگونه پلیدی را از (ساحت) شما اهل بیت (خاندان نبوت) دور بدارد و شما را از (مطلق ناپاکی) پاک نگه دارد.

«ضروری» در جهان اسلام است که باید علاوه بر مصادیق دیگر توسّل که طیّ این کتاب ارائه شده است، این مصداق مهم و عظیم آن نیز شدیداً مورد توجه امت اسلامی قرار گیرد و درباره‌ی اهمّیت فوق‌العاده و نقش عظیم آن در تحکیم اساس «اسلام» و حفظ «بنیاد قرآن» که همان مسأله‌ی ضرورت تشکیل حکومت عادلّه‌ی اسلامی است بحث و تدقیقات فراوان از راه «زبان» و «قلم» به عمل آید و آنگاه راه تداوم آن در زمان غیبت دوازدهمین امام معصوم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به صورت «ولایت فقیه» (البته با شرایط مقررّه‌اش) باید تحقّق پذیرد (و جدّاً در شرایط و اوضاع و احوال کنونی جهان از ضرورت‌های غیر قابل تردید حیات اسلامی است) برای مسلمانان و به‌ویژه تیپ جوان آنان تشریح و مستدلاً بیان شود تا همگی برای از پای درآوردن طاغوت‌های زمان و به کرسی نشاندن حکومت حقّه‌ی اسلام و قرآن بپا خیزند (البته پس از احراز از شرایط تکلیف و رعایت تناسب و توازن قدرت که شرط مسلم عقلی است) و بدانند تا این نوع از «توسّل» در میان امت اسلام عملی نگردد، طبیعی است که سایر انواع آن در دنیایی که دشمنان سرسخت دین از هر سو با جهازات قوی و تشکیلات منظم برای در هم کوبیدن اساس اسلام و قرآن یورش آورده‌اند تأثیر اساسی عمیق و ریشه‌داری نخواهد داشت. چه آن که بدیهی است تنها «توسّل» به این معنی که تشکیل مجلس ذکر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام دادن و بر شدائد احوال آن بزرگواران گریستن دعای «ندبه» خواندن و در فراقشان نالیدن، در کنار ضریح شریفشان، به تضرّع و زاری نشستن و امثال این امور که در عین این که تمام این اعمال از مصادیق «توسّل» است و طبعاً از شرایف اعمال مستحسّنه‌ی در دین مبین است و شدیداً در تلطیف روح و حلّ مشکلات عظیم مؤثر و راهگشای انسان به سوی

۱- چه بسا موضوعی که در شرایط زمانی خاصی چنان ضرورت روشن پیدا می‌کند که آقایان فقهای عظام بر فرض نبود دلیل کافی از نقل (آیه و حدیث و اجماع) به مقتضای چهارمین مبنای فقه یعنی دلیل مستقلّ عقلی استنباط حکم قطعی جزمی درباره‌ی آن موضوع می‌کنند و فتوا به وجوب و لزوم آن می‌دهند.

سعادت است. ولی مع الوصف به طور حتم این معنای از توسل (روی جریانات عادی) کافی نیست که اساس آیین مقدس اسلام را قوت و نیرو بخشیده و احکام آسمانی آن را به صورت یک قانون اداره کننده‌ی عالم انسان به جهان عرضه نماید و دنیای کفر مسلط و مجهز به جهازات علم و صنعت و قدرت را به زانو در آورده و بر عالم مسلط شود و لذا قرآن حکیم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ  
 جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ<sup>۱</sup>

ای اهل ایمان، از خدا پروا نموده و [برای نزدیک  
 گشتن] به او وسیله بجوید و در راه او مجاهده نمایید؛  
 باشد که رستگار شوید.

قرآن فلاح و رستگاری اهل ایمان را در گروی ابتغاء وسیله‌ای می‌داند که به دنبال آن «جهاد» در راه خدا محقق شود و آن نیز از سرچشمه‌ی «تقوا» که پانهادن روی هوئی و تحمل دشواری‌هاست نشأت گیرد تا بدان وسیله، وظیفه‌ی اِحیاء دین و اِماتهِ باطل عملی گردد و بالمآل فلاح و رستگاری امت اسلام به دست آید و همچنین تأمل در آیات و روایاتی که موضوع «ولایت» و «امامت» و «رهبری» امت را مورد توجه و عنایت شدید قرار داده‌اند نیز آدمی را به این حقیقت روشن مُذعن و مُعترف می‌سازد و «بعد سیاسی» توسل را بیش از سایر ابعادش مؤثر در ابقاء اسلام و تأمین سعادت جاودانه‌ی انسان نشان می‌دهد. تا آنجا که خداوند حکیم بالحنی توأم با تهدید، رسول اعظم خود را امر به تبلیغ آن فرموده و ضمناً در کمال صراحت و روشنی خاطر نشان می‌سازد که ترک تبلیغ آن، مساوی با ترک تبلیغ تمام رسالات خدا خواهد بود و اساساً مسأله‌ی رسالت وی «كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ» تلقی خواهد شد، که:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ  
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...<sup>۱</sup>

حاصل مضمون آیه‌ی شریفه این که: هان ای رسول! اگر رسالت خود را به پناه «ولایت» علیّ امام معصوم منصوب از جانب من، نیفکنی قدرت‌های آلوده به جهل و شهوت بشری در اندک مدّت، تمام تأسیسات تو را ریشه کن نموده و جامعه‌ی انسان را مجدداً به جاهلیت اولی بر می گردانند و بساط وحی و نبوت انبیاء علیهم‌السلام را از روی زمین بر می چینند!! و همچنین پس از ابلاغ امر ولایت و قرار دادن اسلام در پناه علم و قدرت معصوم، این نوید از جانب خدا اعلام می گردد که:

...الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...<sup>۲</sup>

حاصل مضمون این که آنچه که تیر شیطانی کفار را به سنگ می زند و نقشه‌های خائنه‌ی آنها را نقش بر آب می سازد، تشکیل حکومت عادلّه‌ی الهیّه است که امروز اساس و پایه‌ی آن نهاده شد و علی علیه‌السلام آن رهبر معصوم به زمامداری امت اسلام از جانب خدا نصب و معین گردید و همچنین امام باقر علیه‌السلام می فرماید:

...وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ مَّا تُودِي بِالْوِلَايَةِ<sup>۳</sup>؛

...بانگی چون بانگ ولایت در هیچ موضوع از

موضوعات شریعت در عالم برنخاسته است.

یعنی جدّ و تأکیدى که خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در باب «امامت» و «تعیین ولی» و «رهبر» و زعیم سیاسی مسلمین اعمال فرموده‌اند، در هیچ مسأله‌ای از مسائل مربوط به «دین» نفرموده‌اند.

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

۲- همان، آیه‌ی ۳.

۳- وسائل الشیعه، جلد ۱، کتاب الطّهاره، صفحه‌ی ۱۰، حدیث ۱۰.



## «تولی» و «تبری» از بعد سیاست

و هکذا «تولی» و «تبری»<sup>۱</sup> که دو رکن اساسی اسلام معرفی گردیده و مرگ و حیات اسلام وابسته به بود و نبود آن دو اصل اصیل، ارائه شده است ایضاً در «بُعد سیاست» شرع و تشکیل حکومت حقّه و مبارزه با اعداء دین، تجلّی روشن تر و کامل تری دارد تا بُعد «حبّ» و «بغض قلبی» و اظهار لسانی آن نسبت به اولیای خدا و اعداء حق! اگر چه تمام مراتب آن از قلبی و «زبانی» و «جوارحی» به «حکم عقل» و «نقل» لازم و واجب است و هر مرتبه‌ای از آن نیز در حدّ و سطح خود دارای آثار عظیم و حیاتی در هر دو جهان می‌باشد. ولی بدون شک، سعی در تشکیل «حکومت اسلامی» برای اجرای احکام خدا و قیام بر ضدّ حکومت‌های طاغوتی ضدّ خدا (البته با رعایت تناسب قدرت) بدیهی است که لزوم و وجوب بیشتری دارد و آثار عظیم تر و حیاتی تر را در هر دو جهان به وجود می‌آورد و اگر می‌بینیم که به ما دستور داده‌اند تشکیل مجالس ذکر فضایل و مصائب بدهیم و آنجا سخن از فضایل و مصائب اهل بیت علیهم‌السلام به میان آورده و انواع مظالم و جنایات دشمنانشان را بر ملا سازیم و از این راه، آیین «توسل» و رمز «تولی» و «تبری» را در مجتمع اسلامی خویش زنده و تازه نگه داریم.

به طور حتم، یکی از اسرار مهمّه‌ی این دستور حکیمانه همین است که علی‌الدوام، این دو طرز سیاست «شیطانی» و «رحمانی» در مقابل هم برای مسلمانان جهان ترسیم و تشریح گردیده و افکار و اذهان امت اسلام برای همیشه با این دو طرح متضادّ آشنا باشند تا پیوسته با مراقبت و هوشیاری کامل، طرز حکومت و سیستم سیاست زمان خود را با آن دو طرز سیاست تطبیق نمایند و ببینند آیا سیاست جاریه‌ی در مملکت اسلامی از سنخ الهیّه‌ی علی و آل علی علیهم‌السلام است یا از نوع سیاست

۱- تولی یعنی تن به ولایت اولیای خدا دادن و حاکمیت آنها را در تمام ابعاد حیاتی خویش پذیرفتن و با قلب و زبان و بدن راه مودت و محبت آنان را پیمودن. تبری یعنی از دشمنان خدا دوری جستن و از طریق قلب و زبان و بدن به مبارزه‌ی با آنها برخاستن.

شیطان صفتان از بنی امیه و بنی عباس، از یزید و معاویه و ابی سفیان و هارون و مأمون است؟ و همین که احساس کردند که برنامه و طرح جاری در مملکت ضد برنامه و طرح آل علی علیهم السلام است، بی هرگونه تعلل و تأخیر، آوای لعنت و نفرت از آن نوع سیاست موجود سر داده و با یک قیام و نهضت تند همگانی، صحنه‌ی توفنده‌ی عاشورای حسینی علیه السلام را در عصر خود تجدید نمایند و چندان بجوشند و بخروشند تا دستگاه حکومت جائزانه و سیاست خائنانه را در هم بریزند و از نو زمینه را برای سیاست پاک و درخشان اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله آماده سازند.

### اشاره‌ای کوتاه به انقلاب اسلامی ایران

نمونه‌ی بسیار روشن و چشمگیر این بُعد از «تولی» و «تبری» را ما در عصر خود در «انقلاب کبیر اسلامی ایران» مشاهده کردیم. ملتی که طی قرن‌های متمادی (حدود دو هزار و پانصد سال) از دست «شاهان» ستمگر خودکامه و خودخواه، انحاء مظالم و جنایات دیده و زیر یوغ ذلت بار «استبداد» و «استعمار»، از تنفس در فضای «آزاد» و «مستقل» بی بهره گشته بود و تمام مقدرات و سرنوشت دینی و دنیوی‌اش از درون کاخ‌های مملو از مظاهر شهوت و شیطنت تعیین می شد و به دست یک مشت جانوران کثیف دزنده‌خو و ددمنش اجرا می گردید. تا آن که سرانجام به روزگار سیاه پلیدترین آنان رضاخان و محمدرضا خان پهلوی - علیهما اللعنة و العذاب - دست شیطان استعمار آدمخوار از آستین آن دو مزدور پست و فرومایه‌ی کفر و الحاد ابلیسی، با شدت و وقاحت هر چه تمام تر به کار افتاد و نسبت به تمام شئون حیاتی امت اسلامی این مرز و بوم مسلط گردید؛ دین و دنیای این ملت مسلمان را ملعبه‌ی دست تطاولگران بی شرم و حیا قرار داد. از تعرض به حریم مقدس روحانیت شریف آغاز کرد و سپس هتک حجاب زنان مسلمان نمود و از این راه آلوده‌ترین روزنه‌ی فساد و رخنه‌ی شیطان را به روی این ملت بینوا گشود و به دنبالش با سهولت و سرعت به

تأسیس و ترویج مراکز فحشا پرداخت و نهایتاً به فکر دست‌اندازی به حریم احکام خدا و قوانین آسمانی اسلام افتاد تا آنجا که تاریخ «هجری» مسلمانان را به تاریخ ننگین «شاهنشاهی» تغییر داد و دگرگونی‌ها در احکام ارث و ازدواج و طلاق و ربا و دیگر مسائل دینی به وجود آورد و به منظور ارباب و کوییدن هر نیروی مقاومی، دست به کشتارهای وحشیانه و ایجاد شکنجه‌گاه‌های ددمشانه‌ی غیر قابل تحمل زد؛ هر سری که می‌جنبید از تن جدا می‌کرد و هر صدا که بر می‌خاست در گلو خفه می‌ساخت. از همه جا مرگ می‌بارید و از همه سو ذلت و خواری می‌ریخت.

آری، در یک چنین موقعیت بسیار مخوف و شرایط فوق‌العاده سهمگین و هراس‌انگیز بود که ناگهان نهیبی پرسطوت، در فضای مملکت پیچید و فریادی کوبنده و جنبش‌زا، دل‌ها را تکان داد و «عیسی و ش» به کالبد مردگان روح مجدّد دمید که: هان ای ملّت! تا کی تحمل ذلت؟ هان ای آزادگان کشور قرآن! تا چند تو سری خوردن از این پست فطرتان و فرومایگان؟! هین، بجنید و بپا خیزید؛ تکیه به نیروی لایزال خالق سبحان و دست به سلاح «الله اکبر» و «ایمان» بجوشید و بخروشید و تا سر حدّ نابودی این ناپاکان، از پای ننشینید «ألا انّ نصرالله قریب» و «انّ کید الشیطان کان ضعیفاً».

این نهیب روحانی و این فریاد آسمانی که از حلقوم یک «مرد» سراسر ایمان و اخلاص و مقاومت و فقیه عالم به زمان خویش و جامع شرایط مرجعیت بر می‌خاست، آن چنان تحرک آفرین و حرارت‌زا بود که جدّاً یک ملّت مشرف به مرگ در حال احتضار را حیات مجدّد بخشید و دل‌های سرد افسرده‌ی یخ زده را داغ و پرشور و آماده‌ی انفجار گردانید که یکباره مرد و زن، پیر و جوان، عالم و عامی از سراسر کشور جوشیدند و همه با هم بپا خاستند و شورش عظیم و رستاخیزی مهیب به وجود آورده و با وحدتی عجیب و انسجامی غریب، تحت زعامت و رهبری همان «مرد» بپا

خاسته‌ی دوران و مؤمن پرخاشگر، زمان حضرت آیت الله العظمی حاج آقا روح الله خمینی (قدس سره) آنچنان ایستادگی کردند و روز به روز بر عمق و وسعت انقلاب شگفت‌انگیز خویش افزودند تا آن که در روز تاریخی ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی، معجزاً سا بر دشمن خونخوار مکار کهنه‌کار، یورش پراز خشم برده و با کشتن و کشته دادن بسیار، عاقبت پیروز گشته و با سربلندی تمام به لطف خدا بساط شاهنشاهی دوهزار و پانصد ساله را در هم پیچیده و به زباله‌دان تاریخ انداختند و سپس رژیم مقدّس جمهوری اسلامی را پایه‌گذاری نموده و کشور را برای اجرای احکام نورانی اسلام آماده ساختند.

اعزّهم الله عزّاً باقیّاً و تثبتهم بالقول الثّابت فی  
الدّارین اشدّ تثبیتاً؛

حال از لطف خدا امیدواریم این انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، همچنان به پیشتازی خود در سایر بلاد و مناطق دیگر ادامه دهد تا به انقلاب جهانی حضرت مهدی موعود ولی الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف منتهی گردد. (و یرحم الله عبداً قال آمینا).

آری، این است آن «بعد» شاخص و بسیار برجسته از بین ابعاد «تولی» و «تبری» که ما را موظّف به تداوم بخشیدن آن نموده‌اند و گرنه بسیار روشن است که تنها لعنت کردن بر معاویه سیزده قرن پیش و ابراز تنفّر از «یزید» هزار سال قبل یا فقط گریستن بر عطش کودکان امام حسین علیه السلام و آنگاه از دستور حیات بخش «توسل» و «تولی» و «تبری» به همین برداشت سطحی و کوتاه اکتفا نمودن و نسبت به سایر ابعاد آن، بی‌خبر و یابی تفاوت ماندن طوری نیست که بتواند طاغوت‌های جبّار ظلام را در هر عصری از اعصار از پای درآورده و آیین مقدّس ظالم‌زدای اسلام را، علیرغم تمام تجهیزات و تسلیحات دنیای کفر و الحاد تحکیم بخشد و آن را بر کرسی حاکمیت جهانی مستقرّ سازد.

## دفع توهم

اینجا پناه بر خدا می‌برم از این که سخنم بوی این «توهم» را به شامه‌ای برساند که - معاذالله - از آن تیپ جاهل خودباخته‌ای باشم که به عزاداری و گریه‌ی بر امام سیدالشهداء علیه السلام (العیاذ بالله) با نظری تحقیرآمیز می‌نگرند و یا لعنت بر دشمنان اهل بیت عصمت علیهم السلام را بر اساس توجیحات بارده‌ای، ناروا و یا غیر مجاز می‌شمارند.

اعوذ بالله ثمّ اعوذ بالله من هذه الجهالة والضلالة  
المخزیه؛

نه، نه، هرگز چنین کج فکری جهل‌آمیز را بحمدالله از اوّل نداشته‌ام و ندارم و پس از این نیز نخواهم داشت ان شاءالله.

و سپاسگزار خداوندم که به توفیق و لطف خفّیش، این عقیده‌ی صاف و پاک و لطیف، از نخست در اعماق دلم جا گرفته و با گوشت و خون و سرپای وجودم درآمیخته است که مودّت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و بغض نسبت به دشمنانشان، مایه‌ی حیات قلب و جوهر ایمان و سرّ اسلام است؛ عُصاره‌ی توحید و تنها راه به سوی خدا و شرط قبولی اعمال و ارزش بخش به جمیع عبادات است و بی آن، تمام عقاید قلبی و اعمال عبادی، همچون توده‌ی کاه از درجه‌ی اعتبار و ارزش در پیشگاه خداوندی ساقط است و هکذا گریه‌ی بر امام حسین علیه السلام و عزاداری آن حضرت که معلول طبیعی آن، محبّت راستین است یکی از بزرگ‌ترین موجبات قرب به خدا و سبب آمرزش بسیاری از گناهان و وسیله‌ی ابقاء شور و حرارت انقلابی در دل‌ها و تداوم بخش به روحیه‌ی «اعتراض» و «شورش» در برابر بیدادگری‌ها در هر عصر و زمان است؛ هر چند همانگونه که گفتیم، «بُعد سیاسی» اصل «توسّل» و «تولّی» و «تبری» آن هم در درجه‌ی نهایی اش که مرحله‌ی «طاغوت‌زدایی» است، وقتی به تحقیق می‌رسد که امت اسلام با پذیرش برنامه‌ها و تعالیم تحرّک آفرین ائمّه‌ی اهل بیت علیهم السلام که مصداق اجلای توسّل و

تولی است به مرحله‌ی تشکیل «حکومت» و تحصیل کرسی «قدرت عادلانه» نائل شوند و زمینه را برای اجرای احکام و فرامین خداوند متعال آماده سازند و این همان است که سطح جهانی و گسترده‌اش با ظهور باهرالتور امام حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف ان شاء الله عملی خواهد گشت و ما پیوسته و لایزال انتظار آن روزگار فرخنده و سعادتبار را می‌بریم و علی‌الدوام به پیشگاه خداوند عرضه می‌داریم:

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَرْغَبُ اِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيْمَةٍ تُعْرِضُ بِهَا  
 الْاِسْلَامَ وَ اَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا التَّفَاقَ وَ اَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا  
 فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ اِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ اِلَى سَبِيْلِكَ وَ  
 تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ؛<sup>۱</sup>  
 و الحمد لله رب العالمين اولاً و آخراً و صلى الله  
 على نبينا محمد و آله الطاهرين؛  
 والسلام على من اتبع الهدى من عباد الله  
 الصالحين؛

روز یکشنبه ۲۹ شوال ۱۴۰۱ - ۸ شهریورماه ۱۳۶۰